

# پیام نو

۹۰۸

دوره ششم

نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران  
با اتحاد جماهیر شوروی  
مهرماه - ۱۳۴۳

دیجیتال کننده نشریه : نینا پویان

## ترجمه آثار نویسندگان روسی و شوروی

۷ ریال	لئون تولستوی	اسیر قفقاز
> ۴۰	>	قزاقها
> ۱۵	>	چگونه عشق زایل میشود
> ۲۰	ایلیا ارنبروک	شیر در میدان
> ۱۵	>	بازگشت از اتازونی
> ۵۰	ماکسیم گورکی	دوران کودکی
> ۶۰	>	آرتامانوفها
> ۵	>	بودان
> ۱۰	>	هسفر من
> ۵	>	شیطان
> ۱۰	>	واسکا
> ۱۲	>	استادان زندگی
> ۳۰	>	در اعماق اجتماع
> ۱۵	>	کانوانوف
> ۳۵	و - یان	چنگیزخان
> ۱۵	تورکنف	آدم زیادی
> ۲۰	>	در آستانه فردا
> ۵۰	سیمونوف	چین که میبندد
> ۶۰	لرمونتوف	قهرمان دوران
> ۲۵	آتون چخوف	اطاق شماره ۶
> ۲۵	>	تیفوس
> ۱۵	>	باغ آلبالو
> ۱۸	>	در میان کودال
> ۲۰	ساموئل مارشاک	دوازده ماه
> ۲۵	واندا واسیلوسکایا	عشق بی پیرایه
> ۵	شچدرین	خرس در مقر فرماندهی
> ۱۵	کوگول	تصویر
> ۳۰	>	یادداشتهای یک دیوانه
> ۸۰	چرنیشفسکی	چه باید کرد؟
> ۸	پوریس پاله ووی	قبر سر بازگمنام

بها - ۱۵ ریال

## فهرست

صفحه	
۱	چهارمین نمایشگاه نقاشی انجمن روابط فرهنگی ایران با ا.ج.ش.س.
۱۳	یکصد و بیست و پنجمین سال تولد تالستوی
۱۶	در خصوص پرورش کودکان پزشکی بانو ل. یساریووا
۲۱	موقیبت‌های تازه‌ای در باره جراحان شوروی
۲۵	سلاح دانشمند محقق
۳۳	سرگی سرگیویچ پروکوفیف (آهنکساز شهیر)
۳۶	ادب شوروی (بقیه شماره پیش) دکتر فیاض
۴۱	گ.گ. ریازسکی (نقاش)
۴۳	نور مبین اثر: هانس ابرخت ترجمه: کاظم انصاری
۵۰	نیکالای دمیتریه‌ویچ - زلینسکی
۵۲	گفتگو در کانخ کرمل اثر: بوریس گارباتوف (از زمان دنباس)
۶۰	چراغی که میکروبها را میکشد
۶۷	وسایل فنی در ساختمانهای معظم شوروی اثر: گلوخوف و کلمنتیف
۷۶	کورورتها «مراکز استعلاج» در اتحاد شوروی
۸۶	آلبوشا - بادیه اثر: لوتالستوی ترجمه: کریم کشاورز
۹۲	شطرنج
۹۴	بیرسید - ما پاسخ میدهم
۹۸	گراژش انجمن
۱۰۱	اخبار فرهنگی

# پیمانو

دوره ششم - شماره ۸-۹ مهر - ۱۳۳۳ شماره ۶۸-۶۹

## چهارمین نمایشگاه نقاشی انجمن روابط فرهنگی ایران با ا.ج.ش.س.

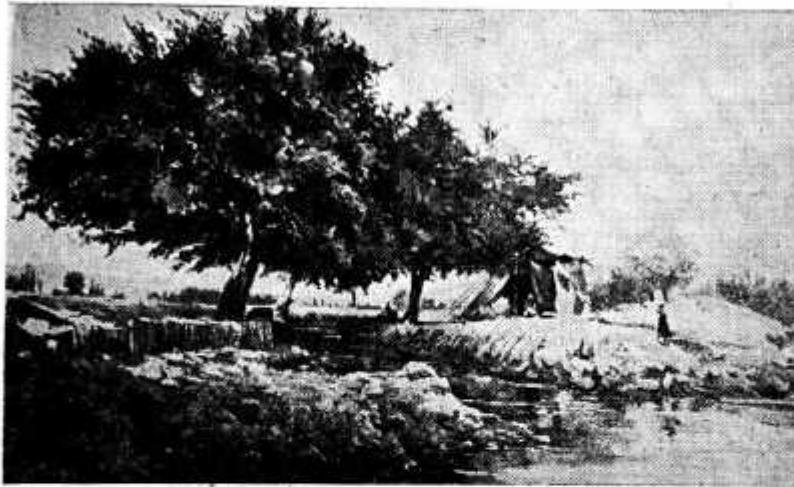
چهارمین نمایشگاه نقاشی انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد  
جمهوری شوروی سوسیالیستی در تاریخ ۱۷ خردادماه ۱۳۳۲ گشایش و روز  
۱۷ تیر ماه ۳۲/ پایان یافت.

سی نفر نقاش - پیر و جوان، کار کشته و نازه کار - آثار خود را در  
این عرصه هنر نمائی عرضه داشتند. در کنار کارهای استاد مینیاتور - حسین  
بهزاد - و محسن سهیلی دور نما ساز معروف - که هر دو در نمایشگاههای  
گذشته انجمن شرکت داشته اند، آثار نقاشان جوانی چون کاتوزیان و  
احمدیه و عده ای دیگر دیده میشد.

چهارمین نمایشگاه انجمن - چنانکه بعضی از روزنامه ها و منتقدین  
هنری نیز متوجه شده اند - امتیاز بارزی داشت. بهتر بگوئیم نشانه تحولی  
بود که در طرز تفکر و بیان نقاشان ما پدید آمده است.

در این نمایشگاه تابلوهای زیادی که از کوششهای مستمر و روزانه  
مردم ایران حکایت میکردند دیده میشد. سه نقاش هر يك جداگانه -

بدون تباری قبلی - متوجه واقعه معینی گشته هر يك از آنان واقعه مزبور را بنحوی درك و بیان کرده بود. نمایشگاه جانی گرفته بود. نقاشان جوان از دایره طلسم شده - پرتره و دور نما و مینیاتور - با فراتر گذارده بودند.



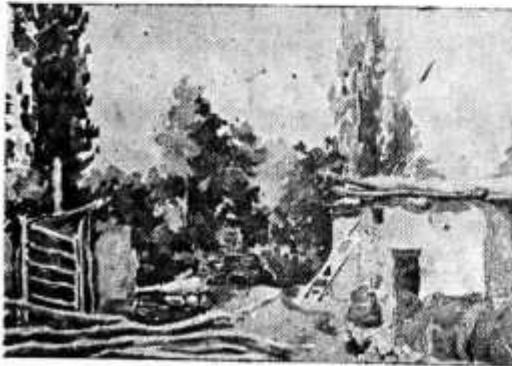
معین سهیلی - کرج

چهارمین نمایشگاه نقاشی انجمن نشانه توجه هنرمندان به موضوعهای روز، بزنگی واقعی و اجتماعی بود. تابلوها از نقص های فنی عاری نبود. بطوریکه آقای اسمعیل آشتیانی استاد سالخورده - در طی نطق خود (۱) گفته اند: «در بعضی از این آثار ... آرمنی و طرح و حرکت و قواعد کومپوزیسیون رعایت نشده است...» بدیهی است که نقاشان این کمبودها را باید از کارهای آینده خود دور کنند. نقاشان جوان ما باید کار کنند - یاد بگیرند و باز هم یاد بگیرند و کار کنند. ولی همین که سبکهای منحط در محیط هنری ما نمیتواند ریشه بدواند، همینکه جوانان هنرمند عصر ما - عصری را که از تمام اعصار پیش پر حادثه تر است - منعکس میکنند و تا این درجه رشد

۱ - شماره ۶ و ۷ مجله پیام نو صفحه ۸۳ پاراگراف سوم - نطق آقای اسمعیل آشتیانی در روز ۹ تیر ۳۲



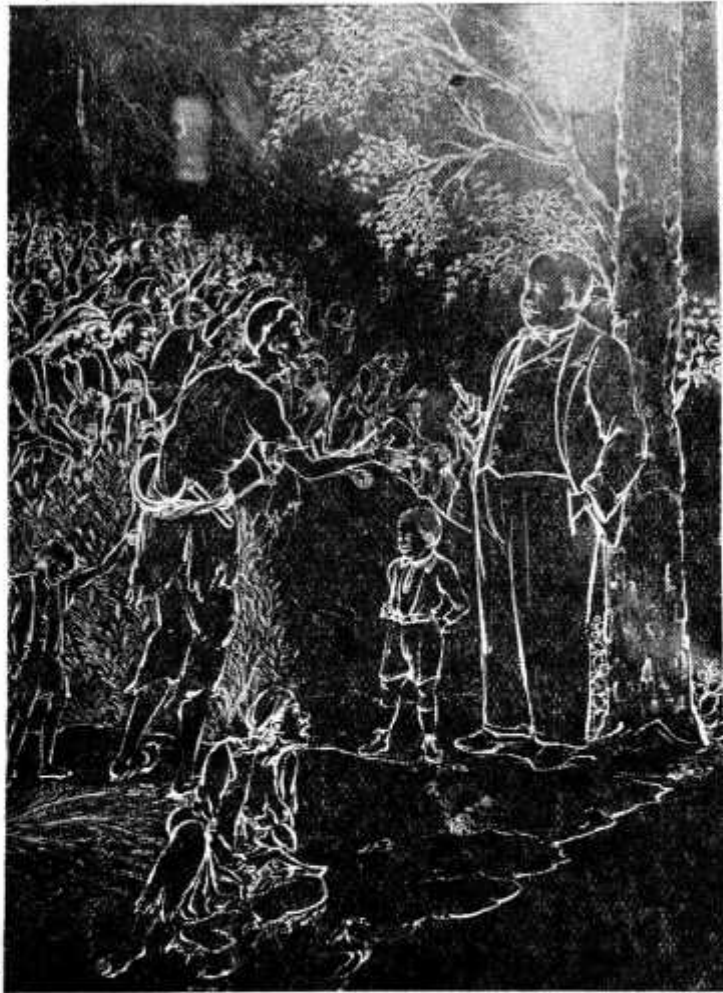
حسین بهزاد - حافظ



میکائیل شهبازیان - طالقان



اسفندیار احمدیه - صبحگاه اوجی آباد آمل



حسین بهزاد - ارباب

یافته اند مایه خرسندی و مباحات است. بایستی متذکر شد که این راه را - چنانکه سال گذشته نیز یاد آور شدیم - بار اول استاد حسین بهزاد باز کرد. وی با حفظ سبک خاص خویش از مضامین دیرین مینیاتور ایرانی تقریباً قطع علاقه نمود گل و بلبل و کنار جوی و صراحی و جام و یارو دلدار را - که کم و بیش موضوع هنر نمایی تمام مینیاتور سازهای گذشته و



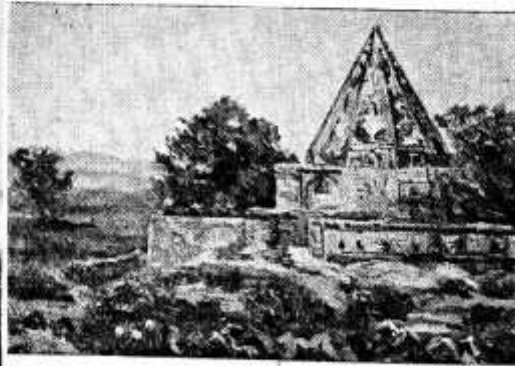
سیراک مکلوتیان - منظریه



عباس کاتوزیان - منتظر



فرید زبوری - تصویر

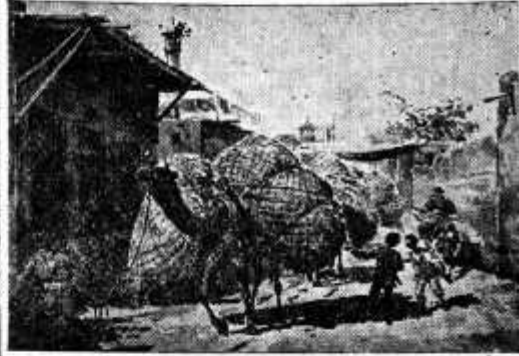


بانو سهیلی - ینگه امام

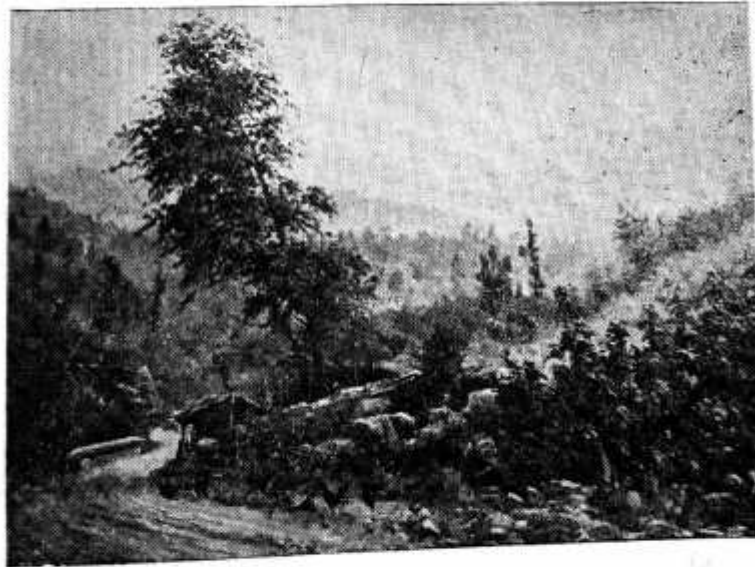




فرهنگ فولادی - تصویر

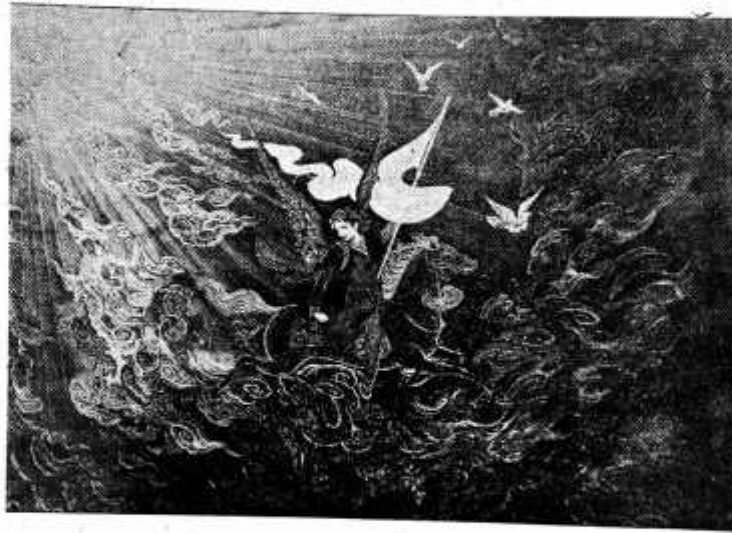


روبيك هايرا يتيان - بازارچه



محدثن سهیلی - چالوس

حال بوده و هست - بکناری نهاد و دور نمای آبادان و زندگی پرمهرارت صاحبان طلای سیاه را - چنانکه خود درك میکرد - رسم نمود . این عمل از کسی که ده ها سال با سبک و مضامین معینی خو گرفته بود هم شجاعانه بود هم عاقلانه . دیگران نیز از پی استاد سالخورده رفتند و این خود میرساند که عمل وی يك اقدام تصادفی نبوده و پایه اجتماعی محکمی داشته است.



محمد علی زاویه - نوید صلح

کوشش مستمر مردم ایران برای استقلال، پیشرفتی که در افکار هم-  
میپندان حاصل گشته- تشویق هایی که از طرف جامعه مترقی ایران از هنرمندان  
بعمل آمدو - بدون خودستایی میتوان گفت - نمایشگاههای نقاشی سالیانه  
انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی و راهنماییها و انتقاداتی که این-  
نمایشگاه بر میانگیزاند در تحولی که طبیعتاً آن در نمایشگاه امسال دیده  
شد- رل مهمی بازی کرد . هنرمندان واقعی نمیتوانند از جریانها و جنبشهایی  
که سر نوشت ملت ما را معین میکند - بر کنار باشند .  
بر کنار نماندند و مردم هم پاداششان دادند . مردم تهران امسال خیلی



شوکت الملوك شفاقي - دوست هنرمند



حسین جاودانی - پیرمرد



مسعود کریم - ماهیگیر

بیش از سال گذشته به تماشای نمایشگاه آمدند و همیشه پای تابلوهائی که  
مربوط بوقایع زندگی جاری و کوششهای مردم بود ازدحام تماشاکنندگان

دیده‌میشد. در برابر این تابلوها به تحسین فقط اکتفا نمی‌کردند، درسکوت محض محو جمال و زیبایی نمیشدند، بلکه اظهار نظر مینمودند - خاطره های گذشته نزدیک را تجدید می‌کردند - می‌کوشیدند اشخاص را بشناسند و وقایعی را که مضمون تابلو های مزبور قرار گرفته بود مجددا از نظر



اسفندیار احمدیه - بازگشت از کار

بگذرانند. این تابلوها با وجود نقص‌ها - نه تنها نموداری از وقایع کنونی ایران برای آیندگان است بلکه افکار معاصرین را هم متوجه وقایع معینی می‌سازد و آنانرا بااستنتاج و امیدارد و آموزنده و عبرت انگیز است. از کنار این آثار - باهمه نقایصی که دارند نمیتوان بی‌اعتنا گذشت. در این نمایشگاه یکصدویست اثر از بیست و نه نقاش گرد آمده بود. عده نقاشان شرکت کننده تقریبا برابر با عده شرکت کنندگان سال گذشته و تعداد کارها قدری بیشتر (۱۲۰ بجای ۱۰۸ تابلوی پارسال) بود - باین معنی که ۴۵ پرتره - ۳۴ منظره و دورنما - ۱۸ تابلوی ژانر - ده طبیعت بی جان - ۹ تابلو مربوط بمسائل اجتماعی روز و ۴ تابلوی مینیاتور بسبب قدیم



اکبر تجویدی - کار دستی



مصطفی نجفی - دختر هنرمند



آلکسی کورکیز - کفاش



علی مطیع - تصویر



ادبک ابوزیان - زن فریدنی



میکائیل شهبازیان - چلنگدار



ابوالفضل آشتیانی - کوچه باغ شمیران



سیراک مکلو نیان - تصویر

عرضه گشته بود. (۱)

۱۱ نفر از این عده برای بار اول در یک نمایشگاه نقاشی شرکت می‌کردند.

۱ - اسامی شرکت کنندگان و عنوان تابلوها در ضمن گزارش انجمن جدا گانه در همین مجله چاپ شده است.  
متأسفانه چند تابلوی بسیار جالب در دست نبود که کلیشه کنیم. امید داریم در آینده از نظر خوانندگان بگذرانیم.

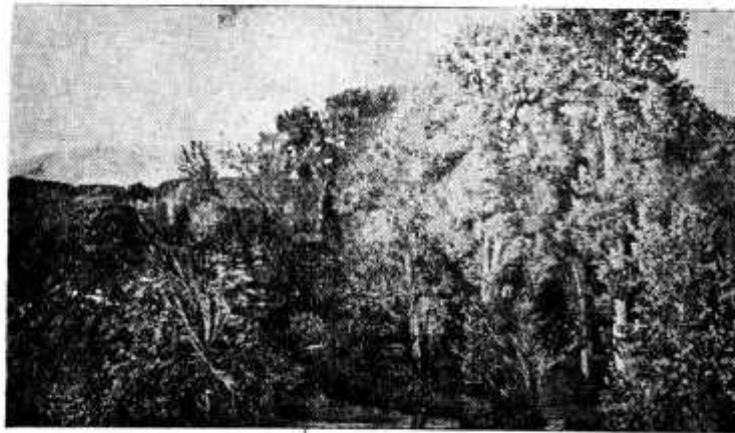




هوشنگ صادق پور - نیمرخ

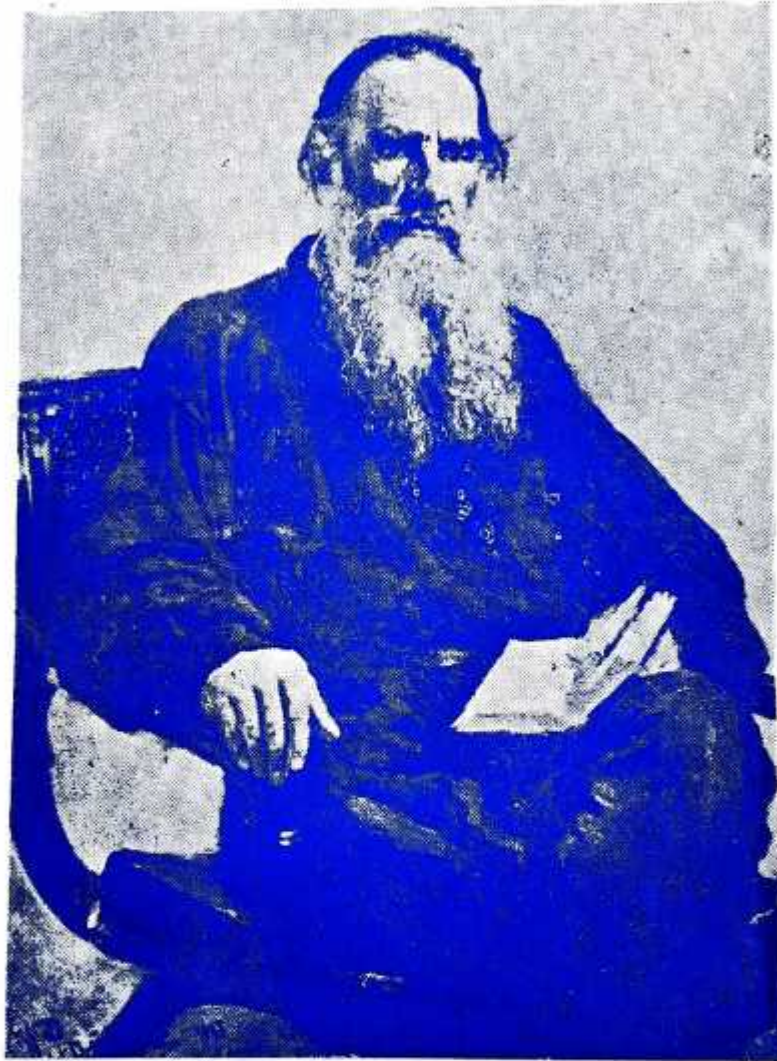


جلال رفیع - تصویر



مصطفی نجمی - باغی در تهران

انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی کامیابی تمام هنرمندان را آرزومند و امیدوار است در آینده نیز بوسیله تشکیل نمایشگاهها و اعلام مسابقهها و غیره بسهم خود به رشد و تکامل این هنرمندی کمک کند.



*Аббэ Макаромі*

لوتالستوی اثر: رین



بمناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال تولد لو-تالستوی

بقلم: پروفیسور گوسف

خاطراتی چند در باره

## لو- نیکلایویچ-تالستوی

پروفیسور گوسف چنین میگوید: دو سال از زندگی من از سالهای فراموش نشدنیست و آن، سالهایست که با لو نیکلایویچ تالستوی - نویسنده بزرگ - کار کرده‌ام.

تالستوی را نخستین بار نیم قرن پیش یعنی در اکتبر سال ۱۹۰۳ ملاقات کردم. دو سال با جد تمام مشغول مطالعه آثار وی بودم و شخصیت تابناک وی را بی اندازه محترم میدانستم و تمایل شدیدی بدیدن آن انسان بزرگوار در من پدید آمده بود.

نامه‌ای به لو نیکلایویچ نوشته اجازه ملاقات خواستم و پاسخ مثبت دریافت داشتم.

نخستین ملاقات من با وی قریب یکساعت طول کشید. لو نیکلایویچ بتمام سؤالات من پاسخ مشروح داد. شیوه صحبت او طوری بود که در حین پاسخ به سؤال از رشته‌های دیگر وابسته به موضوع نیز سخن میگفت تا استدالات خود را مقنع‌تر و پایه آن را استوارتر کرده باشد.

تالستوی را در حالی ترک گفتم که کاملاً مسخر و مسحور نیروی تفکر آزاد و آرامش خاطر آن خردمند عالی‌قدر شده بودم.

چهار سال گذشت و من در آن مدت غالباً به یاسنایا بولیانا (محل سکونت تالستوی) سفر کرده، با لو نیکلایویچ مکاتبه داشتم.

تاستان سال ۱۹۰۷ بود. نزدیکترین دوست لو نیکلایویچ - کریگور یویچ چرتکف متوفی - که همه‌گونه کمک در کار تالستوی را یگانه هدف زندگی خویش قرار داده بود - بمن پیشنهاد کرد وظایف دستیاری و معاونت لو نیکلایویچ را در کارهای ادبی و مکاتباتش به‌عهده گیرم. من بدون ذره‌ئی تأمل و با کمال مسرت موافقت خود را ابراز داشتم. لو نیکلایویچ و همسرش - سوفیا آندره یونا - نیز به این امر رضایت دادند.

بمناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال تولد لو-تالستوی

بقلم: پروفیسور گوسف

خاطراتی چند در باره

## لو- نیکلایویچ-تالستوی

پروفیسور گوسف چنین میگوید: دو سال از زندگی من از سالهای فراموش نشدنیست و آن، سالهایست که با لو نیکلایویچ تالستوی - نویسنده بزرگ - کار کرده‌ام.

تالستوی را نخستین بار نیم قرن پیش یعنی در اکتبر سال ۱۹۰۳ ملاقات کردم. دو سال با جد تمام مشغول مطالعه آثار وی بودم و شخصیت تابناک وی را بی اندازه محترم میدانستم و تمایل شدیدی بدیدن آن انسان بزرگوار در من پدید آمده بود.

نامه‌ای به لو نیکلایویچ نوشته اجازه ملاقات خواستم و پاسخ مثبت دریافت داشتم.

نخستین ملاقات من با وی قریب یکساعت طول کشید. لو نیکلایویچ بتمام سؤالات من پاسخ مشروح داد. شیوه صحبت او طوری بود که در حین پاسخ به سؤال از رشته‌های دیگر وابسته به موضوع نیز سخن میگفت تا استدالات خود را مقنع‌تر و پایه آن را استوارتر کرده باشد.

تالستوی را در حالی ترک گفتم که کاملاً مسخر و مسحور نیروی تفکر آزاد و آرامش خاطر آن خردمند عالی‌قدر شده بودم.

چهار سال گذشت و من در آن مدت غالباً به یاسنایا بولیانا (محل سکونت تالستوی) سفر کرده، با لو نیکلایویچ مکاتبه داشتم.

تاستان سال ۱۹۰۷ بود. نزدیکترین دوست لو نیکلایویچ - کریگور یویچ چرتکف متوفی - که همه‌گونه کمک در کار تالستوی را یگانه هدف زندگی خویش قرار داده بود - بمن پیشنهاد کرد وظایف دستیاری و معاونت لو نیکلایویچ را در کارهای ادبی و مکاتباتش بهمه‌ده گیرم. من بدون ذره‌می تأمل و با کمال مسرت موافقت خود را ابراز داشتم. لو نیکلایویچ و همسرش - سوفیا آندره یونا - نیز به این امر رضایت دادند.

طی دو سال تمام توانستم مستقیماً با این انسان بزرگ در محیط زندگی و کار روزمره اش آمیزش داشته باشم.

۷۹ سال از عمر لونیکلایویچ گذشته بود. در گذشته او کار جسمانی (شخم زدن و درو کردن - که در تابلوهای عالی وزیپای رپین تصویر شده است) و نیز مسافرتهای دور دست پیاده از مسکو به یاسنایا پولیانا (۲۰۰ کیلومتر) را بسیار دوست میداشت. ولی آن دوره دیگر سپری شده بود. لونیکلایویچ هر روز تقریباً ساعت هشت صبح بیدار میشد و برای گردش مختصری به پارک یاسنایا پولیانا می‌رفت. او معمولاً تنها گردش میکرد و در اطراف موضوعی به تفکر می‌پرداخت.

لونیکلایویچ پس از بازگشت از گردش باطاق کارش می‌رفت و در ضمن صرف صبحانه روزنامه‌ها و نامه‌های رسیده را از نظر می‌گذراند. صبحانه او بسیار مختصر و عبارت بود از یک فنجان قهوه سیاه با چند عدد سوخاری یا تکه کوچکی نان سفید با تخم مرغ نیم‌بند. لونیکلایویچ از بین روزنامه‌ها یکی را انتخاب میکرد و مهمترین اخبار مربوط بوقایع روسیه و خارجه را می‌خواند. نامه‌های رسیده را همیشه خودش میخواند و روی هر نامه‌ئی سه جور یادداشت میکرد: «باید جواب داد» (یعنی او خیال دارد باین نامه خودش شخصاً جواب بنویسد) یا «ن.ن. جواب بدهید» (بدینوسیله نوشتن جواب این نامه را به من محول میساخت) و سر انجام روی مکاتیبی که از حیث مضمون چندان مهم نبودند می‌نوشت «ب.ج.» (بدون جواب). تقریباً هر روز پس از خواندن نامه‌ها مرا به نزد خود میخواند و منم چون میدانستم که میخواهد جواب نامه‌ها را دیکته کند همیشه مداد و کاغذ با خود برمیداشتم:

رو بروی لونیکلایویچ می‌نشستم و بدون اینکه کلمه‌ئی بر زبان رانده جریان افکارش را مختل سازم صم بکم هر چه که میگفت می‌نوشتم. او خیلی آرام دیکته میکرد و هر کلمه را می‌سنجید و آنرا نه تند و تند و بی‌روح بلکه با لحن مناسبی ادا میکرد - گویی شخص مخاطب حاضر است و خود شخصاً با او صحبت میکند و به پرسشهای او پاسخ میدهد.

مضمون نامه‌هاییکه لونیکلایویچ دریافت می‌نمود فوق‌العاده متنوع بود. اشخاص ناشناس از نقاط مختلف روسیه و کشورهای دیگر با او مراجعه مینمودند و حل مسائل گوناگون فلسفی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، ادبی، زیبایی‌شناسی و غیره را تقاضا میکردند و یا درباره مسائل اخلاقی و زندگی فردی از او توضیحاتی میخواستند و او بتمام نامه‌هاییکه دارای مضمونی نسبتاً جدی و مهم بود پاسخ میداد. تالستوی به بعضی از نامه‌ها فقط با چند سطر جواب میداد ولی اگر در

نامه‌ها مسائل مورد علاقه او مطرح میشد جواب این قبیل نامه‌ها بشکل مقالاتی در می‌آمد که بعدها در مطبوعات منتشر میگردد.

وی پس از اتمام نامه نویسی بکار اساسی خود می‌پرداخت. دوست داشت در سکوت و آرامش محض کار کند و تمام درهائیرا که از اطاق کارش باطاقهای دیگر باز میشدند می‌بست. در این ساعات بامداد که به تنهایی کار میکرد احدی - نه دوستان و نه خویشاوندان و اقربا و نه دبیرانش - حق نداشتت مانع کارش بشود. تالستوی همیشه با نیرو و جدیتی فوق‌العاده کار میکرد. او کار نویسندگی خود را خدمت به نوع بشر میدانست و بهمین جهت تمام نیرو و استعداد فکری خود را مصروف این عمل می‌نمود.

شیوه معمولی کار - تالستوی - چه در مورد نوشتن آثار ادبی و چه مقالات بدینقرار بود: معمولاً يك موضوع جدید را مدتی مدید در ذهن خود می‌پرورانند و تنها هنگامیکه نکات عمده اثر جدید برایش کاملاً روشن و معین میگردد، بکار مشغول میشد. گاهی تمام اثر را از اول تا آخر بشکل تزمختصری می‌نوشت. نوشته‌های او را يك نویسنده کرده روی میز می‌گذاشتند. لونی‌کلایویچ به اصلاح و تکمیل تزمی پرداخت و بالنتیجه حجم طرح ابتدایی دو - سه برابر میشد. این طرح تازه نیز يك نویسنده و این عمل پنج تا ده بار و گاهی هم بیشتر تکرار میگردد. پیوسته میگفت و تکرار میکرد که: «طلا فقط در نتیجه شست و شو و سرند کردن دقیق بدست می‌آید». کار ادبی نیز بهمین نهج است.

روزی لونی‌کلایویچ سخنان بوفن را بغض‌آورد که گفته است: «نبوغ یعنی شکیبائی» و از خود اضافه نمود: «کاملاً درست است. هر کاربرا تا تمام قدرت و استعداد خور را در آن بکار نبرده باشی نباید از دست گذاشت.»

این کوشش فراوان وی - بر حسب حالت مزاجی اش - چهار، پنج و گاهی شش ساعت ادامه داشت. ضمناً برای او روز استراحت وجود نداشت. فقط در مواقعی که خود را کسل یا ضعیف احساس می‌نمود کار نمی‌کرد. ولی در اینروزها نیز از اطاق کارش بیرون نمی‌آمد و در باره موضوع اثر آینده به تفکر و مطالعه می‌پرداخت.

پس از اتمام کار برای صرف صبحانه وارد تالار نهار خوری میشد. غذای لونی‌کلایویچ همیشه از مواد نباتی تهیه میشد. ماهی و گوشت بکلی نمی‌خورد. اغلب در مواقعی که لونی‌کلایویچ صبحانه می‌خورد عده‌ئی از اشخاص ناشناس در انتظار وی بودند. این اشخاص از اطراف و اکناف کشور می‌آمدند تا با لونی‌کلایویچ ملاقات نموده، درباره مسائل مورد علاقه خویش با او صحبت کنند

## پزشک بانو ل. پیاریووا

### در خصوص پرورش کودکان

والدین، از صمیم قلب میل دارند، که اطفالشان برای هموعان آدم های خوب، رفیقان حساس و دلسوزی باشند و نسبت به پدر و مادر با محبت و احترام رفتار کنند. لیکن گاهی با تاسف متوجه میشوند، که در اخلاق طفل نکات نامطلوبی دیده میشود.

چطور و چرا اینطور شده است؟

در این مقاله ما سعی خواهیم کرد اشتباهات عمده ای را، که اکثراً - بزرگترها در مورد پرورش کودکانی که بسن مدرسه ای نرسیده اند مرتکب میشوند - تحلیل نماییم.

#### «من خودم، من خودم!»

... یورا، دو سال و نیم دارد، هنوز نمیتواند خودش دست و صورتش را بشوید، لیکن خودش میآید دستهایش را زیر شیر آب بگیرد و بعد بگونه هایش بمالد. مادرش وقت ندارد منتظر بماند، گذشته از آن مراقبت از بچه، در آننایکه آن حرکات ناشیانه را میکند، از حوصله او خارج است. البته خود او زود تر و بهتر دستها و صورت طفل را خواهد شست. با وجود اینکه پرورش اعتراض و فریاد میکند: «من خودم، من خودم!» مادر دست و صورت او را میشوید و او را گریه کنان به اطاق میبرد.

این رفتار مادر صحیح نیست. والدین بهیچوجه نباید مانع بشوند که اطفال مستقلاً کارهای مورد علاقه خود را انجام دهند. برعکس. باید این قصد بچه ها را تشویق کرد. بچه ای که بزرگترها عوض او کارهایش را انجام میدهند، معمولاً کثیف و بیقید بار میآید و بعدها هم مراقب وضع خود نمیشود.

#### «یک قاشق دیگر هم!»

اولیا، دخترک کوچولو خیلی آهسته غذا میخورد، مادرش هم وقت و صبر ندارد. او باید سفره را جمع و میز را تمیز کرده، بدنبال کارهایش برود. قاشق را بر میدارد و خودش شروع به غذا دادن بدخترک مینماید و خواهش میکند، که زود تر بخورد. یک قاشق - برای خاطر پاپا، قاشق دوم - برای خاطر ماما، بعد - برای خاطر داداش سربوژا. اولیا هم اطاعت میکند و برای خاطر پاپا و ماما غذا را میخورد، اما برای خاطر سربوژا دیگر میل ندارد و با وجود خواهشهای

مادرش از خوردن غذا امتناع میکند.  
غذا خوردن و اشتهای کودکان همیشه موجب تشویش و نگرانی والدین است. بسیاری از والدین تصور میکنند، که کودکانشان کم غذا میخورند و با تمام وسایل کوشش میکنند اطفال را وادار کنند بیشتر بخورند. والدین باید بفهمند، که در اطفالهم، مانند اشخاص بزرگ اشتها نوسان هائی دارد و تغییر میکند. گاهی این تغییر اشتها دارای علل فیزیولوژیک میباشد، مثلاً: مانند اختلال موقتی فعالیت عادی جهاز هاضمه و مبادله مواد در جسم. باین جهت نباید در مورد غذا خوردن با اطفال اصرار کرد. اگر بچه در موقع ناهار کم بخورد - تا شب گرسنه میشود و شام را خوب خواهد خورد. در موقع صرف غذا همچنین نباید طفل را وادار بشتاب کرد. طفل باید با دقت غذا را بجود، تا در معده سهلتر هضم گردد.

«بین، چه خانه کوچک قشنگی است!»

مادر اوقاتش تلخ است. ولی پاولوشا مخصوصاً خیلی خوشحال است: خوب خوابیده، خوب غذا خورده و اکنون بکار خود مشغول است، با مکعب های چوبی خانه کوچکی میسازد

- مادر جان، مادر جان، بین، چه خانه قشنگی است!

اما مادر هیچ اعتنائی به پسرک نمیکند. آنوقت پاولوشا میدود، نزد مادرش میآید و لباس او را میگیرد. مادرش پر خاش میکند:

- چرا توی دست و پا می پیچی؟! برو خودت بازی کن و با من کار نداشته

باش!

در یک لحظه اتاقها و خانه کوچک پاولوشا در نظرش تیره و تار میشود. او هم با اوقات تلخی کنار میرود. مادر دلش برای طفل میسوزد. بچه را بر میدارد روی زانویش مینشاند و نوازش می کند.

غالباً والدین تلافی اوقات تلخی خودشان را سر بچه ها در می آورند. بچه هم تقصیری برای خود قائل نشده، آزرده میشود. این عمل موجب اختلال رفتار خوب و حس اعتماد او نسبت بوالدین می گردد. رفتار ناهموار نسبت به طفل، تغییر حال سریع - از داد و فریاد به ناز و نوازش - در سلسله اعصاب کودک نیز خیلی مؤثر است و با و صدمه میرساند.

والدین باید با اطفال با آرامش و متانت، با خوشرومی و یکسان، با حفظ تعادل صحبت و رفتار کنند.

«پسر من بقدری خوب است!»

چند نفر مهمان بمنزلی وارد شده اند. سربوژای کوچک با بزرگترها

در کنار میز نشسته است. مادر از فرزندش تعریف می‌کند و می‌گوید: «او خیلی عاقل و با استعداد است، شعر زیاد از بردارد، خوب آواز می‌خواند، می‌رقصد». و با وجود اینکه سر یوزا هیچ میل ندارد او را وادار بخواندن اشعار می‌کند. مهمانها با لذت و افریجه را تمجید می‌کنند و او هم خیلی خوشش می‌آید. دفعه دیگر سر یوزا بدون اکراه حاضر میشود اشعاری را که میدانند برای مهمانان مادرش بخواند.

بدین نحو بزرگترها گاهی ساده‌ترین قواعد آموزش و پرورش را فراموش می‌کنند و آن قاعده عبارت ازین است: هرگز کارهای کودکان را در حضور آنان تمجید و تحسین نکنید. آنها را مورد توجه همه قرار ندهید. زیرا در اینصورت این خطر بوجود می‌آید، که آنها خودخواه، شهرت طلب بار بیابند و فاقد حجب و قناعت اخلاقی گردند.

#### تقصیر با کیست؟

بوریای کوچک توی اتاق میدویده، پایش بچیزی گیر کرده، در حین افتادن سرش بصندلی خورده است. بمحض گریه کردن بچه، مادر بطرف او میدود، بلندش میکند و سروروی او را غرق بوسه کرده، تکرار میکند: «گریه مکن، بوریاجان من، طفلك بیچاره من؟» و با وجود اینکه دیگر بوریای زیاد احساس درد نمیکند، گریه را بیشتر میکنند. آنوقت، برای تسکین فرزند، مادر شروع بزدن صندلی میکند و میگوید: «آخ، چه صندلی بدی، سر بوریاجان مرا بدرد آورد!» پسرک از گریه کردن دست بر میدارد.

يك مثال دیگر هم ذکر میکنیم. ایرا دختر بچه هشت ساله با جدیت مشغول نقاشی بارنگ است، ولی گولیا پسر بچه سه ساله تنها بازی میکند و از تنهایی حوصله‌اش سررفته است. او آهسته به ایرا نزدیک میشود، به او تنه میزند و مدادش را از روی میز قاپیده، میگریزد. از این حرکت ایرا رنگ را روی نقاشی میچکاند و آنرا لکه میکند. دختر برای پسرک فریاد میزند و تند می‌کند، پسرک هم ترسیده، گریه میکند. مادر صدای گریه پسرش را شنیده، توی اتاق میدود و بدون اینکه درست ملتفت مطالب بشود، دخترش را تنبیه میکند. در هر دو مورد مادر اشتباه کرده است. در نتیجه این کار طفل عادت میکند، که در تمام ناكامی‌های خود، در تمام تصادفات سوء دیگران را مقصر بداند و هیچ وقت بخطای خود اذعان نکند و به اشتباهات خود پی نبرد. در مشاجراتی که غالباً بین اطفال رخ میدهد، نباید در حمایت و طرفداری از یکطرف شتاب کرد. اول باید حتماً معلوم کرد، که کدامیک تقصیر دارد، پس از آن باید تصمیمی عادلانه گرفت، این طرز رفتار بر وزن و حیثیت والدین در انظار اطفال



می افزاید .

### بهباه گیری چگونه بوجود میآید .

مادر تازه اتاق را جاروب کرده ، مشغول کار دیگری شده است . اما آندریوشا دلش خواسته است بکاری که خیلی علاقه دارد بپردازد - یعنی با قیچی از کاغذ ستاره ببرد . خواهش میکند مادرش قیچی و روزنامه کهنه ای باو بدهد . ولی مادر از ترس اینکه اتاق را کثیف کند نمیدهد . آندریوشا اول آهسته ، بعد بلند گریه میکند ، مادرش اعتنائی نمیکند . آنوقت پسرک روی کف اتاق دراز کشیده ، پاهایش را بزمین میکوبد . هرچه مادر سعی میکند او را متقاعد و ساکت کند بی نتیجه میماند . حوصله مادر سر میرود ، روزنامه را با قیچی جلوی او میاندازد . گریه او فوراً ساکت میشود . آندریوشا از جایش میجهد و میدود مشغول بریدن کاغذ شود . در این مورد مادر دو اشتباه کرده است . یکی اینکه - نباید خواهش طفل را رد میکرد ، زیرا او قصد داشت بکاری که برایش جالب توجه بود بپردازد . بایستی قیچی را باو میداد ، اما میفهماند ، که باید اتاق را کثیف نکند و تمام خرده کاغذها را یکجا جمع کند و بیرون ببرد . دوم اینکه - وقتی هم که مادر تصمیم میگیرد خواهشی را نپذیرد ، دیگر نباید تصمیم خود را تغییر دهد . آندریوشا باین ترتیب میفهمد ، که بهانه گیری و اشک چشم باو کمک میکند و بعد از آنهم در هر مورد بهمان کار متوسل خواهد شد .

### « لولو - خور - خوره ترا میبرد ! »

دیر وقت است . موقع خوابیدن ایرا شده است . برای اینکه دخترک زود تر بخوابد ، مادر بزرگش افسانه ای راجع به لولو - خور - خوره برای او نقل میکند . چراغ کوچک روی میز نور کم رنگی دارد و اطاق را اندکی روشن میکند . پشت پنجره باد درختها را تکان میدهد و سایه آنها روی دیوارها میچنبد . مادر بزرگ می گوید : « ایرا جان زود تر بخواب والا لولو - خور - خوره تو را میبرد ! » ولی ایرا نمیتواند بخوابد : میترسد . وقتی هم که بالاخره بخوابد ، خوابش مشوش و ناراحت خواهد بود . بچه ها را نباید ترسانند . ترساندن در اطفال حساس اثرهای بدی دارد و آنها عصبانی و جبون بار میآیند .



والدین باید بکوشند ، که از این قبیل اشتباهات خودداری کنند . درست پرورش دادن اطفال آسان نیست ، ولی خیلی سهلتر از این است ، که بعد بخوانند تربیت و رفتار نادرست را تغییر بدهند و اصلاح کنند .



ای . پ . پاولوف فیزیولوژیست عالی‌مقام روس ثابت کرده ، که رشد طفل از طریق ترکیب و تکوین روابط مشخصی در جسم او بعمل می‌آید ، از قبیل رفلکس‌های (عکس‌العمل‌های) مشروط ، که خود نوعی پاسخ به تحریکات و تأثیرات مختلف می‌باشد ، که هم از محیط خارج و هم از داخل خود جسم ناشی میگردد ، مثلاً : از کبد ، معده ، کلیه . . . تمام این تحریکات و تأثیرات بوسیلهٔ اعضاء حساس-اخذ و بغير انتقال می‌یابد . تشکیل رفلکس‌های مشروط از نخستین روزهای زندگی طفل آغاز میگردد . پروفسور ن . ای . کراسنا - کورسکی برندهٔ جایزهٔ استالینی شاگردای . پ . پاولوف در نتیجه مطالعه دقیق جسم اطفال باین نتیجه رسیده . که رفلکس‌های مشروط در اطفال خیلی سریعتر از بزرگسان بوجود می‌آیند و گاهی مادام‌العمر باقی میمانند . بدین سبب است گاهی تحریکات و تأثیرات تصادفی اثر معینی در مغز میگذرانند و این اثر دیربازود ممکن است تظاهر کند .

بدین علت این استنتاج مهم آموزشی و پرورشی اشکالی ندارد ، که :  
در پرورش هیچ چیز را نباید جزئی و ناچیز شمرد  
والدین باید بکوشند اطفال را با چنان عاداتی پرورش دهند ، که موجب ترکیب و تکوین جوانب مثبت اخلاق اطفال باشند . درس قبل از مدرسه این موضوع خیلی اهمیت دارد که بچه‌ها عادت دهند کارهای خود را شخصاً انجام دهد : بازیچه‌هایش را جمع کند . لباسش را خودش در آورد ، بیوشد ، دستورات و وظایف مشخصی را برای کمک به والدینش انجام دهد ، مثلاً ، سفره را بیندازد ، گلها را آب بدهد ، کف اتاق را جاروب کند . ولوایش که طفل ابتکارها را زیاد خوب هم نکند و محتاج تجدید عمل باشد ، ولی این مطلب اهمیت دارد که در این کارهای ناقص فعالیت و جدیت و ابتکار طفل بکار میافتد و تمرین میکند . شرکت در کارهای دسته‌جمعی (عمومی) دقت و توجه نسبت بانسان را در طفل پرورش و ترقی میدهد ، طفل در انجام کارهای شخصی خود نیز به استقلال و نظم عادت میکند .

## موقیعت های تازه جراحان شوروی

(مصاحبه با پروفیسور ن. آ. باکولتف)

بزشکان شب وروز در بالین دوشیزه لثنای هجده ساله کشیک میدهند. چندروز پیش بفرنج ترین عمل جراحی رادر قلب او کرده اند. دختر مذکور را بعلت بیماری دشوار قلبی، که از بدو تولد بآن مبتلا بوده، به کلینیک انستیتوی دوم بزشکی مسکو آورده اند. هنوز دوروز تمام از موقع جراحی نگذشته بود که لبها و گونه های او اندکی کلکون شد، کیودی انکشتهام، که از آثار عادی این بیماری است و علامت اختلال گردش صحیح خون میباشد رو بتقصان رفت.

پروفیسور آ. ن. باکولتف عضو پیوسته فرهنگستان علوم طبی ا. ج. ش. س.، سرپرست کلینیک - چنین گفت:

- این نخستین عمل موقیعت آمیزی نیست، که در کلینیک ما در بیمارانی که مبتلا بنوعی بیماری یا عیب مادرزاد قلبی بوده اند، اجرا شده است. در ماه مه سال گذشته جوان هجده ساله ای را عمل کردیم، که بعلت همین نوع بیماری معلول و فاقد استعداد کار بود. اکنون او کاملاً سالم است و کار میکند. این بیماری چیست؟ همه میدانند، که قلب وقتیکه متقبض میشود، خونی را که با اکسیژن اشباع گردیده، با فشار بتمام اعضا و جوارح بدن میرساند. دوران دم از طریق دوران بزرگ و دوران کوچک عملی میگردد. در دوران بزرگ خون بدوآ وارد شریان اصلی - آئورت - میشود، بعد در تمام بدن جریان می یابد. در دوران کوچک خون بوسیله شریان ریوی از قلب به ریه ها جاری میشود و در آنجا اکسیژن هوارا اخذ نموده، به قلب بر میگردد. در موقع ابتلاء به این بیماری، خونی که از قلب به ریه جاری میشود، دچار مانع مهمی میگردد، که عبارت است از تنگ شدن (ضیق) دریچه شریان ریه. در نتیجه بدن همیشه گرفتار کمی اوکسیژن خواهد بود. تاکنون نمیتوانسته اند این نوع بیماری مادرزاد قلب را معالجه کنند. اکنون در نتیجه پیشرفت جراحی شوروی معالجه آن امکان پذیر شده است. در موقع عمل غشاء قلب (تونیک - دو کور) شکافته میشود و آلت نازک جراحی را با سه تیغه متحرک که باز میشوند، از آن مجرا داخل میکنند بدینوسیله دریچه تنگ شده شریان را میشکافند و مانع دوران طبیعی دم را معوی و مرتفع مینمایند.

در طول سده های بسیار قلب از هر گونه مداخله جراحان و جراحی مصون بود. لیکن دیگر از او اواخر سده گذشته پزشکان روس در معالجه جراحات قلبی بوسیله جراحی بموقعیهای بسیار مهمی نائل شدند. اینان نخست توانستند زخمهای قلب و مجاری مهم خون را بخیه کنند. از حیث تعداد این نوع عملیات جراحی کشور شوروی در جهان دارای مقام اول میباشد. اکنون معالجه بوسیله جراحی در جراحات وارده بقلب توسط اغلب جراحانی که در بسیاری از بیمارستان ها و کلینیکهای اتحاد شوروی کار میکنند عملی میشود.

لیکن تا همین اواخر مداخله جدی و عملی فقط در مواردی امکان پذیر شمرده میشد که زخمی به قلب رسیده باشد، بیماری های قلب که مهمترین عضو بدن انسان است و حتی آن بیماریهایی که مداوای آنها بی نتیجه و غیر قابل علاج شمرده میشد، باز هم خارج از حدود عمل و مداخله جراحان بود. چند سال قبل دختر ۱۵ ساله ای را با تنگ نفس شدید به بیمارستان ما آوردند و او از دردهای شدید و ضعف شکایت داشت.

بیماری او جزو بیماریهای علاج ناپذیر بود: دختر مبتلا به بیماری مادرزاد قلبی بود. بیماری او یکی از موارد شایع بیماری قلب بود، که بین دو جریان خون، که در مواقع طبیعی و عادی بکلی مجزا و محدود هستند، یعنی بین جریان اصلی - آئورت - و جریان ریه، از طریق مجرای بوتال (لیکا منتوم - بوتاللی) ارتباط آزاد و بدون مانع برقرار میشود. در نتیجه این بیماری قسمت اعظم خون - بجای اینکه بتمام نسوج بدن برسد، بمحض اینکه از قلب خارج میشود - فوراً بقلب بر میگردد.

تا آن موقع مادارای تجربیات زیادی در زمینه عمل ریه های سایر اعضائی، که در قفسه سینه قرار دارند بودیم و حتی در کیسه کنار قلب هم جراحی کرده بودیم. پس از معاینه و مطالعه دقیق تصمیم گرفتیم بوسیله عمل جراحی بیمار را از مرگ حتمی نجات دهیم. من اقدام بشکافتن مجرای بوتال کردم. عمل فوق العاده بفرنج و دشوار بود. در بعضی لحظات نبض دختر بیمار بکلی از کار می افتاد، تنفس قطع میشد. باین مناسبت اقدام بانقل خون میکردیم و اقدامات مقدور و میسر دیگر مینمودیم. بالاخره عمل با موفقیت خاتمه یافت. جریان طبیعی خون برقرار شد. الان آن دختر کاملاً سالم است. در حال حاضر دیگر این قبیل عملیات جراحی جزو نوادر نیستند و در عمل جراحان شوروی تازگی ندارند.

بیمارانی که به انواع دیگر بیماریهای قلبی دچار بودند نیز شروع بمراجعه به کلینیک کردند. برای نجات دادن آنان، لازم بود عمل جراحی قلب را کاملاً فرا گرفت و بسط داد. برای حل این مسئله پروفوسور ر. و. باگاسلوفسکی

و دانشپاری . ن . مشالکین وعده ای دیگر با من همکاری میکردند و میکنند . در مدت سه سال ما آزمایشهایی در مورد حیوانات میکردیم ، نتایج کارهای آزمایشی بسیط بسیاری از دانشمندان شوروی را مورد مطالعه و تحقیق قرار میدادیم ، مخصوصاً تجربیات ن . ن . تشره بینسکی را ، که دهها جراحی در قلب حیوانات کرده بود ، از جمیع جوانب مورد مطالعه دقیق قرار دادیم . نامبرده در موقع جراحی قلب حیوانات ، موقتا قلب را از کار میانداخت و بجریان دادن خون بطور مصنوعی بوسیله متودها و دستگاههای خاصی ، که س . س . بریوخوننکو - آزمایش کننده دیگر اختراع کرده بود - متوسل میگردد . تجربیات نمایان و شایان توجه ن . پ . سی نیتسین و و . پ . ده میخوف را نیز در این رشته نمیتوان نادیده گرفت . آنها انتقال هوموپلاستیک قلب ( انتقال قطعه ای از بدن به بدن موجود دیگری ) دوم تکمیلی و تعویض قلب وریه ها را در بدن سگ ها و سایر حیوانات عملی کرده اند .

موقیتهای مهم پزشکان آزمایش کننده ما و تعلیمات ای . پ . پاولوف که بطرز جدیدی فیزیولوژی گردش خون را مشخص کرده اند ، با کمک کرد تا بر موانع جدی و اشکالاتی ، که در عملی کردن جراحی در داخل قلب در کلینیک موجود بود فایق گردیم .

شکافتن غشاء قلب خونریزی زیاد دارد . در موقع عمل مجبور میشویم به انتقال مجاری خون متوسل شویم ، قطعه ای از رگهای دیگری را به بیمار بدوزیم و وصل کنیم . روشهایی که پزشکان شوروی بمنظور حفظ رگها - در مدت طولانی - طرح کرده اند ، این وسایل را همیشه برای انتقال در اختیار جراحان میگذازد . وسایل ترکیبی خاصی ( سننه تیک ) که شیمی دانان شوروی بوجود آورده اند ، امکان میدهد ، که مسئله جلوگیری از لخته شدن ( ترومبوس ) خون بعد از عمل جراحی به بهترین نحوی حل شود . روش های انتقال داخل شریانی خون و تنفس مصنوعی که و . آ . نگوفسکی طرح نموده است ، در موقع جراحی قلب و مجاری درشت و عمده خون بی نظیرند .

مانع و اشکال مهمی ، که در کار ما وجود داشت این بود ، که همیشه با دقت وضعت نمیشد نوع بیماری قلب را تعیین کرد . روش های جدیدی بکار بردیم ، که بخوبی نوع بیماری قلب را تشخیص دهیم . معلول مخصوصی وارد منطقه قلب میکنیم ، که اشعه رنتگن از آن عبور نمیکند و عکس واضحی بدست میآید .

دو سال قبل ما طبق نقشه شروع بعملیات منظم جراحی نمودیم . در این مدت عده زیادی از اطفال و جوانان نارس ، که مبتلا به بیماری ماد رزاد قلبی

بوده اند، تحت معالجه و عمل جراحی قرار گرفته اند و نتیجه موفقیت آمیز حاصل شده است. بیشتر بیماران بعلت تنگ شدن لوله شریان ریوی دچار اختلال جریان خون بوده اند.

در موارد بیماری اکتسابی قلبی نیز عملیات جراحی موفقیت آمیز بوده است. پروفسور ب. ب. پتروفسکی، پروفسور ف. ک. اوگloff، پروفسور ن. و. آنته لاوا، پروفسور ب. آ. کوپرییانوف و سایر دانشمندان شوروی هم اکنون با موفقیت در رشته جراحی در داخل قلب فعالیت و بررسی میکنند. نتایج حاصله حاکی از این است که دیگر عمل جراحی و مداخله جراحان در قلب از طریق مجاری و عضلات قلب - یعنی از موانعی که عبور از آنها هر یک خود بمنزله مرحله ای در علم جراحی میباشد، کاملاً تحقق پذیرفته است. میتوان امیدواری کامل داشت، که باتشریک مساعی دانشمندان و پزشکان عمل کننده، این رشته بفرنج و معضل طب شوروی با سرعت روبه ترقی و تکامل رود.

(از روزنامه «پراودا»، مورخه ۱۷ آوریل سال ۱۹۵۳)

## صلاح دانشمند محقق

در روزهای جنگ بزرگ میهنی سربازی را، که زخم سختی داشت بیکی از بیمارستانهای صحرائی رساندند. با وجود اینکه زخم او مهلك نبود، سر باز مشرف بمرگ بود زیرا عروق مهم او آسیب دیده، خون زیادی از بدن او رفته بود.

پزشکان قریب دو ساعت برای حفظ جان او تلاش کردند. تمام وسایل ممکن و موجود را بکار بردند، ولی نتیجه ای نبخشید. قلب سر باز از کار افتاد و نفس او هم قطع میشد.

جراح دستکش های لاستیکی خود را در آورد و آهسته گفت:

— دیگر از من کاری ساخته نیست، مرگ فرارسیده است.

آنوقت شخصی، که بالا پوش سفید بیمارستان پوشیده بود و در تالار عمل حضور داشت گفت:

— خوب حالا که اینطور است ما شروع به آزمایش می کنیم. — سپس او شروع بدستور دادن به معاونین و دستیاران خود نمود.

این شخص پروفیسور ولادیمیر - آلكساندروویچ - نگوفسکی بود که با دسته کارکنان علمی خود در آنجا حضور یافته بود. هر يك از افراد آن دسته وظایف خود را بخوبی میدانستند، زیرا میبایستی خیلی سریع و قبل از آنکه در جسم مرده پدیده های جبران ناپذیر بعد از مرگ نمایان شود عمل کنند. دقایق اندک در اختیار آن عده بود.

پزشکان با اطمینان و دقت کار میکردند، زیرا آنها همان کارهایی را انجام میدادند که هر کدامشان صد بار در آزمایشگاه عمل کرده بودند. لیکن در آن موقع مسؤلیت آنان بی اندازه مهم بود! این بار صحبت از عدم موفقیت و آزمایش عادی نبود: جان آدمی در خطر بود!

تمام مقدمات برای زنده کردن سر باز مزبور فقط یک دقیقه طول کشید.

ناگهان صدای آهسته دستگاه مخصوص تنفس مصنوعی بگوش رسید. هوایی که با اکسیژن اشباع شده بود بطرف ریتین بیجر کت زخمی جریان یافت.

بر اثر فشار آن قفسه سینه شروع بحرکت کرد . در همان حال دستگاه دیگری بوسیله لوله لاستیکی خون اشباع شده با گلوکز و آدرنالین به شریان سر باز رساند .

در اطلاق عمل سکوت مطلق حکم فرما شد . بی اختیار همه نفس ها را در سینه حبس کردند . ده ثانیه ۰۰۰ سی ثانیه ۰۰۰ يك دقیقه ۰۰۰ يك دقیقه ونیم گذشت ۰۰۰

پزشکی ، که مچ دست زخمی مرده را گرفته بود ناگهان بانك زد :  
- نبض !

قلب سر باز که از کار افتاده بود خیلی آهسته ، بطوریکه بزحمت تشخیص داده میشد ، شروع به تپیدن کرد . ضربان دوم ... ضربان دیگر ... پیوسته قلب مرتب ترمی تپید .

دو دقیقه ونیم دیگر هم گذشت و عضلات کردن سر باز تکان خورد . نخستین تنفس ضعیف ، ولی مستقل و طبیعی مشهود گردید .

تمام حضار در اطلاق عمل هم نفسی راحتی کشیدند . نبرد عجیب برای نجات آدمی از مرگ مسلم به پیروزی منجر شده بود . سر باز زنده شده بود ! او چهار دقیقه ونیم بین حیات ومیات بود ۰۰۰

علم شوروی به پیروزی حیرت انگیزی نائل شده بود . اکنون موارد بسیاری را میتوان ذکر کرد که طبق متودا کشفافی پروفسور نگوفسکی توانسته اند اشخاصی را که در حال مرگ بالینی ( کلینیکی ) بوده اند زنده کنند . این پیروزی نخستین باسانی بدست نیامده بود .

هزاران آزمایش در مورد حیوانات بوسیله پروفسور نگوفسکی وهمکاران او بعمل آمد ، تا دانشمند مزبور بخود حق داد که اسلوب مزبور را در مورد انسان بمرحله عمل در آورد . اینکار وقتی انجام گرفت که پانزدهمین تجسس و تحقیق مداوم ، با اصرار و بردباری درد نبال مانده بود .

دانشمند محقق مزبور با جرئت تمام تصورات و فرضیات عادی را بدور افکند و تصمیم گرفت خطر کرده طریقه خود را عملی سازد .

همه میدانند که خون بوسیله وریدها بطرف قلب میرود . بدین جهت پزشکان وقتیکه اقدام به انتقال خون میکنند ، خون را معمولا از راه ورید وارد میکنند .

ولی اگر در موقع زنده کردن شخص خون را از راه شریان - یعنی بر عکس وارد بدن میکردند چه میشد ؟ اگر خون را با فشار « برخلاف جریان » - بجای ورید از شریان وارد میکردند چه نتیجه ای میداد ؟

در اینصورت خون با سرعت وارد عروق می شد که قلب را تنذیه میکنند



وانتهای اعصاب را، که در جدازهای عروق مذکور قلب قرار داشتند تحریک میکرد و آنها را وادار مینمود منقبض شوند. فقط تشخیص يك لحظه بسیار مهم درمريض ضرورت داشت: بایستی بموقع این تحریک قطع شود و جسم بحالت عادی جریان خون برگردد.

باز هم صدها آزمایش برای تکمیل این اسلوب بعمل آمده. . . مثل این بود، که وسیله لازم برای بکار انداختن قلب بدست آمده بود. ولی برای تجدید تنفس چه باید کرد؟ اگر در این مورد هم همان اصل تحریک را عملی میکردند چه میشد؟

این حدس بجای و بمورد بود. وقتی که هوا با فشار بریتین وارد میشود، نسوج بریتین متسع میشود و بدین وسیله انتهای اعصابی که در آن قرار دارند تحریک شده، موجب و موجب حرکت و عکس العمل شدید میگردد، و در آن بخش مغز سر که اداره کردن تنفس بعهد آن محول است منعکس میشود. موفقیت قطعی و بدون تردید موقعی نصیب نگوفسکی و همکارانش شد که آنان با تفاق مهندسین و طراحان - مخترع کاملترین دستگاهها را برای هر يك از عملیات و جریانات بوجود آوردند. دستگاههای مذکور منحصر بهمان دستگاههای جدید تنفس مصنوعی و رساندن خون و جریان دادن آن در جریان نبود. گاهی ضرورت ایجاد میکند، که بوسیله جریان برق در قلبی که زنده شده و تازه شروع بکار میکند تأثیر نمایند. تا کار هم آهنک نسوج و الیاف عضله آنرا تامین کنند. برای اینکار هم مجبور شدند دستگاه مخصوصی بوجود آورند، که بوسیله برق در عضله قلب اثر میکند. استفاده از این دستگاه ها متود زنده کردن را قابل اطمینان نموده، در دسترس هر بیمارستانی قرار داده است.



بانو اولگا - بارسیونا - لیه شینسکایا دانشمند شوروی اکتشافی بعمل آورده است که در علم زیست شناسی آغاز دوره جدیدی بشمار میرود. وی معلوم کرده است، که سلول زنده (جاندار) چگونه بوجود میآید. در ظرف صدسال اخیر دانشمندان تمام جهان تصور میکردند، که زندگی و حیات فقط در محلی وجود دارد، که سلولها وجود داشته باشند. و برخلاف دانشمند آلمانی چنین گفته بود و هیچکس هم جرئت نکرده بود این مطلب را رد یا تکذیب کند.

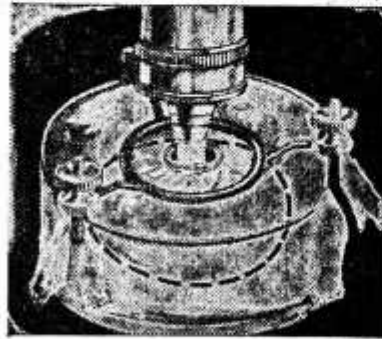
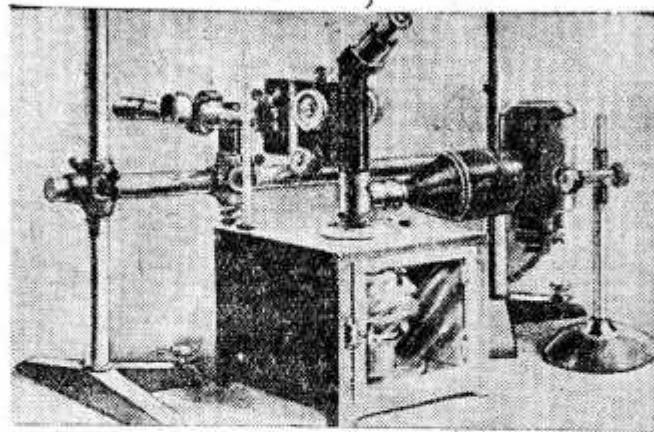
ولی خود سلولها از کجا پیدا میشوند؟ در اینخصوص هم در کتاب درسی چنین نوشته شده بود: سلول جدید فقط در نتیجه تقسیم سلول موجود میتواند بوجود آید.



بنا بر این دردوران گذشته فقط يك سلول، نخستین سلول وجود داشته است. خوب، خود آن سلول چطور وجود آمده است؟ دانشمندان نمیتوانستند باین پرسش طبیعی جواب بدهند. بعضی ساکت میماندند، برخی تئوری سازی میکردند و به فرضیات پناه میبردند. يك سؤال دیگر وجود داشت که دانشمندان نمیتوانستند جواب بدهند: اگر فرض کنیم که تمام عالم جاندار از نخستین سلول منحصر بفرد بوجود آمده پس چرا سلولهای اجسام نباتات و حیوانات (جانداران) مختلف الاغیر النهایه متنوع و گوناگونند؟ بانو له په شینسکایا بوسیله آزمایشهای متقاعد کننده و عینی ثابت کرد که تئوری ویرخوف نادرست و ارتجاعیست. دانشمند مذکور مثل هر فرد شوروی از دشواریها باکی نداشت. او با جهان بینی مترقی پرورش یافته بود و میدانست که در جهان هیچ رمزورازی وجود ندارد که انسان با نیروی هوش و خرد، دیر بازود آن را کشف نکند. بانو له په شینسکایا از اینکه علیه قانونی - که همه فناپذیرش میدانستند قیام کند - باکی نداشت. اگر فلان تئوری کهنه شده و مانع رشد و ترقی تئوری جدید است، باید آنرا رد کرد! بانو له په شینسکایا آزمایشهای خود را از تخم مرغ معمولی ساده آغاز کرد. همه میدانند، که تخم مرغ دارای چه ترکیب و ساختمانی است. در زیر پوست تخم مرغ سفیده آبیکی است، توی آنهم زرده تخم بشکل گوی مدوری شناور میباشد. توی زرده تخم مرغ نقطه ای وجود دارد، که با چشم هم دیده میشود که نطفه است. همه این مطلب را محقق و مسلم میدانستند، که توی نطفه سلولهای زنده (جاندار) وجود دارند، که از جسم مرغی که تخم کرده، وازد آن شده اند و معتقد بودند که تحت تاثیر حرارت این سلولها شروع به تقسیم شدن میکنند و متدرجاً جوجه از آنها ترکیب مییابد و در باقی زرده و سفیده هم سلولی وجود ندارد. تمام آن بخش ماده غذایی جوجه محسوب میشود. بانو له په شینسکایا تصمیم گرفت بررسی کند که آیا این چیزهایی که اکثر علما جز و معماها میدانند حقیقتاً اینطور است یا نه. وی مجبور شد بدین منظور متد و اسلوب جدیدی برای آزمایش پیدا کند.

وسایل و لوازم فنی عالی و غنی مکتب شوروی در اختیار بانو له پشه‌سنگا با بود. در آزمایشگاه او جدیدترین میکروسکوپها وجود داشت که هر چیزی را فوق ماده بزرگ میکرد.

نامبرده دستگاههای مخصوص عکاسی و فیلمبرداری هم داشت، که در فواصل معین زمانی، بطور خود کار، آنچه را که در میکروسکپ دیده میشد عکس برداری میکردند.



دستگاه فوق که دارای ترموستات است، او تریاپاک نامیده میشود که وسیله اولگاله پشه‌سنگا ساخته شده است و وسیله آن میتوان جریان پیدایش سلولهای زنده را از مواد آلبومینوئیدی مشاهده نمود.

در شکل مقابل: وسیله میکروسکپ از سوراخی که در پوسته تخم مرغ تعبیه شده بوسیله غشاء نازک لاستیکی که یک قطعه طلق شفاف بآن نصب شده است رشد نطفه را میتوان مشاهده کرد.

اما چه طور میشود که در آن لحظه ای که نطفه شروع به رشد مینماید درون تخم مرغ را نگاه کرد و جریان را دید؟ بانو له پشه‌سنگا با این وسیله را پیدا کرد و با احتیاط قسمتی از پوست تخم مرغ را برید و بجای آن روی تخم مرغ ورقه نازک لاستیکی کشید. توی آن ورقه قبلا قطعه ای طلق شفاف نصب شده بود. بدین طریق در تخم مرغ روزن یا دریچه ای برای میکروسکوپ تعبیه شده بود.

ولی باید دانست، که نطفه فقط در تخم مرغی شروع به رشد مینماید، که توی انکو با تور (ماشین جوجه کشی) قرار داشته باشد؛ له په شینسکایا بر این اشکال هم فائق گردید و توانست میکروسکوپ را وارد ترموستات (دستگاهی است موسوم به «قفسه خشکانیدن»، که در آن حرارت به میزان معینی حفظ می شود) کند؛ دیگر از تخم مرغ بخوبی «جوجه کشی» میشد، او بزرگترین میکروسکوپ هم امکان میداد، از سوراخی که در پوست تخم مرغ تعبیه شده بود، زرده آنرا تحت مطالعه قرار دهند. فقط باقی مانده بود که ترموستات را به برق اتصال بدهند و با بردباری مطالعه کنند، که توی زرده تخم مرغ، در آنجا یک نطفه نیست، چه تحولات و تغییراتی رخ میدهد.

در این موقع له په شینسکایا چیزی را مشاهده کرد که قبل از او هیچکس ندیده بود.

توی زرده وقایع عجیبی رخ میداد. اول فقط گویهای خیلی کوچک مرئی بود، که از ذرات یا دانه های ریز ماده سفیده ای (آلبومینی) تشکیل یافته. ولی آن دانه ها با ذرات حرکت میکردند؛ دیده میشد، که بتدریج بطرف مرکز گوی زرده جمع میشدند. آنها جمع شده به شکل کیسه کوچکی درآمدند...

ساعتها پیاپی میگذاشت... گویها بزرگ میشدند، تغییر شکل میدادند، متقبض میشدند، حرکت میکردند. از دانه ها با ذراتی که در مرکز جمع شده بودند مراکز تیره رنگ هسته های مرکزی بوجود آمدند.

در جلو چشم دانشمند محقق سلولهای حقیقی در شرف پیدایش بودند؛ سلولهای جاندار؛ سپس همان سلولهای، که تازه بوجود آمده بودند، از وسط شروع بشورده شدن و تقسیم شدن بدو سلول نمودند...

بدین نحو یک راز دیگر طبیعت کشف گردید: در برابر چشم له په شینسکایا جریان بوجود آمدن سلولهای زنده (جاندار) از ماده ای که دارای ساختمان سلولی نبود گذشت و مسلم گردید. حق با انگلس بود که میگفت: سلولها گذشته از اینکه میتوانند از سلولهای دیگر بوجود آیند، در تمام تقاطعی هم که ماده سفیده ای (آلبومینی) وجود دارد میتوانند تکوین شوند.

اكتشاف له په شینسکایا علم را بیش از پیش به مرزی که ماده را از وجود و مرده را از زنده جدا میسازد، نزدیک نمود.

☆☆☆

شاید متودی که بانو له په شینسکایا برای مطالعه رشد نطفه در تخم مرغ بکار برده بود پروفیسور باریس نیکاو بودیچ - کلو سوفسکی را به این فکر

انداخت که بزیر جمجمه جانداران راه یابد و مطالعه کند، که در مغز جاندار چه می گذرد .

اما چطور میشد مغز را تحت مطالعه و بررسی قرار داد و در عین حال مانع فعالیت آن هم نشد ؟

موضوع این است، که رابطه نیمکره های مغزی با دنیای خارج بوسیله سه جلدویک زره سفست استخوانی بکلی قطع و محدود شده است. هیچ چیز نباید مانع و مغل کار دقیق سلولهای اعصاب که در جلد نیمکره های مغز سرتتر کز یافته بشود. برای اینکار مغز سردارای ساختمان و سازمانهای مختلفی است. یکی از آنها رژیم ضروری جریان خون را تأمین میکند .

هم خود مغز سر و هم عروق و مجاری بی شمار خون، که در تمام مغز نفوذ دارند و طول مجموع آنها به یکصد و بیست کیلومتر میرسد ، فقط وقتی حرکت و جنبش میکنند یا به تپش در می آیند ، که با هوای آزاد تماس داشته باشند، در حال عادی ، هنگامی که جمجمه بطرز نفوذ ناپذیر (هرمیتیک) بسته باشد، حرکت یا تپش خونی که وارد مغز میشود بتدریج آهسته و آرام میشود و خون در عروق مغز بدون تکان و جهش بطرز آرام و مداوم جریان مییابد . اینکار برای فعالیت عادی و طبیعی چهارده میلیارد سلول اعصاب که جزو غشاء مغز سر میباشند، ضرورت دارد.

لیکن کلو سوفسکی این چیزها را وقتی دید ، که وسیله معاینه توی جمجمه توله سگ زنده ای را یافت .

آن وسیله خیلی ساده و جسورانه بود. دانشمندی کور توله سگ را بیهوش کرد ، با احتیاط قطعه ای از جمجمه او را اره کرد و برداشت و آن منفذ را با ورقه ای از ماده پلاستیک شفاف ، که قبلا آماده کرده بود پوشاند. آن ورقه پلاستیک درست بشکل جمجمه ساخته شده با دقت صیقلی شده بود و با دو عدد پیچ قره ای آنرا با استخوانهای جمجمه محکم وصل و نصب می کردند .

مغز کما فی السابق بکلی محفوظ و نفوذ ناپذیر بود . لیکن بدین طریق قسمتی از سر توله سگ شفاف شده بود و پروفور کلو سوفسکی - برای نخستین بار در تاریخ علوم - توانست مغز جاندار را در اوضاع و شرایط عادی و طبیعی تحت مطالعه قرار دهد . وی بکمک میکروسکپ مخصوصی که تهیه شده بود ، هرچین جلد مغز سر و تمام شبکه نازک و ظریفی را که از ریز ترین مجاری خون و عروق تشکیل یافته و مانند توری گرداگرد مغز را احاطه کرده بود ، تماشا کرد. آنوقت مغز شروع کرد پی در پی رازهای خود را ، برای دانشمند و محقق مز بسور فاش نماید .

... دستگاہ مخصوص کوچکی را ، که توله سگ « جمجمه شفاف » در آن قرار داده شده ، مثل چرخ فلک شروع بچرخاندن میکنند . توله سگ بقصد حفظ تعادل به عضلات خود فشار میآورد ، فوراً سطح قطعه معینی از منزسراو در مرز قسمتهای جزء پیشانی و فرق سر ، شروع به سرخ شدن مینماید . اینکار نتیجه متسع شدن عروق است ، زیرا خون به آنطرف فشار آورده است ، هر قدر و هر چند بار این آزمایش تکرار شود ، همان قطعه معین دچار این حالت می شود . این موضوع حاکی از این است ، که در آن قطعه سلولهای عصبی قرار دارند ، که وضع بدن در آنها تأثیر مینماید و حرکات بدن را اداره میکنند . این سلولها بر اثر چرخیدن بدن تحریک میشوند و به عضلات علامت میدهند ، که تحریک شده اند . این نوع فعالیت شدید محتاج تغذیه شدید هم میباشد . سلولها بمقدار زیادتری اکسیژن و مواد غذایی احتیاج دارند ، که خون آن مواد را میسرساند .

بهین جهت عروقی هم ، که خون و غذا را به آن قطعه معین میرسانند ناچار متسع میشوند تا تقاضاهای افزون شده آن قطعه را انجام دهند و احتیاجات آنرا رفع کنند .

آزمایشهای دیگری هم میتوان کرد ، باین معنی که مثلاً در موقع روشن شدن چراغ بر نور خون بطرف آن قطعه ای از منز ، که تحت تحریکات بصری قرار میگیرد جریان می یابد ، یا در موقع شنیدن صدای زنگ - خون بطرف آن قطعه ای از منز که تحت تأثیر تحریکات سمعی واقع میشود جاری میگردد .

بدین نحو توانستند فعالیت منز را با دقت تحت بررسی قرار دهند و ضمناً هیچگونه زبان جبران ناپذیر هم به حیوان وارد نکنند . توله سگهایی که دارای « جمجمه شفاف » میباشد تقریباً از هیچ حیث با توله های عادی و طبیعی تفاوتی ندارند . روزی یا پنجره کوچکی که در سر آنها ایجاد گردیده ، پس از مدتی بر اثر رشد استخوانها از بین میرود و محو میگردد .

اصول فنی جدید آزمایش ، که بوسیله پروفیسور کلو سوفسکی کشف گردیده ، به دانشمندان و محققین امکان میدهد ، که من بعد با حقایق عینی که با چشم خود می بینند سرو کار داشته باشند ، نه با تصورات و فرضیات عقلی . راه بسوی اکتشافات جدید مستقیم تر و اطمینان بخش تر گشوده شده است . ورقه کوچکی از ماده پلاستیک بدانشمندان اجازه میدهد به ممنوعترین زوایای جسم نگاه کنند و رازهای آنرا کشف نمایند .

بدین منوال گاهی راه های زیست شناسی و تکنیک معاصر بسا یکدیگر تقاطع میکنند و با بهم میرسند و هنگامی موفقیت نصیب دانشمندان میشود که با سلاح جدید مکتسب از تکنیک مجهز شده باشند .



# پرو کوفیف

(۱۸۹۱ - ۱۹۵۳)

سر کی سر کیویچ پرو کوفیف آهنگساز با استعداد و خوش قریحه  
شوروی و دارنده جوایز استالینی و هنر پیشه ملی جمهوری سوسیالیستی  
فدراتیو روسیه شوروی روز پنجم مارس ۱۹۵۳ در گذشت . هنرمندی



پیتر کوفیف

خلاق و اصیل روسی و موسیقی دانی بزرگ و استادی عالیقدر زندگی را بدرود گفت. مرگ سرگی سرگیویچ پروکوفیف برای موسیقی و فرهنگ شوروی ضایعه عظیمی است. بهترین آثار وی معرف هنرمند میهن پرست و خوش قریحه و ادامه دهنده سنتهای عالی کلاسیکهای روسی میباشد. پروکوفیف روز بیست و سوم آوریل ۱۸۹۱ در قریه سوتسکوا (شهرستان یکاترینو سلافسکی سابق) در خانواده روستائی پا بجهان گذاشت. استعداد خلاق او در اوآن کودکی تجلی کرد. در سال ۱۹۰۹ دوره آهنگ سازی ( نزد آ. ک. لیادوف)، در سال ۱۹۱۴ دوره پیانو ( نزد آ. ک. یسیوا) و دوره رهبری ارکستر ( نزد ن. ن. چرینکا) دانشکده موسیقی بطرو گراد را پایان رسانید. از سال ۱۹۱۱ پروکوفیف بسمت آهنگساز و استاد پیانو و رهبر ارکستر، فعالیت ایجادى خود را آغاز کرد. راهی که پروکوفیف پیمود پریچ و خم و مشحون از تضاد بسیار بود. فریبندگی و جذابیت دروغین مدرنیسم (نوطلبی) مدتی آهنگساز جوان و با قریحه را از وظایف حیاتی هنر رئالیستی - که پیروی از آن را استادانش بوی توصیه کرده بودند - منحرف میساخت. وی چند سالی در کشورهای خارجی اقامت داشت و این تضاد در آن دوران باوضع خاصی ظاهر گشت. آهنگساز در سال ۱۹۳۲ بهمین مراجعت کرد و از این تاریخ در استعداد بیکران وی رستاخیزی پدید آمد.

پروکوفیف بیش از بیست سال از عمر خود را با پشت کار تمام وقف موسیقی شوروی نمود. حسن اثر و اقیعیات شوروی و راهنماییهای خردمندان حزب به آهنگساز داهی کمک کرد تا خطاها و گم گشتگیهای خویش را رفع کند و برای بیان مضامین و موضوعهای مهم حیاتی - از راه موسیقی - وسایل رئالیستی واقعی را بیابد. قرار تاریخی کمیته مرکزی حزب دربارهٔ اپرای « دوستی بزرگ» در تکامل هنری و ایجادى پروکوفیف



رل بزرگی بازی کرد .

آثار پرو کوفیف بسیار است . هفت کانتات و اوراتوریو ، هفت بالت ، هشت اپرا ، هفت سمفونی و تعداد کثیری کنسرت و سونات و قطعات گوناگون دیگر ، از مانس و سرود گرفته تا موسیقی برای تآتر و سینما ، ساخته است . میهن پرستی و عظمت روح مردم روسیه ، دلیری جنگی و بیباکی ایشان در مبارزه با دشمنان میهن با نیروی عظیمی در کانتات «آلکساندر نوسکی» که یکی از بهترین آثار موسیقی شوروی میباشد مجسم گشته است . کانتات دیگر وی بنام «تندرست باش!» مین مهر فرزند مردم شوروی به استالین کبیر است و از لحاظ هنری شادی مفرطی در شنونده ایجاد میکند . پرو کوفیف در بالتهای عالی «رومئو و ژولیت» و «زولوشکا» که زینت بخش بر نامه های بسیاری از تآترهای اتحاد شوروی و کشورهای خارجه میباشد . خود را هنرمند و رئالیست با ایمانی نشان داده است . مضامین مبارزه ملت‌ها در راه صلح و آینده سعادت بخش فرزندان شان با نبوغ و اصالت خاصی در او را توریوی «پاسدار صلح» آشکار گشته است . آخرین اثر پرو کوفیف ( سمفونی هفتم ) سرشار از بشر دوستی حقیقی میباشد . پرو کوفیف اندکی قبل از مرگش یارتیتور بالت «گل سنگی» را با تمام رسانید . این بالت در تآتر بزرگ ( بالشوی تآتر ) ا . ج . ش . س . نمایش داده شد . دولت شوروی از خدمات پرو کوفیف بطرز درخشانی قدردانی کرد . وی باخذ نشان پرچم سرخ کار مفتخر گشت و شش بار بدریافت جوایز استالینی نایل شد . مردم شوروی همواره بهترین آثار سرگی سرگیویچ پرو کوفیف را که صفحات درخشانی در تاریخ موسیقی وطنی ایشان باز کرده است ، تجلیل خواهند نمود .

## ادب شوروی

در نخستین کنفرانس نویسندگان شوروی در سال ۱۹۳۴ موضوع (تم) ادب شوروی چنین گفت: «ما برای پهلوان کتابهای خود باید کار را برگزینیم یعنی انسان تشکیل شده بوسیله کار که مجهز بنیروی تکنیک نو باشد، انسانی که بنوبه خود کار را متشکل کند و آن را قدم بقدم آسان تر و ثمربخش تر بسازد و کار را بمقام هنر ترقی بدهد. ما باید بان درجه برسیم که کار را يك قسم آفرینش بدانیم».

این سخن گورکی فرمول ادب شوروی شمرده میشود. بموجب این فرمول موضوع ادب شوروی «انسان خلاق» است. یعنی انسان کوشنده برای بهبود زندگانی، انسان رویبیش و متجدد. این فرمول دستور کار نویسنده شوروی است. موضوعی که نویسنده شوروی رمان نویس و شاعر و درام نویس، برای نوشته خود میجوید انسان خلاق و مبارز است: کارگران کارخانه، زارع کالغوز، معلم مدرسه، دانشمند در آزمایشگاه و امثال اینها.

تحولات بزرگی که در دوران حکومت شوروی در این کشور بظهور رسیده همه برای نویسنده شوروی بر از موضوعهای قابل مطالعه و نوشتن بوده است.

نخست جنگهای انقلابی و خانگی کشور، پس از آن نقشه‌های پنجساله و تاسیسات صنعتی و زراعتی، سپس جنگ میهنی بزرگ و پس از آن شروع مجدد مردم بکار صلح آمیز و ترمیم خرابی‌های جنگ و مخصوصاً کارهای کمونیستی بزرگ اخیر از ساختن ترعه‌ها و سدهای عظیم و متصل کردن دریاها بهم. اینها برای ادبی که بایستی بامبارزه مردم قدم بقدم حرکت کند و همیشه با آن مربوط باشد، موضوعات کمی نبوده است. در این چند ساله پس از جنگ ادب شوروی مقدار زیادی شاهکار بوجود آورده است که همه از تلاش مردم زحمتکش صلح دوست در کارخانه و مزرعه الهام گرفته و مناظر این زندگانی را وصف کرده است، از قبیل کتاب خوشبختی و کتاب آفتاب در دشت نگارش باولنکو،

دور از مسکو بقلم آژایف، شوالیه ستاره زرین بقلم بابایفسکی، از صمیم دل تألیف مالتسف، دهکده شناور بقلم زا کروتکین، سیلابها از کاژبونیکوف و بسیاری کتابهای دیگر.

يك وقتی کور کی نوشته بود که «شما هنوز انسان را بمبارزه با طبیعت و غلبه بر آن هیچ دعوت نکرده اند. گویندگان با آنکه بر ضد زور گویان دوبا بخود اجازه تو بیخ کردن میدهند، اما در باره این زور گوی کور (طبیعت - ف.) چیزی نمیگویند، مقصودم آن است که باید در باره موقف شعر در قبال طبیعت تجدید نظر بشود».

اکنون ادب شوروی این تجدید نظر را بهمه دارد چه مردم این کشور مبارزه با طبیعت را وجهه همت خود قرار داده اند.

موضوع ادب شوروی در حقیقت حماسه انسان و زندگانی است و بدینجهت جنبه رمانی و غزلی آن زیاد است. تصویر کارگر، تصویر انسان خلاق است دارای عشق بزندگی و زیباییهای آن، عشق بصلح و برادری جهانی، عشق باصلاح طبیعت و فداکاری در راه سعادت بشر. برای نویسنده شوروی سرگذشت کارخانه و کارگر سرگذشت گسترش و تکامل روح بشری است که بسوی آفاق پیکران خلاقیت قدم قدم پیش میرود. این است رمانتیسیم ادب شوروی که بایدش رمانتیسیم کاریا بقول برمیلاف - نویسنده روسی - رمانتیسیم انقلابی نامید.

این رمانتیسیم البته بارمانتیسیم صوفیانه و بیماری که در ادبیات سرمایه داری هست بسیار فرق دارد. آن پرسنازهای دیوانه و هار و روانهای خراب شده که نویسندگان کشورهای سرمایه داری جز آن چیزی نمی پستندند برای نویسنده شوروی بکلی نفرت انگیز است. در ادب شوروی هم «تمهای» عشقی هست اما خیلی طبیعی و بهمان اندازه ای که واقعا در زندگانی هست اما عشقی که کارش بجنون و جنایت بکشد نیست. در این ادب «تیب منفی» هم وجود دارد زیرا هنوز در جامعه شوروی اشخاص کندروی هستند که اثر تربیتهای قدیم در روحشان باقی است و تصور آرمانهای بزرگ اجتماعی برایشان دشوار است. نویسنده رآلیست شوروی این تیبها را هم می نویسد و باین موضوع اهمیت زیادی میدهد برای آنکه زندگانی در میان همین تضادها و کشاکشهای میان کهنه و نو است که پیش میرود، بنابراین باید منفی و مثبت را پهلوی هم گذاشت تا تفاوت میان کهنه و نو نمایان بشود و خواننده بدرک آن چیزی که انسان نو نباید چنان باشد توجه پیدا کند. ولی در ادب ارتجاعی تیب منفی را بعنوان انسان اصلی نشان میدهند زیرا جنبه بهیمی انسان را اصل انسان میدانند.

دیگر از موضوعهای ادب شوروی موضوعهای تاریخی است. رمان تاریخی در ادب روسی سابقه قابل ملاحظه ای دارد. نوشته های پوشکین و گوگول و تالستوی در این نوع معروف دنیا است و مخصوصاً کتاب «جنک و صلح» تالستوی یکی از بهترین رمانهای تاریخی بشمار میرود. در عصر شوروی نیز رمان تاریخی بدنباله این میراث قدیم نشو و نمایافته و هم اکنون مقداری نوشته های خوب از این نوع در ادب شوروی وجود دارد، از جمله نوشته های آلکسی تالستوی از ذخایر ادب روس جدید است. در این نوع ادبی هم روش نویسنده شوروی بکلی تازه است. نویسنده امروز پرورده مکتب مارکس و لنین است و روابط انسان و تاریخ را با قوانین این فلسفه تجزیه و تحلیل میکند. بموجب این فلسفه «تحولات هر جامعه بی عمل و اثر تولیدگران محصولات مادی آن جامعه است و بنا بر این تاریخ عبارت است از سرگذشت توده های زحمتکش». این اصل مبدا مسلم نویسنده شوروی است در رمان تاریخی، و بدین جهت موضوع اصلی رمان تاریخی شوروی عبارت است از جنبش توده ها و پیدایش تحولات و انقلابها و بدین جهت رمان تاریخی را نویسندگان شوروی «حماسه خلق» میخوانند. از رمانهای تاریخی که در این چندسال آخر منتشر شده است بدگر چند کتاب مهمتراکتفا میکنم.

شماره ها نگارش سوکولف راجع بوقایع انقلابی ۱۹۰۵ در روسیه، استروگفها بقلم مارکف راجع بمردم سبیری در اواخر سده ۱۹ و ظهور انقلاب اکتبر و جنگهای داخلی، استپان رازین بقلم زلوبین راجع بشورش دهقانان در نیمه قرن ۱۷ در روسیه. این کتاب در شوروی فوق العاده شهرت گرفته و به دریافت جائزه هم موفق شده است. اهمیت این کتاب در آن است که مؤلف بواسطه مطالعه منابع و اسناد معلومات فراوان راجع بآن عصر را جمع کرده و اوضاع و احوال را بسیار زنده و همه رنگ نوشته است، دیگر آنکه اساس فلسفی کتاب بسیار عمیق است یعنی در تحلیل وقایع نویسنده اصول مارکسیسم را بدقت تطبیق کرده است.

در رمانهای تاریخی شوروی کتابهایی هست راجع بکشورهای خارجی مانند نوشته های ارنبورک و آلکساندر فدین، که اولی در باره فرانسه و دومی در باره آلمان تخصص کامل دارند، رمانهایی برای تشریح وضع سیاسی و اجتماعی این کشورها در عصر اخیر نوشته اند که بسیار معروف است از جمله کتاب «سقوط پاریس» ارنبورک.

بخش مهم دیگری در ادب شوروی بخش «ادبیات برای کودکان» است که حکومت شوروی هم از آغاز استقرار خود بدان اهتمام داشته است.

یکی از کارهای گور کی نیز در موقع شروع با اصلاحات، موضوع ادب برای کودکان بوده است. در آموزشگاه ادبی موسوم به انستیتوی گور کی - که پیش از این ذکرش گذشت - شعبه خاصی برای این رشته هست که در آنجا نویسندگان این فن آموزش و پرورش میگیرند و هر چند گاه يك بسار هم کنفرانس عمومی مرکب از همه کشور برای رسیدگی بوضع حاضر و تهیه اصلاحات لازم تشکیل میشود. بنگاههای مخصوصی است برای چاپ و نشر کتابهای کودکان و از جمله بنگاه موسوم به «دکتیز» در مسکو که خیلی مکمل است. تنها در سال ۱۹۵۱ دوهزار کتاب تازه برای کودکان منتشر شده که برخی از آنها جایزه استالینی گرفته اند. اکنون تعداد نویسندگانی که در این رشته کار میکنند زیاد است. در آخرین کنفرانس ادبیات کودکان که سال گذشته در مسکو تشکیل شد ۸۵۰ نفر شرکت داشتند، از نویسندگان و علمای آموزش و پرورش، مدیران مجلات و روزنامه های کودکان، مدیران چاپخانه ها نمایندگان وزارت فرهنگ و بالاخره میهمانان کنفرانس. چهل تن از خبره ترین استادان این رشته در سه روزی که کنفرانس بر پا بود سخنرانی کردند و نتیجه بحث آن شد که ادبیات کودکان شوروی مدتی گذشته رو بترقی داشته است اما سیر زندگی هم افزون تند شده است و ادب که باید همگام با زندگی حرکت کند و همواره در پی نو باشد ناچار باید خواستهای تازه را در نظر بگیرد، نویسندگان باید راههای تازه بی پیدا کنند که مسائل زندگی سوسیالیستی و مخصوصاً علم نو را در دسترس فهم کودکان بگذارند. ادبیات کودکان فرمهای متعدد دارد: رمان، قصه، رمان تاریخی، شعر، تئاتر، فکاهیات. هدف این ادب تربیت سوسیالیستی است: کار و صلح. در ادب کودکان شوروی از قصه های جنایی و پلیسی و زدن و کشتن که در مجله کودکان امریکایی (کمیکسها) معمول است خبری نیست. تیراژ کتابهای بچه گانه خیلی زیاد است. بعضی از این کتابها بزبانهای خارجی هم ترجمه میشود. چند تن از نویسندگان معروف این بخش عبارتند از **گایداریچوف کوفسکی**، **میخالکوف**، **نوف**، **مارشاک**، **کاتایف**. از این دو نویسنده اخیر آثاری بفراسی هم ترجمه شده است.

یکی از مسائل مهم ادب، مخصوصاً ادب کودکان، مسئله سبک و زبان است. شورویها در باره زبان و بطور کلی در باره شکل هنر باید گفت کلاسیک هستند. در هنر شوروی، از نقاشی و مجسمه سازی و موسیقی و غیره، مکتبهای انحرافی یا انحطاطی (decadent) وجود ندارد، در نظر شورویها داد آلیسم، سوررئالیسم و امثال آنها خروج بر آلیسم و طغیان بر عقل سلیم محسوب میشود. در زبان نیز باعتدال و سلامت و پاک و درستی لفظ علاقه دارند و زبان پوشکین و تالستوی را نمونه بلاغت و سرمشق نویسندگانی میدانند.

استاتید ادب شوروی همیشه نوخاستگان را بمطالعه دقیق کلاسیک رهبری میکنند و این را بهترین ضامن ترقی در زبان می‌شمارند. ولی باید این نکته را در نظر داشت که زبان کلاسیک های شوروی زبان کهنه و از استعمال افتاده بی نیست چنانکه در مورد کلاسیکهای ادبیات دیگر اینطور است، زبان پوشکین و تالستوی هم از آغاز زبان زنده و زبان معاوره مردم بوده است و امروز نیز چنان است بطوریکه میتوان گفت در کمتر زبانی، بقدر زبان روسی، معاوره و نوشتن بهم نزدیک شده است. بنابراین طرفداری نویسنده شوروی از اسلوب کلاسیک درست بمعنی طرفداری از زبان زنده و سالم مردم است و از باب کهنه پرستی نیست و مخصوصاً استعمال لغات و ترکیبات کهنه و شکسته نزد ادبای شوروی نازواست. حتی در زمان تاریخی که گاهی بواسطه موضوع، استعمال لغت کهنه بی مناسبت پیدا میکند ولی در اینجا هم مقیدند که از حد ضرورت تجاوز نکنند. بخش مهم دیگری از ادب روزنامه‌یی (ژورنالیسم) و ملحقات آن است. بسیاری از نویسندگان شوروی حرفه خود را از روزنامه نویسی آغاز کرده‌اند، از این جمله است ایلیا ارنفوک که علاوه بر رمان نویسی يك ژورنالیست بزرگ بشمار میرود. در قسمت «رپورتاژ» که اخیراً بر اثر توسعه کارهای بزرگ ساختمانی خیلی توسعه یافته است عده بی شهرت زیاد پیدا کرده‌اند از جمله باریس پاله‌ووی که رپورتاژهایش را حتی در خارج کشور شوروی با شوق و علاقه بسیار میخوانند، مخصوصاً کتاب «بر روی جاده بزرگ» او را که بهمه زبانهای بزرگ اروپائی ترجمه شده و الحق بسیار خواندنی است. یکی از کتابهای خوب این رشته بعقیده من کتاب «سپیده دم کارهای بزرگ» است بقلم گالا کتیونف و آگرافسکی. این دو نفر که یکی مهندس زمین شناسی و دیگری روزنامه نویس است بشرکت یکدیگر این کتاب را راجع بکارهای ساختمان مرکز برق آبی استالینگراد نوشته‌اند و باز بانی ساده و دلکش تابلوهایی از زندگانی و روحیه کارگران آن دستگانه نقش کرده‌اند که بسیار جذاب و باصطلاح «تی‌یک» است. خلاصه آنست که ادب شوروی ادب کاروندگی است، ادب خوشبختی و ایمان بانسان و آینده سعادت مند اوست. (لیریسیم) و جذبه رمانی‌یی که در زیر این مفهوم بزرگ یعنی انسان و حیات نهفته است کم نیست. نویسنده هنرمند در شوروی کسی است که این مایه را در يك قالب هنری زیبا نشان بدهد. این قالب هنری چیست و چگونه ساخته میشود، خود مبعث جدا گانه و مفصلی است که البته مقاله جدا گانه‌یی میخواهد. چیزهای خواندنی در ادب شوروی فراوان است و بعقیده من برای هر ادب دوست یا ادب شناس (محقق ادبیات) خواندن این ادب که تیپ تازه‌یی در ادب جهانی محسوب میشود، لازم و سودمند است.



## گ. گ. ریازسکی

کتور کی کتور کیویچ ریازسکی که لقب رچل شایسته هنر جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیوروسیه وسمت عضو وابسته فرهنگستان هنری ا.ج. ش.س را دارا میباشد بسال ۱۸۹۵ در دهکده ایگناتیو-شهرستان مسکو- پا برصه وجود گذاشت. وی در عنفوان جوانی ناچار برای امرار معاش کار



ریازسکی

کرد ونخست به پادوی وسپس بسمت کارمندی در بانک بازرگانی روس اشتغال ورزید. ریازسکی در کلاسهای کارگری آانزمان بتحصیل پرداخت و معلومات عمومی را فرا گرفت و به نقاشی ومجسمه سازی نیز مشغول شد. ولی فقط بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نقاش حرفه ای شد. در سال ۱۹۱۸ در آتلیه های عالی نقاشی وفنی دولتی به تکمیل فن خویش مبادرت ورزید و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۱ با گروهی از نقاشان جوان در شهر سامارا مشغول کار بود و يك

سلسله تابلوهای تبلیغاتی بوجود آورد و به تزئین و نقاشی باشگاه ارتش سرخ مشغول شد. ریازسکی در سال ۱۹۲۱ بمسکو بازگشت و به تحصیل ادامه داد و در نمایشگاههای «انجمن نوین نقاشان» و «جمعیت نقاشان روسیه انقلابی» شرکت جست.

ریازسکی همواره با فعالیت تمام در زندگی اجتماعی کشور شرکت میکرد و برای تابلوهای خویش از حیات عمومی کسب موضوع مینمود. وی یکی از نخستین کسانی بود که سیمای زن شوروی - زن دوران نوین مبارزه - را در تابلوهای «زن نماینده» و «رئیس» درک و رسم نمود. وی در بکه صورتهای «دختر آبی پوش» و «دیوکانو» وغیره خصوصیات





زن نماینده

بارز روحی فردی را نشان داده و در عین حال گوشش کرده است نیب و جوانب عمومی و کلی آن را نیز بنمایاند. این کوششها و پژوهشها ویرا به ایجاد تابلوها و تصاویر گروهی از قبیل «زن سردسته کالغوزی» و «دسته آلکسی استاخانوف» کشاند. دورنمادر آثار او مقام مهمی دارد.

وی در سالهای جنگ بزرگ میهنی (جنگ دوم جهانی) تابلومی «از نقاط گرامی» کشید و یک سلسله تصاویر قهرمانان اتحاد شوروی و نقاشیهایی تحت عنوان «استالینگراد قهرمان» بوجود آورد. ریازسکی بیست و پنجسال است که به تعلیم نقاشان جوان اشتغال دارد و عضو وابسته فرهنگستان هنر اتحاد شوروی میباشد. تابلوی «زن نماینده» را ریازسکی در سال ۱۹۲۸ کشیده است.

## نورمیهن

چند متر یخ‌سست تا ساحل باقی مانده بود و ناگزیر بودند این فاصله را روی شکم بغزند. تا آوی نورست، ماهی‌گیری بود از جزیره کیخنو - واقع در استونی. قدی متوسط و چهره‌ای قهوه‌ای رنگ و باد و باران دیده داشت. با احتیاط روی پهنی میله قلاب ماهی‌گیری تکیه دادم پیشاپیش میخزید. از پشت سر صدای تنفس شدید پسرش را میشنید. پسر نوزده ساله او باول نام داشت و با وجود این وضع غم‌انگیز - سگ دریائی خاکستری کشته را بوسیله ریسمان محکمی بدنبال خود می‌کشید. «سامی» سگ چوبان خاکستری، پنجه‌هایش را در آب و برف فرو کرده بزحمت بدنبال ایشان روان بود.

سگ همیشه دید صاحبانش توقف کردند، خشمگین و عصبانی شد و پارس کرد. تا آوی پیرزوی دستها بلند شد و بدقت بجانب ساحل نزدیک - که در تاریکی معو میشد - نگاه کرد.

تا آوی بی آنکه سرش را برگرداند، با صدای گرفته گفت:

- جلومان آب است.

باول هم روی دستها بلند شده مشاهده کرد که قطعات کوچک یخ فقط چهار پنج برابر طول میله قلاب ماهی‌گیری در برابر ایشان وجود دارد و پس از آن آب بیهنای سی‌متر سیاهی میزند و نوید بدی میدهد.

فقط حاشیه باریک و سیاه آب این دو نفر و سگ چوبان را از حاشیه یخی و ثابت ساحل جدا می‌ساخت. تقریباً یک کیلومتر دورتر چراغهای قریه ماهی‌گیران بتدریج روشن میشد.

تا آوی یکباره دریافت که فقط اندکی - حداکثر یک ربع ساعت - دیر رسیده‌اند. باد جهت خود را بناگهان عوض کرده بود و قطعه یخ لرزان را از ساحل جدا ساخته بمیان دریا باز میراند.

تا آوی پریشان حال باطراف نگریست. بر حاشیه یخ ساحلی هیچکس که بتواند طناب را بجانب ایشان پرتاب کند، دیده نمیشد. تمام ماهی‌گیران که نورست صبح با ایشان روی یخ رفته بود، مراجعت کرده اما هنوز متوجه

نشده بودند که نورست باپسرش باز نگشته است. در میان این تکه یخها يك  
قطعه یخ درست و محکم وجود نداشت...  
حاشیه سیاه آب دائم یمن تر میشد.

تا آوی باطراف نگاه کرد، صدای پاز بشت سر شنیده میشد، پاول تفنگ  
و گوله پستی را بزمین انداخته شتابان نیم تنه کوتاهش را بیرون میآورد: تا آوی  
دریافت که پسرش قصد دارد از میان یخها راه خود را بگشاید و از حاشیه آب  
شنا کنان بگذرد! این کار بازی با مرگ بود و شکارچی آزموده هرگز ممکن  
نبود بدان مبادرت ورزد.  
تا آوی يك کلمه گفت:

- برگرد!

و پسرش خاموش اطاعت کرد. بیاخاستند و بطرف جزیره نگر بستند.  
تاریکی پیوسته بیشتر میشد. فقط از روی چراغهای خانههای ساحلی ممکن بود  
خط کرانه را حدس زد.

باین ترتیب بدون تکه ای نان و قطره ای آب شیرین روی تکه یخ شناور  
ماندند. باد بوالهوس که اغلب تغییر جهت میداد، دوشبانه روز آنها را روی دریا  
میبرد و پیوسته از جزیره دورتر میساخت.

ماهی گیران برای دفاع در مقابل باد سرد و نافذ دیوارهای یخین ساختند.  
لحظه ای چشم برهم نمی گذاشتند، پوست سگ آبی را کنده شبهاروی آن می -  
نشستند و محکم خود را بیکدیگر میفشردند و در لعافی، که از دو نیمتنه دوخته شده  
بود، میپیچیدند و سامی را روی زانوهای خود گرفته دستهای از سرما خشک  
شده خویش را در میان پشمهای گرم او پنهان میساختند. سامی غرغرمی کرد  
ولی تحمل مینمود.

ساعتهای متوالی بدون اینکه سخن گویند به صفر داریم باد گوش فرا  
میدادند و هنگامیکه خواب بشدت برایشان مستولی می گشت، درباره عادی  
ترین مسائل گفتگو میکردند؛ تو کوئی در جزیره خود زندگی میکنی و با مورروزانه  
کالخور ماهی گیری می بردازند.

بامداد آن روز آسمان کبود تر بود و برف درخشش کور کننده ای داشت  
و دودیکه اثر یخبندان بود افاق را پوشانده بود.

تا آوی بسر سامی - که بر آن شبنم یخ بسته بود، نگاه کرده گفت:

- هجده درجه...  
- هجده درجه...  
- هجده درجه...

ابره ای سفید شبیه بکوههای یخ با جلال تمام در آسمان نیلگون در  
حرکت بودند. پاول مشاهده کرد که هوا پیمای کوچکی از زیر ابرها بیرون

آمد، مدتی بلا اراده با چشم دنبالش کرد و ناگهان حدس خیره کننده ای مغزش را روشن ساخت و از فرط هیجان نفسش بند آمده فریاد کشید:

- پدر، هوا بیما! در جستجوی ما هستند.

تا آوی بادقت کامل مشاهده کرد که هوا بیما پس از اینکه چند بار دور زد، در مشرق پنهان گشت.

صیاد پیر با صدای شکسته گفت:

- دنبال ما نمیگردند ...

اما وقتی هوا بیما باز ظاهر شد، پدر و پسر دست یکدیگر را گرفته مانند اطفال بچست و خیز افتادند و سامی پارس کرد.

تا آوی فریاد کشید:

- مردم جزیره کعبینو فراموشمان نکردند! ... فراموش نکردند! اینجا، اینجا ... ما اینجا هستیم! ...

صیادان پوست سگ آبی را روی یخ پهن کردند، شالهای پشمی را به میله های قلاب وصل کردند و مشغول دادن علامت شدند.

هوا بیما چند بار دور زد و مغزی شد. پس از نیم ساعت دو هوا بیمای دیگر بیدار گشت و مدتی در مسافت دوری چرخید. تا فرا رسیدن تاریکی آنها دائم، تک تک و بادوتائی، ظاهر میشدند. صیادان روی یخ میدویدند، میله قلاب را تمکان می دادند، از بس فریاد زدند صدایشان گرفت.

شب فرار رسید. اما آنها ب فکر خواب نبودند. هیجانشان بسیار شدید بود. تا آوی با خود می اندیشید: اگر فردا هم ایشان را نبینند، دیگر وقت نخواهد داشت برای سال جدید آ بچو بسازد ... هنگام شب تا آوی لحظه ای هوش از دست داد و خود را در خانه، در آشپزخانه خود، دید و همسرش يك بشقاب آبگوشت داغ برایش آورده که قطعات گوشت در آن شنا می کرد و ناگهان بشقاب از دستش افتاد. ترشحاتی با طراف پاشیده شد و بندرات یخ مبدل گشت ... تا آوی لرزید و بیدار شد، با وجود دستور مؤ کد پدر، پاول دلش سوخته بود و بیدارش نکرده بود.

تا آوی با صدای گرفته از خشم گفت:

- جوان، اگر من بخوابم، تو هم بی اختیار خوابت میبرد و ما هر دو بخواب ابدی فرو خواهیم رفت ... فهمیدی؟ این پیش آمد دیگر نباید تکرار شود.

پسر که خود را گناهکار میدانست گفت:

- فهمیدم.

... روز بعد هوا پیمایها بجهتجوی ایشان ادامه دادند. این مرتبه خلبانان بیشتر از ایشان دور شده بودند. بادیخها را بسمت مغرب میبرد. تا آوی و پاول بزور میدویدند تا گرم شوند. شب برای مبارزه با خواب بیک محاسبه طولانی مشغول شدند تا تعیین کنند که چند هواپیمای آنها را جستجو کرده و چقدر سوخت در آنها مصرف شده است. این اقتصادبون حسابگر پس از محاسبه تقریبی وحشت کردند. زیرا معلوم شد که بسا سوختی که برای جستجوی ایشان مصرف شده کشتی کوچک ماهی گیری کالغوزشان میتواندست چندسال کار کند ...

مبهوت و متعیر سکوت اختیار کردند. چه خسارتی! با اینحال پرسپس از اندکی تفکر بیدر اعتراض کرد که همه چیز با حساب درست نمیشود. مثلاً همین جزیره دور افتاده را در نظر میگیریم: در سالهای اخیر در آنجا بیمارستان، مدرسه، خانه فرهنگ ساخته شده. همه اینها برای دولت گران تمام میشود و آیا جزیره نشینان تنها بانبروو کوشش خود میتوانند بچنین پیشرفتهائی نائل گردند... بنا بر این موضوع فقط سر حساب نیست \*

تا آوی موافقت کرد:

- صحیح است، پاول، صحیح است! ... میهن میلیونها خرج میکند تا یک نفر را نجات دهد... \*

تا آوی برای کشیدن سیگار از زیر پتو دقیقه ای سر بیرون آورد و از تعجب بجای خود خشک شد. انعکاس نوری آبی رنگ از آن دورادور در افق نمایان بود. او بیسرش گفت:

- این روشنائی ریگا است. از اینجا در حدود ۵۰ کیلو متر فاصله دارد ... \*

پدر و پسر مدتی بدانسونگر بستند. در پیرامون ایشان تاریکی، سرما و تنهائی حکمفرما بود و در آنجا مردم زندگی میکردند و روشن بود. اکنون تالین و مسکون نیز غرق در نورند. نور میهن!

روز بعد هواپیمایها ظاهر نشدند. تا آوی و پاول کم سخن می گفتند و از نگر بستن بچشم یکدیگر احتراز داشتند. سامی که گوئی بدبختی و خطر را احساس کرده باشد، دم خود را میان پا گرفته راه میرفت و ایشان برای نخستین مرتبه پس از چند روز صدای زوزه ای برقعات یخ شنیدند که موبرتنشان راست شد. تا آوی چهره اش گرفته و سیاه شد و بسامی بانک زد.

شب دشواری روی قطعه یخ فرار سید! ...  
طوفان واقعی یخی زنجیر گسیخته بیداد میکرد. سه تایی زیر پتو چون  
گلوله ای در هم پیچیده بودند و بصفیر باد گوش میدادند. باد روانداز ناچیز ایشان را  
میکشید، میخواست بر بیدش. خود را بدیوار یخی نابایدار میزد ایشان ساکت  
شده فقط بندرت با صدای گرفته از یکدیگر سؤال میکردند:

- پاول نخواهی؟

- نه پدر ...

چنین بنظر میرسید که طوفان باسانی میتواند قلب انسان را از کار  
بازدارد. اما دل ایشان از خستگی بیخبر بود و همچنان میتپید. تمام شب گاهی  
این سؤال مانند اسم شب تکرار میشد:

- پدر، نخواهی؟

- نه، پاول ...

فقط یکبار پاول صدای پدرش را شنید که بسوی سگ خم شده گومی با  
خود سخن میگوید:

- خوب، پیرمرد! حالت چطور است؟

سامی باز بان داغ و زبر خود صورت تا آوی را که ته ریشی بر آن  
رسته بود، لیسید.

... صبح طوفان فرونشست اما صیادان مدتی نتوانستند سرخیزند،  
گومی شب قسمتی از حیات و نیروی ایشان را گرفته است.  
بالاخره تا آوی گفت:

- باید رفت.

و بزحمت کوله پشتی را بدوش انداخت. چشمش گود افتاده، استخوان  
گونه اش پیش آمده بود.

- کجا؟

- بساحل! باید همین الان رفت، فردا دیر میشود ...

بجانبی رفتند که هنگام شب روشنائی شهر از آن سودیده میشد.  
سراهاش در نقطه ای حاشیه باریکی از خرده یخ پیدا شد گومی با  
گاو آهن عظیمی مزرعه ای را شخم کرده اند. تا آوی مدتی مقابل آن ایستاده  
وسپس گفت:

- معلوم میشود دیروز کشتی یخ شکن از اینجا عبور کرده است.

از حاشیه آب دور شدند و در امتداد آن حرکت کردند، سپس روی  
قطعه یخی نشسته بامیله های قلاب ماهی گیری پارو زدند و باز مستقیماً بطرف



جنوب، بسوی ساحل رفتند. تا آوی چند ساعت پیش از تاریکی چیز عجیبی دید. در برابرشان نیمرخ خانه‌ای پدید آمد... خانه‌ای آرام و عادی و بادود کشیکه نظیر آن در تالین بسیار است. ازدودکش دود بیرون می‌آمد. يك لحظه بعد دریافت که این خانه یخ شکن است و راه آنها را قطع میکند.

صیادان نفس زنان و لنگ لنگان بجانب آن شتافتند، می‌ترسیدند مبادا یخ شکن مسیر خود را تغییر داده از ایشان دور شود. ساعتی گذشت. آنها با تفنگهای خود چند مرتبه تیراندازی کردند و دوباره پیش رفتند.

باز مدتی سبزی شد تا چند نقطه سیاه از یخ شکن جدا شدند و باستقبال ایشان شتافتند.

تا آوی و باول آخرین نیروی خود را جمع کردند و سرانجام در تاریک-روشن عصر زمستان چهره کسانی را که بطرف ایشان میدویدند، تشخیص دادند.

آنوقت تا آوی بجانب سرروی کرد. می‌کوشید با لبهای خشک شده و ترك خورده بخندد، و پیروزمندانه گفت:

— من میدانستم... که کالغوز بهاد استان ما را بهمه جاتلگراف کرده‌اند، بوزارتخانه گزارش داده شده... و مین میلیون ها خرج خواهد کرد. سگ پشمالو و چابکی باستقبال مردمی که بجانب ایشان میدویدند، شتافت. شادمان زوزه میکشید و با زبان داغ دستهایشان را میلیسید. این سگ سامی بود.

ایشان باهیجان تمام دور صیاد را احاطه کردند و تا آوی پیوسته دستشان را میفشرد و تکرار میکرد:

— ما اهل کخینوهستیم... من تا آوی... تا آوی نورست هستم... اینهم پاول است...

از هر سودست ایشان را میفشردند، بزبان روسی و لتونی در بساره تلگرافاتی که از مسکو رسیده و از سر نوشت آنها پرسش شده است و اینکه کارکنان یخ شکن «ولگا» سه شبانه روز در جستجوی ایشانند، سخن میگفتند. اما تمام این حوادث در نظر تا آوی بسیار مبهم بود، گویی آن را در خواب میبیند... در بستری که ملافه‌های بسیار تمیز و سفید داشت در اطاق وسیع کشتی — بیدار شد. اوضاع دور و برشان، اطاق کتابخانه خانه فرهنگ جزیره موطنش را بیاد اومی انداخت. اطاق خاموش بود، فقط صدای قطرات باران بهاری بگوش



میرسید. تا آوی مدتی گوش فراداد، نمیتوانست دریابد که این صدای بلورین از کجا می آید. پنداشتی از بام، از درختان توس قطرات شفاف بهاری می چکد. از پشت درنجوای مرموزی بگوش رسید. سپس درآهسته باز شد. ملوانان که در کلاه های رسمی لباسشان برق میزد. باصورت های صاف تراشیده تک تک بانوک پاوارد اطلاق میشدند.

تا آوی شکفت زده چشمش را بهم میزد. همین که گیلاسهای براقی را که خدمتکار کشتی روی سینی گذاشته و آورده بود دید ناگهان بیاد آورد که بالاخره آب جو سیاه برای سال جدید درست نشد.

از دریکه باز بود صدای قطرات آب که گومی در فنجان بلورینی میریزد آشکارا بگوش رسید. در اینموقع تا آوی دریافت که بزودی زنگ ساعت کرملین صدا در می آید...

ایوان بطرویچ طبیب کشتی که بجانب میز آراسته شب سال نومیشناخت متوجه شد که در اطلاق «زاویه سرخ» باز شده است و حال آنکه وی با دست خود پلاک کوچک: «داخل نشوید. سکوت مطلق را رعایت کنید» را بدر آن آویخته بود، ملوانان کشتی با وجود قدغن اکید کرد نجات یافتگان حلقه زده بودند و مکانیک شجاع کشتی بنام بوندار نکو که چشم میشی داشت و از اهالی او کراپین بود باز بردستی کامل چوب پنبه بطری شامپانی را بیرون می کشید.

طبیب باچشمان بیمناک آهسته گفت:

- این چه وضعی است، کی اجازه داد؟

اما هیچکس بوی جواب نداد. چشم طبیب بچهره گلگون تلکرافچی جوان و مو بوری بنام سویر بولیس افتاد که از اهالی لتونی و مانند دختران زیبا بود. او نیز چون دیگران باهیجان، بی آنکه چشمان درخشنده خودش را از چهره نجات یافتگان برگیرد می نگریست.

طبیب بتمام حضار نگاه کرده ناگهان خاموش شد و خود دستش را شتابان بطرف گیلاس برد.

هنگامی که زنگهای ساعت کرملین نواخته شد و کشتی را آهنک های موسیقی فرا گرفت و کف شامپانی زمزمه کنان از اطراف لیوان ها فرو می ریخت، دکتر مهربان با بروهای درهم کشیده دیگران را پس زده پیش از همه جام خود را بجام تا آوی زد و باحرارت گفت:

- رفقای عزیز کخینو! سال نومبارک... سعادتمند باشید! زندگی کردیم و زندگی خواهیم کرد!... وشتابان دور شد تا دیگران قطرات اشک را در چشم او مشاهده نکنند. ایوان بطرویچ میخواست همیشه در مقابل همکاران خود جدی و خود دار جلوه کند.



### نیکالای - دمیتریه ویچ - زلینسکی

دانش شوروی دچار ضایعه بزرگی شد . در تاریخ ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۵۳  
آکادمیسین نیکالای - دمیتریه ویچ زلینسکی استاد دانشگاه دولتی مسکو و  
قهرمان کار سوسیالیستی ، که سه بار بدریافت جایزه استالینی نایل گشته در سن  
۹۳ سالگی درگذشت . نیکالای - دمیتریه ویچ دانشمندی بزرگ و متخصص در  
شیمی آلی ، عالی متبخر در رشته های مختلف و پرورش دهنده چند نسل از  
شیمی دانان بود . نامبرده دارای بیش از ۲۵۰ تألیف علمی جالب توجه میباشد .  
کارهای علمی او در رشته کاتالیز - اورگانیک ، سنتز و سایر رشته های شیمی  
آلی در علوم جهانی دارای جنبه و مقام راهنمایی و ابتکار است . وی اولین ماسک  
ضد گاز را در شوروی اختراع کرد .

اكتشافات برجسته ن. د. زلینسکی اجازه داد تا تولید صنعتی آئیدرات-کاربونیکیهای معطر از نفت مقدور گردد و جنبه صنعتی بخود گیرد. ن. د. زلینسکی برای طرح اسلوبهای بررسی ترکیب نفت و مطالعه و تحقیق در باره طبیعت و منابع مواد خام کشور شوروی و مواد نفتی زحمات فراوانی کشید. ن. د. زلینسکی در رشته مواد آلومینی (بیاض البیضی) تحقیقات عمیقی نمود و تحقیقات وی امکان داد تا علماً در حل مسئله ساختمان مواد مزبور از طریق تازه ای وارد شوند.

آکادمیسین زلینسکی در طول مدت شصت سال فعالیت موفقیت آمیز علمی و آموزشی و پرورشی خویش در دانشگاه مسکو همیشه محققین جوان و با استعداد را در پیرامون خویش جمع و متحد میکرد و یکی از بزرگترین مکتب های علمی را در اتحاد شوروی بوجود آورد. اکنون شاگردان او در اطراف و اکناف مملکت، در انستیتوها و کارخانه ها، در آزمایشگاهها و کرسیهای مدارس عالی فعالیت میکنند.

وی مبارز خستگی ناپذیر راه صلح بود، مردم شوروی خطایبیه های باحرارت او را در این زمینه به دانشمندان، به جوانان، نیک بخاطر دارند. خدمات نمایان آن دانشمند در راه علم و کشور خویش از طرف دولت شوروی بطرزی شایسته مورد تقدیر واقع شد. آکادمیسین ن. د. زلینسکی دارای عنوان با افتخار قهرمان کار سوسیالیستی گردید و چهار نشان لنین و دو نشان پرچم سرخ کار بنا برده اعطاء شد.

## گفتگو در کاخ کرمل

نه، این خواب نبود، آندره واقعاً در کرمل بود. اندکی بعد و شاید هم يك لحظه ديگر استالين را خواهید ديد... اين لحظه حتی زودتر از آنچه که خود آندره انتظار داشت فرارسيد، اما او هنوز خود را برای ملاقات آماده نکرده بود. گرچه اگر يکروز تمام هم در تالار انتظار می نشست و منتظر اين ملاقات ميشد باز هم نمیتوانست خود را حاضر کند.

برای او دشوار بود آن حس جدید و غير قابل توصيفی را که اکنون در او پديد آمده بود با کلمات بيان دارد. بيش از همه اين حس ناشی از اين اندیشه بود که او شايستگی اين همه سعادت را که ناگهان نصيبش شده بود، در خود نميديد و فکر میکرد که ديگر با هيچ هنر نمائی نمیتواند آن را جبران کند. ولی در عين حال در آندره ذره ئی هم ترس وجود نداشت.

منشی که در اطاق رانيمه باز کرده بود برای دومين بار گفت: خواهش میکنم بفرمائيد!

استالين در اطاق کار با گامهای آهسته و آرامی با استقبال آندره رفت. در دست چپ او که تا آرنج خم شده بود، پيپ دود میکرد و دست راست را کمی جلو آورده بود گوئی به مهمان درود میگويد.

اما آندره پس از ورود همانطور در جای خود ايستاده بود، مثل اينکه بزمين ميخکوب شده است. سپس يکمرتبه بخود آمد و با گامهای سريع با استقبال استالين شتافت و در وسط اطاق باو رسيد.

استالين البته شدت هيجان او را حدس ميزد و بخوبی حس میکرد باين معدنچی چه ميگذرد. استالين که جای خود دارد هر شخص ديگری که عظمت و حساسيت استالين را هم نداشته باشد در چنين موقعی برای جرئت دادن به آندره با محبتی زياده از حد باو تبسم میکرد. دست بشانه اش ميکويد و شايد هم بطور خودماني معدنچی را در آغوش ميگرفت و با خود بسمت ميز ميبرد و بدين طريق او را بيش از بيش مضطرب و پريشان ميکرد و بکلی از خود بيخودش ميساخت.

اما استالین تقریباً بدون آنکه تبسمی هم بر لب داشته باشد فقط دستش را بطرف آندره دراز کرد. گویی این ملاقات برای اولین بار نیست و او هر روز پیش استالین می‌آید و ملاقات امروزش نیز خیلی عادی است. استالین با صدای آهسته و پرمجبتی گفت: سلام، رفیق وارونکو.

آندره در عین شادی با کمال مواظبت دستي را که بطرف او دراز شده بود فشرد. در این لحظه او احساس کرد که دست استالین را با تفق و او و یکتور، بروکوب ماکسیموویچ، عمو آنیسیم، میتیازا کورکو، داشا و کلیه اعضای حزب، کلیه معدنچیان و تمام ساکنین «کروتوی ماری» نیز می‌فشارند. از طرف آنها بود که آندره و وارونکو دبیر حزب «ماری» دست دبیر کل حزب بلشویکهارامیفشرد و او که فقط نماینده آنهاست از جانب آنها به نزد استالین آمده است و بحق و بدون اشتباه در این اطاق حضور یافته است.

این اندیشه او را آرام ساخت.

فقط در این موقع بود که دید در اطاق بزرگی که تا کنون خالی بنظرش میرسید ایستاده است و استالین با چشمانی پراز مهر و با کنجکاوی محبت آمیزی که فقط در افراد انسان دوست دیده میشود باو مینگرده. آندره هم با اعتماد و بدون بیم مستقیم به چهره استالین نگریست.

چهره ای گرمی و آشنا بود. این چهره هم باعکسها شبیه است و هم شبیه نیست: هم مسن تراست و هم جوانتر و ضمناً بمراتب مهر با تر، عزیزتر، ساده تر و محبوبتر از آنستکه در عکسها دیده میشود. استالین با کنجکاوی باو مینگرده ولی در سؤال کردن شتاب نمیورزد و باو امکان میدهد تا خون سردی خود را بدست آورد.

آنها کماکان در وسط اطاق ایستاده بودند.

آنکاه آندره خود با جسارت آغاز سخن نمود و از استالین سؤالی کرد که اگر عمو بروکوب، عمو آنیسیم و سر یوزا اچرتین، هر فرد شوروی و باهریک از افرادی که استالین را دوست دارند و حاضرند بدون چون و چرا جان خود را در راه او فدا کنند، بجای اومی بودند، در نخستین وهله همان سؤال را میکردند. سؤال چنین بود: حالتان چطور است، ابوسیف و یسارنویچ؟ در صدای او هیچان صادقانه ای احساس میشد و استالین متوجه آن گردید و بلافاصله جواب داد.

خوب است. بسیار خوب است. متشکرم. حال شما چطور است؟ پس از اینکه آندره باین سؤال پاسخ گفت، استالین با حرکت آرام دست صندلی دسته دار کنار میز را باو نشان داد و تعارف کرد که بنشیند.

وقتی آندره نشست استالین تبسم کنان قوطی: سیگاری بطرف میهمان

دراز کرد و گفت میل دارید سیگار ؟  
آندره سیگاری برداشت ولی فراموش کرد آنرا آتش بزند و همانطور  
سیگار را لای انگشتان خود میفشرد .  
استالین در حالیکه پیپ خود را روشن میکرد پرسید : اولین بار است که  
بمسکومیا آید .

- بله، اولین بار است .

- از مسکو خوشتان آمده .

آندره با شور تمام گفت : او، البته !

- در مسکو از شما خوب پذیرائی کردند ؟

- پذیرائی مافوق انتظار بود ، ایوسیف و یساریونویچ !

استالین با تبسم پرسید : دیگر چرا مافوق انتظار ؟ « در پایتخت به معدنچیان  
خیلی احترام میگذارند . » آندره بالحنی محکم گفت : رفیق استالین ما ایسن  
پذیرائی راهر گز فراموش نخواهیم کرد .

استالین یکی به پیپ خود که دیگر آنرا روشن کرده بود ، زد و در  
حالیکه دود آنرا بیرون میداد نشست ، ولی نه پشت میز بلکه در صندلی مقابل  
آندره .

استالین در حالیکه کمی بجلو خم شده بود خطاب بمصاحب خود گفت :  
رفیق وارنکف من شمارا باینجا دعوت کرده ام تاراجع به بعضی مسائل با شما  
مشورت کنم

آندره که در لحظه اول از شنیدن کلمه « مشورت » دچار وحشت شده بود  
بی اختیار گفت : بامن ؟

- آری باشما . آخر شما یکی از مبتکرین جنبش استاخانوفی هستید  
و استاخانویست هاهم مردانی از طراز نوین و افرادی مخصوص هستند .

آندره با صدائی نزدیک بفریاد گفت : « من چه مشورتی میتوانم باشما بکنم .  
آخر من . من خودم نادان مطلقم . در کار حزبی هم جوانم و مدت خیلی کم است  
در این رشته کار میکنم . » در اینجا ملتسانه باستالین نگریست و پیش خود  
گفت : ایوای چه اشتباهی روی داده ! این آن کسی نیست که می بایست پیش  
استالین بفرستند ! مرا از اینجا بیرون بیا نندازید ، وقت عزیز خود را تلف نکنید ،  
من از شما خواهش میکنم . »

استالین با آرامی منتظر بود تا هیجان مهمان فرو نشیند . سپس باز هم  
باو نزدیکتر شد و گفت :



- بفرمائید به بینم این جنبش شگرف چگونه در معدن شما پدید آمد. تمام تاریخچه ر کورد را تعریف کنید.

آندره نفسی براحت کشید و با اشتیاق تمام وحشی باشادی گفت:

- اینکار را من میتوانم. اینرا میخواهید بفرمائید.

اینکار واقعا هم بنظرش آسان می آمد. فقط چیزیکه برایش دشوار بود این بود که از کجا شروع نماید و چه کند که صحبتش هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

استالین با شکیبائی منتظر جواب بود.

آندره پس از اینکه کمی خونسردی خود را بدست آورد آغاز سخن نمود:  
- جریان از اینقرار بود. از اینجا شروع شد که جای ذغال کنان در سراسیبها تنگ شد. - ولی آندره در اینجا مکث کرد و به تردید افتاد که آیا رفیق استالین میدانند منظور از «سراسیب» در اینمورد چیست؟ شاید این کلمه احتیاج به توضیح داشته باشد؟ آندره کمی مکث کرد و باین نتیجه رسید که استالین همه چیز را میدانند.

سپس به سخن ادامه داد و تعریف کرد که چگونه در این موقع این فکر پیدا شد که سیستم قدیمی را بهم بزنند و کار را تقسیم کنند و چگونه این فکر مورد پشتیبانی سازمان حزبی معدن قرار گرفت، ولی برای آزمایش فقط يك قشر را دادند و رفیق ویکتور فتودورویچ آبراسیمف مامور برقراری ر کورد شد، چون از همه ذغال کنان معدن قوی تر بود و چگونه یکساعت قبل از تعویض نوبت از ر کورد رفیق استاخانف مطلع شدند و این امر نیروی آنها را بیش از پیش کرد و تمایل شدیدی برای شکستن ر کورد استاخانوف بوجود آورد و چگونه رفیق آبراسیمف و سپس معدنچیان دیگر «کروتوی ماری» باین هدف نائل آمدند.

آندره با خجالت افزود: منم از جمله آنها بودم. ولی ر کورد را خیلی زیاد نشکستم.

استالین بادقت زیادی حرفهای او را گوش میکرد، گویی هر کلمه ای از دهان آندره خارج میشد برای او گرانبهاست و در هر کلمه خیلی بیشتر و دور تر از خود گوینده می بیند. ولی وقتی آندره حرف خود را تمام کرد استالین سر تکان داد و آندره دید که استالین از تعریف او راضی نیست.

معدنچی با صدای خفیف گفت: همین بود!

استالین با خنده گفت: همین؟ سپس سر را تکان داد و این بنظر آندره سرزنش آمیز آمد. استالین ناگهان بالحن کمی توییح آمیز پرسید:  
- چرا شما تمام حقیقت را برای من نمیگوئید؟ اعتماد ندارید؟



آندره نفسش تنگی کرد و سراسیمه به ایوسیف و بساریونویچ نگر بست و مژگانهای بورش بحرکت درآمدند. تقریباً با آزادگی پیش خود از استالین می برسد: «رفیق استالین کجا من بشمادروغ گفتم؟ مگر چنین چیزی ممکن است چه میگوئید؟»

استالین پرسید: چرا شما نگفتید که پیشنهاد شما در باره شیوه نوین کار با مقاومت شدید هیئت مدیره معدن رو برو شد؟ مگر اینطور نبود؟

- بود.  
- و اما دبیر کمیته شهری حزب.... اسمش چیست؟ رودین؟ آری او حتی شما رازبانکار ورگورد آبراسیموف را - فریب نامید. اینطور نبود؟  
آندره با قطعیتی که برای خود او هم غیرمنتظره بود گفت:  
- ولی ما این رودین را... اخراج کردیم.

استالین با سر تصدیق کرد و گفت: - کار صحیحی کردید. چهره او برای اولین بار در تمام این مصاحبه، گرفته شد - آری مدتهاست وقت آن رسیده که این رودینها. این برگوها. این اربابمنشها. این جهال، از تمام مشاغل برکنار شوند! درلحن استالین آثار اشمزاز احساس میشد. مدتهاست وقت اینکار رسیده است، شایان توجه است که در این جنبش استاخانوی هم حزب کمک کرد. ولی تنها رودینها نبودند که راه شمارا سد میکردند. مگر شما بین خود کارگران مخالف نداشتید؟

آندره آهسته گفت: چطور نداشتیم - بودند...  
- می بینید پس کسانی هم بودند که میترسیدند مبادا نوآوری استاخانوی به عایدات آنها لطمه بزند. درست است؟  
- درست است.

- و اما در معدن شما میگویند حتی یکی از سرگروهها، هنگامیکه کوردبر قرار میساختند لوله هوار از کار انداخت.  
- شما این موضوع را هم میدانید؟ - آندره از فرط تعجب و خجالت سرخ شد.  
- می بینید که میدانیم - استالین بی اختیار تبسم کرد: خوب، رفیق وارونکو چرا شما اینها را بلا درنگ بمن نگفتید؟  
آندره با خود گفت:

«واقعا هم چرا نگفتم؟ چرا فکر کردم که در این اطاق فقط با اخبار پیروزمندان نمی توان وارد شد؟ چرا لاف زدم؟ آخر در این اطاق نمی توان لاف زد اینجا خواهان حقیقتند، خواهان تمام حقیقت، آری، نتیجه این میشود که من رفیق استالین را فریب دادم، فریب.»

اکنون دیگر او باحالتی دردناک و سرافکننده نشسته بود و استالین متوجه این امر شد و بالحنی آمیخته بشوخی گفت :

خوب دبیر حزبی . حال میفهمید که معنی این حوادث چیست؟ آیا مانند یک رهبر متوجه این قضایا هستید ؟

- من هنوز در رهبری جوانم ، - آندره این کلمات را زیر لب ادا کرد و از لحن پر معنائی که کلمه رهبر در بیان استالین خطاب با او داشت ، دست و پای خود را گم کرد .

- ولی بهر حال رهبر هستید !

استالین برخاست و چند قدم روی قالی راه رفت و سپس مجدداً برگشت این بار کاملاً به آندره نزدیک شد :

- و اما معنی این حوادث ، رفیق وارنکو ، این است که بایبیدایش جنبش استاخانوی ، بلافاصله مخالفین آن ، دشمنان آن نیز پدید آمدند . جریان قضایا همیشه بر این منوال بوده است . پدیده کهنه همواره میکوشد راه نورا سد کند . پدیده نوه همواره فقط از طریق مبارزه بر کهنه پیروز میگردد ، - استالین به آندره که دیگر آرام شده بود نگرست و در حالیکه چشمان خود را بوی دوخته بود گفت : خوب حالا درباره مخالفین جنبش استاخانوی مفصلتر برای من صحبت کنید . اینها چه کسانی هستند ؟ چه کسانی در پشت سر آنها قرار دارند ؟ نیروی واقعی آنها چیست ؟ چه چیز دیگری مانع جنبش است ؟ چه اقداماتی برای کمک باید بعمل آورد ؟

او دیگر نشست . گاه با گامهای سبک و بیصدا راه میرفت و گاه بناگهان میایستاد تا سؤال جدیدی بکنند یا به پرسشی گوش دهد .

آندره حالا دیگر سعی داشت همه چیز را بگوید : قبل از دادن پاسخ بدقت بدرون خود و بحافظه خود مراجعه نمود ، گوئی برایش معجزه ای روی داده است . زیرا با بصیرت بیشتری سخن میگفت و آنچه سابقاً در نظرش تصادفی ، بی اهمیت و غیر قابل توجه بود و او بایباعتنائی از کنار آن میگذشت ناگهان در این لحظه ، در زیر تابش اشعه جدیدی روشن شد و معنی و مفهوم دیگری کسب نمود .

استالین از سخنهاى او راضی بنظر میرسید و یکدفعه بالحن شوخی در حالیکه در برابر آندره متوقف شده بود گفت :

- می بینید آنوقت میگوئید در رهبری جوانید . - ولی صحبتهای شما صحبت یک رجل دولتی بزرگ است !

- اختیار دارید ، ایوسیف ویساریونویچ ! .. آندره با اینکه خجالت کشید ولی در دل خوشحال شد .

استالین خندان گفت : لابد استاخانوف هم هنگامیکه برای استقرار رکورد

میرفت خود را رجل دولتی نمیشمرد؟ لابد شما هم فقط درباره معدن «کروتوی ماری» خود فکر میکردید؟

- خوب، بله... آندره تبسم کرد.

- ولی از آن يك جنبش عمومی پدید آمد. تصادفی نبود! موجبات آن فراهم آمده بود. - استالین ناگهان پرسید: خود شما هم که ذغال کن هستید؟

- بله...

- چند کلاس درس خوانده اید؟

- فقط هفت کلاس... .

- فقط هفت کلاس! - استالین این کلمات را با تبسم تکرار کرد. -

قبل از انقلاب حتی پیدا کردن يك معدنچی دارای تحصیلات هفت ساله هم مشکل بود. شما با چکش خود کار کار میکنید؟

- بله... با خود کار...

- خوب چطور است؟ خوبست؟

- انصافاً باید گفت که خوب آلتی است.

- چکش خود کار کهنه نشده؟

آندره با تعجب گفت: اختیار دارید، ابوسیف و بساریو نوبیچ! این نوع چکشها را تازه معمول کرده ایم و کار با آنها را یاد گرفته ایم... .

- چه مانعی دارد! بفرش که اینطور باشد! - استالین باخنده گفت: ولی

بهر حال این چکش که بتك خود کار نیست... .

آندره با تصدیق گفت: قابل مقایسه هم نیستند! آن يك تکنیک

دیگریست.

- مته های خود کار چه طور کار میکنند؟

- ما مته خود کار نداریم... این مته ها بیشتر درقشرهای شیب دار

بکار میروند.

- درقشرهای شیب دار چطور کار میکنند؟

آندره با خجالت گفت: نمیدانم... در جریان نیستم... .

- بیخود نمیدانید. شما حزبی هستید و باید از هر چیز مطلع باشید.

آندره با شتاب گفت: حالا که رفتم تحقیق میکنم و برای شما

می نویسم.

استالین در حالیکه چین با پروان انداخته بود گفت: می نویسید؟

خوب، خوب، مواظب باشید بدقولی نکنید! منتظر نامه شما خواهیم بود!

استالین ضمن گفتن این کلمات با پپ خود بشوخی آندره را

تهدید کرد.

- آندره تکرار کرد : حتماً خواهم نوشت ..  
- و نه تنها دربارهٔ مته‌های خود کار - بلکه بطور کلی دربارهٔ مکانیزم -  
سیون کارهای معدن هم بنویسید . ما اینجا در کمیتهٔ مرکزی باین امر توجه  
خاصی داریم .

- مکانیزم‌های آسیون و تکنیک نوین با اضافه عوامل دیگر با هم می‌کنند تناقض  
بین کار جسمی و فکری را از بین ببریم و به کمونیزم برسیم . عقیدهٔ شما چیست ،  
رفیق وارونکو ،

- استالین که این سؤال را ناگهان از آندره کرد برق شادی از چشمانش

پر جست .

- رفیق وارونکو ما به کمونیزم می‌رسیم یا نه ؟  
آندره با هیجان گفت : تمام طبقهٔ کارگر ما باین امر ایمان راسخ

دارد !

استالین تبسم کنان گفت : من هم عقیده دارم که می‌رسیم ! فقط باید تمام  
افراد کشور ما بشیوه استاخانوی کار کنند . . .

- بشیوه استالینی . . . آندره این کلمات را طوری ادا کرد که بزحمت

شنیده می‌شد .

ولی استالین ظاهراً حرف او را نشنید . او در حالیکه کمی بسوی پنجره  
برگشته بود ، پیمپ خاموش شده خود را روشن کرد و چند لحظه متفکرانه به  
درختان کاج کرمل که سرا پا در جامهٔ سفید برف فرورفته بودند نگریست .  
آندره از صندلی خود برخاست . او فکر کرد که دیگر وقت رفتن است  
و در عین حال دلش نمیخواست برود . هر لحظه ای که او اینجا در نزد استالین  
میگذرانند برایش بسیار گران‌بها بود : این دقایق اکنون تمام عمر در خاطر  
آندره باقی خواهد ماند !

- از شما متشکرم . ایوسیف و یساریونویچ ! - این کلمات را او آهسته از

صمیم قلب بر زبان راند .

استالین برگشت و بسمت آندره رفت و در حالیکه دست خود را بطرف او  
دراز می‌کرد به گرمی گفت :

- از شما باید تشکر کرد !

هنگامیکه آندره بدر نزدیک شده بود استالین با اهنک خوشی باو یاد

آوری کرد :

- نامه را فراموش نکنید ، منتظر خواهم بود !

## چراغی که میکرو وبها را میکشد

هر کس آن چراغ را ببیند حتما خواهد گفت :

- اینکه همان چراغ معمولی لومینسانس (ثون) است، که مدتها است در راه آهن زیر زمینی، در مغازه ها، در ایستگاههای راه آهن و عمارات دیده ایم و به آن عادت کرده ایم؛ ولی معلوم نیست چرا نور آن ضعیف تر است.

- چراغ معمولی است؟ نه، اینطور هم نیست ...

اینجا آزمایشگاه میکروپشناسی آکادمی امور اجتماعی بنامك د.

پامفیلوف است. کارمند علمی چراغ را بالای طشتکی - که آب رودخانه توی آن ریخته اند - آویزان میکنند، سپس چراغ را به شبکه جریان برق متناوب اتصال میدهند و اندکی بعد برق را قطع میکنند. ظاهرا آب همان است که بود. مانند سابق زلال و بیرنگ است. طعم آنهم مانند سابق است و هیچ بوئی ندارد. با اینوصف تغییرات خیلی مهمی در آن حاصل شده است. اینموضوع را تجزیه آزمایشگاهی ثابت می کند. قبل از آزمایش میکروسکوپ نشان داد، که در يك قطره آب مزبور مقدار کثیری اجسام ذره بینی در حرکت بودند که بعضی از آنها ممکن بود موجد بیماریهای سخت در مزاج انسان بشوند اما بعد از نور دادن بوسیله آن چراغ - که مادر بندو امر تصور کردیم چراغ عادی لومی نسانس است - دیگر در آب حتی يك باکتری زنده مشاهده نمیشود. بنا بر این، لامپ (چراغ) مذکور برای روشنائی بکار نمیرود، بلکه برای بیخطر کردن آب آشامیدنی مسورد استفاده واقع میشود و از سرایت بیماریهای واگیری جلوگیری میکند. این لامپ با گاز آرگون و جیوه که دارای فشار کم است پر شده است و از لحاظ تاثیر مرگباری، که این چراغ در میکرو وبها مینماید آنرا لامپ - با کتریسید (میکروب کش) نیز مینامند. لوله آن از شیسه ماوراء بنفش (اولترا - وولت) درست شده، که اشعه ماوراء بنفش کشنده با کتریبها را عبور میدهد.

لامپ - با کتریسید در عمل خیلی ساده است. با استفاده از دستگاه نسبتا کوچکی آنرا بشبکه جریان برق متناوب اتصال میدهند، جریان برق موجب تخلیه برقی (دشارژ) در بخار جیوه میشود، همان تخلیه برقی هم منبع تشعشع ماوراء بنفش است.

کارکنان آکادمی امور اجتماعی چند سال قبل به لامپ - باکتریسید عطف توجه نمودند. وسیله ای، که اکنون بتوسط آن آب آشامیدنی را بی خطر میکنند، (یعنی کلوریزاسیون) - دارای نقائص مهمی است. کلور طعم و بوی نامطبوعی به آب میدهد، فوراً تاثیر نمیکند (پس از دو ساعت تاثیر میکند)، تکرار کلوریزاسیون هم عملاً میسر نیست. بالاخره، کلور - زهر است و باید در استعمال آن نهایت احتیاط را رعایت کرد. تمام این معایب دانشمندان را وادار کرد در جستجوی وسیله دیگری برای بیخطر کردن آب برآیند که هم ارزان قیمت و ساده باشد و هم معایب کلوریزاسیون را نداشته باشد. گروهی از کارکنان آکادمی، تحت سرپرستی و. ف. ساکالوف (نامزد دکترا در علوم فنی) تصمیم گرفتند آب را بوسیله نور ماوراء بنفش بی خطر کنند. این اسلوب حتی در سال ۱۹۱۱ بهترین متودها تشخیص داده شده بود. لیکن در آن زمان عملی کردن آن مقدور نبود. باین معنی که منابع کافی و باصرفه و موثر برای تولید اشعه ماوراء بنفش وجود نداشت.

ویکتور - فیودورویچ ساکالوف تاثیر لامپ باکتریسید (میکروب کش) را تحت بررسی قرار داده، باتفاق دستیارانش دو نوع دستگاه بوجود آورد: در یک نوع - لامپ ها روی سطح آبی که باید بدان نور داده شود قرار میگیرند، در دستگاه نوع دیگر لامپها را نوری آب داخل میکنند و روی آنها روپوشی از بلور کوهی (کوارتز) نصب مینمایند، تا از تاثیر درجه حرارت و برودت مایع در تشعشع باکتریسید لامپ ها جلوگیری کنند. دستگاه مجهز به لامپ های باکتریسید را عملادر مرکز لوله کشی آب شهر اوفا آزمایش کردند، و دستگاه مذکور اکنون در همان مرکز برای بی خطر کردن آب آشامیدنی ساکنین شهر مورد استفاده میباشد. معلوم شد که خرج وسیله جدید از هزینه کلوریزاسیون بیشتر نیست و، مهمتر از هر چیزی این است، که نور دادن بهیچوجه در طعم و بوی آب تاثیر نمیکند. وسیله جدید در مرکز لوله کشی میتیشچنسکی در مسکو، و استرلیتاماک و چند شهر دیگر استان مسکو و در کشتیهائی، که دارای موتورهای برقی هستند در ترعه ولگا - دون سیر میکنند مورد استفاده واقع خواهد شد.

باضافه مواردی وجود دارد که بهیچوجه نمیتوان کلور را برای بی خطر کردن آب مورد استفاده قرار داد - مثلاً آبهای معدنی قفقاز را نمیتوان کلوریزه کرد - زیرا خواص شفا بخش خود را ممکن است از دست بدهند. در اینمورد از خواص معجزه آسای اشعه ماوراء بنفش میتوان استفاده نمود و آب معدنی - که تمام خصوصیات گرانبهای طبیعی خود را حفظ کرده باشد - به بیماران داد.



فصلی از کتاب «تکنیک در ساختمان های معظم شوروی»

اثر: و. و. کلوخوف و س. د. کلمنتیف .

(فصول این کتاب بتدریج در این مجله چاپ خواهد شد)

## وسایل فنی در ساختمان های معظم شوروی

در دوران شوروی وضع کار و زندگی کارگران، دهقانان و روشنفکران زحمتکش بکلی دگرگون شده است. در بیشتر کارخانه ها ماشین تقریباً کسار دستی را از بین برده است. در مزارع نیز مدت ها است که کالخوزها دیگر باداس و گاو آهن اسبی کاری ندارند و با تراکتور و کومباین و سایر ماشینهای پرحاصل زراعت میکنند.

میتوان گفت که در سالهای اجرای نقشه های پنجساله استالینی صناعت نیرومند ماشین سازی شوروی از نو بوجود آمد و انواع ماشین های زمین کن و تقال تهیه شد.

اکنون در ساختمانهای شوروی «بیلهای مکانیکی» - یعنی ماشینهای حفاری (اکسکواتور) کار میکنند. ملاقه کوچکترین ماشین این نوع ۵۰ متر مکعب ظرفیت دارد و ملاقه ماشین های عظیم حفار گام بردار، هر بار ۱۶ متر مکعب خاک بر میدارد و این مقدار مساوی است با ظرفیت یک واگن باری راه آهن! اکنون در شوروی ماشین های حفار نیرومند تری هم طراحی شده است.

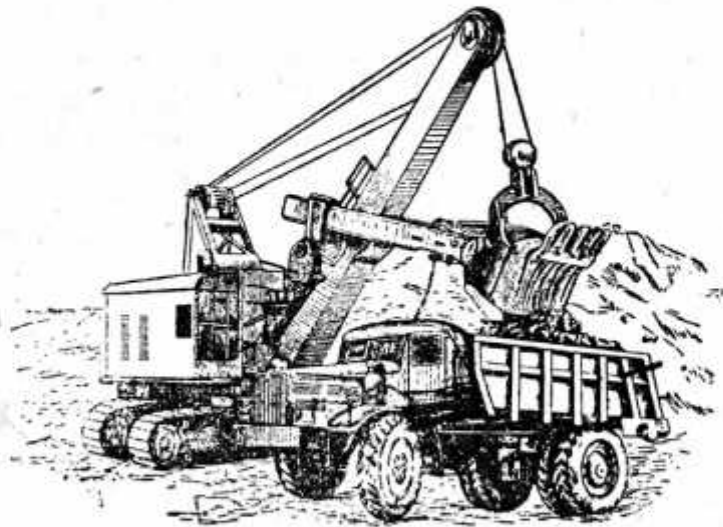
ماشین های حفار بغماری، دیزل-موتوری و برقی نیز وجود دارد. بعضی از این ماشینها مثل بیلهای معمولی «مستقیم» کار میکنند. ملاقه اینها بزمین فرورفته حرکتی بجلو و بالا میکنند. ماشینهای حفار دیگر برعکس، زمین را بطرف خود می کنند. ماشینهای حفاری هم وجود دارند، که قشرهای زمین را می تراشند، یا رنده می کنند و این کار را بکمک ابزار خاصی، که «رنده» نامیده میشود انجام میدهند.

ماشینهای حفار گودالهای وسیع پی و همچنین ترعه ها را حفر می کنند، خاکریز احداث مینمایند، تیرهای پایه را میکوبند، ریشه های درختان را می کنند. برای انجام این کارهای گوناگون بعضی از انواع ماشین های حفار دارای ابزاریدکی هستند، که به اقتضای ضرورت عوض میکنند. مثلاً فرض کنیم که ماشین حفار بکندن زمین اشتغال دارد و ضرورت ایجاب میکند که به

کندن ریشه پردازد. « دستهای » پولادین ماشین، که به کندن خاک اشتغال دارند، عوض میشوند و چند ساعت بعد ماشین مشغول کندن و درآوردن ریشه ها میگردد.

اگر لازم بشود همان ماشین به بیل مکانیکی یا ماشین رنده کننده مبدل میشود و زمین را لابلایر میدارد، یا مثل قشو زمین را شیار کرده می کند، یا بشکل دستگاه تیرکوبی درمیآید و بالاخره کار جر اتقال را برای نصب و سوار کردن آلات و ادوات و دستگاهها انجام میدهد.

ماشین مذکور میتواند چندبار تغییروضع و کار بدهد. این ماشین چند نوع ابزار کاردارد، که هر کدام از آن ابزارها عبارت است از یک ماشین مکمل و پیچیده.



« حال مکانیکی » نیرومند « س. ۳۰۱ » که کارصدها نفردا انجام میدهد.

ماشین حفار - (اکسکواتور) - یکی از مهمترین ماشین هائی است، که جانشین کارشاق دستی شده است. لیکن ماشین سازان شوروی ماشینهای زمین کن گوناگون دیگری نیز ساخته اند.

یکی از آنها دستگاه اسکره بر است. درحقیقت این دستگاه عبارت است از « خاک انداز » عظیمی که بدنبال تراکتور بسته شده است. این خاک انداز با تیغه تیز خود قشر ضخیمی از سطح زمین را می تراشد، توی ملاقه عظیم خود جمع میکند و بمحلی که باید خالی کند حمل می نماید. اسکره بر را به رنده عظیمی نیز میتوان تشبیه کرد. تفاوت آن بارنده عبارت از این است، که رنده تراشه های

چوب را بیرون میریزد، ولی اسکره بر بر عکس، قشر خاکی را که می تراشد توی ملاقه محفوظه خود جمع میکند. کارخانه های شوروی چند نوع اسکره بر میسازند - که حجم و ظرفیت ملاقه آنها از ۲۲۵ متر مکعب تا ۱۵ متر مکعب است. کوچکترین نوع اسکره بر میتواند در هر نوبت کار (۸ ساعت) دو پست متر مکعب خاک را استخراج کند و تا فاصله یکصد متر حمل نماید و تخلیه کند. اسکره برها در عداد ماشینهای زمین کن و تقال محسوب میشوند یعنی علاوه بر اینکه زمین را حفر میکنند، بعمل تخلیه هم حمل مینمایند.

ماشین زمین کن دیگری که در شوروی زیاد متداول گردیده بولدوزر نامیده میشود. این ماشین هم جزو ماشینهای زمین کن - تقال است. ماشین مذکور عبارت است از تراکتوری نیرومند با دستگاه سنگین تراشنده که بر گرداننده نامیده میشود.

دستگاه تراش در قسمت جلو ماشین نصب شده، بوسیله جراتقال ساده اداره میشود. بولدوزر زمین را می تراشد یا میبرد و آنرا برمی گرداند یا انتقال میدهد و جابجا میکند.

علاوه بر ماشینهای زمین کن مذکور دستگاههای «گریدر تلواتور» و «اوتوگریدر» نیز شهرت بسزا دارند. آنها هم مانند اسکره برها و بولدوزرها زمین را حفر و استخراج کرده بعملیکه باید ریخته شود میریزند. «گریدر - تلواتور» زمین را میبرد، و بلند میکند و مسافت زیادی بطرفین می ریزد. چنین ماشینی میتواند در ظرف یکساعت بیش از چهارصد متر مکعب خاک را بردارد و بعمل دیگر بریزد. انواع اصلی ماشینهای زمین کن بقراریست که ذکر شد.

بهترین نمونه های این ماشینها اکنون در ساختمانهای عظیم شوروی کار میکنند، و به بانیان جامعه نوین باری مینمایند، تا در مدت های کوتاه و بی سابقه ابنیه کوه پیکر را بنا کنند. اکنون با این ماشینها بیشتر آشنا شویم.

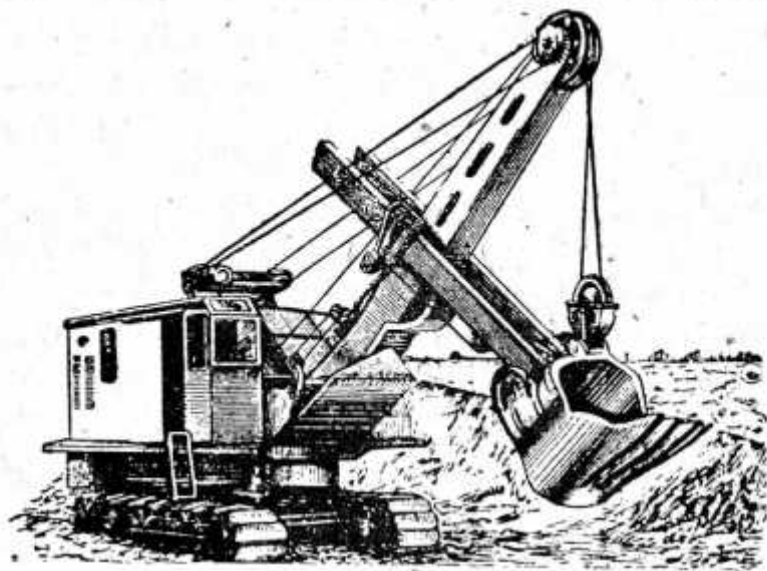
### «یلهای مکانیکی» یا «اکسکواتورها»

در ساختمانهای بزرگ شوروی ماشین های حفار (اکسکواتور) برقی بعلامت «اس ۱۰-۳» کار میکنند. ملاقه این ماشین حفار هر بار ۳۴ متر مکعب خاک را بر میدارد و بعملی که باید ریخته شود می ریزد. این ماشین عجیب که دارای چرخهای زنجیری است در کارخانه ماشین سازی سنگین اورال ساخته شده است.

ماشین حفار مذکور بوسیله دسته و پدال اداره میشود و حرکات آدمی را که با پیل کار میکنند، تقلید مینماید. «دست» مکانیکی که حامل ملاقه است

پائین می آید و هر کتی بجلو و بیلا میکند.  
ملاقه آن، که دارای دندانهای تیز است، بزمین فرو میرود و هر بار، در مدت  
بیست الی سی ثانیه آتقدر خاک استخراج میکند که بکنفر آدم بیلدار قادر نیست  
در مدت یکروز تمام. آتقدر خاک برداری کند!  
بکنفر - ماشینست ماشین حفار ( اکسکواتور ) - کار صدها نفر را  
انجام میدهد .

« اس ۱۰ - ۳ » چند موتور برقی قوی دارد . یکی از آن موتور ها  
مکانیسم بالا برنده را بحرکت می آورد، موتور دیگر - ماشین حفار را با سرعت



اکسکواتور او نیورسل يك متر مکعبی که برای حفر گودالها و  
کانالهای روباز و سدهای خاکی بکار میرود .

بدور محور خود میچرخاند. موتور سوم - مکانیسم فشار دهنده را بکار میاندازد.  
برای اینکه تیر یا با زوی ماشین حفار در سمت معینی قرار گیرد که متناسب با  
ارتفاع محل حفر باشد نیز موتورهای مخصوصی نصب گردیده است.

کار موتور های اصلی اکسکواتور خیلی زیاد است. زمین هائی هم،  
که ملاقه اکسکواتور میکند گوناگون است. اگر ماشین در زمین نسبتاً نرم کار  
کند، فشار آن کمتر است، ولی اگر در زمین سفت کار کند - فشار تغییر مییابد.  
موقعیکه سنگ بزرگ سنگینی در سر راه اکسکواتور واقع میشود فشار آن

خیلی زیاد میشود (۱)

در موقع کار، موتورهای معرک داغ میشوند و باید آنها را سرد کرد  
برای اینکار توی ماشین موتورهای برقی مخصوصی نصب گردیده است، که باد  
بزنهای کمکی را بهر کت در میآورند .  
برای اداره کردن اکسکواتور دهها دستگاه خود کار کامل و بفرنج  
به متصدی ماشین کمک میکنند .

این دستگاهها ماشین را خیلی چابک تر و چالاک تر میسازند . دستگاه  
های مذکور با وجود اوضاع و شرایط بسیار دشوار کار و تکانها و ضربتهایی که  
به ماشین وارد می آید ، فوق العاده دقیق و خوب کار میکنند .  
باید روغن کاری تمام قطعاتی که باهم اصطکاک دارند بموقع انجام  
شود و مراقبت دقیق و منظم از اکسکواتور بعمل آید تا قدرت کار و بهره دهی  
آن بالا رود .

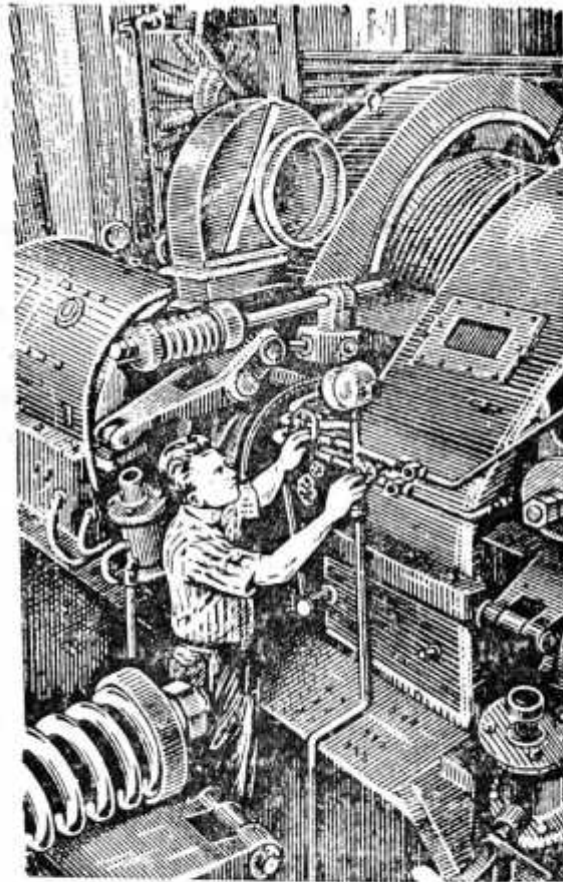
مراقبت دقیق و توجه از ماشین به تمام معنی صد باره جبران میشود و ماشین  
بکوچکترین حرکت و فرمان دست متصدی ماشین « گوش فرا می دهد » و  
اطاعت میکند .

متصدیان اکسکواتور دقت و مراقبت خاصی مبذول میدارند تا ماشین  
نیرومند آنان منظم و بلا انقطاع کار کند . آنها حرکت دورانی را چنان با جلو  
بردن دسته ملاقه توأم میکنند ، که در موقع تخلیه بار ملاقه مزبور درست روی  
بدنه اتومبیل باری ، که باید خاک را حمل کند ، قرار گیرد . بعد از تخلیه بار ملاقه  
فرود می آید و در همان حین هم تیریا بازوی ماشین میچرخد . سوگنی سیمک  
قهرمان کار سوسپالیستی مهارت فوق العاده ای در اداره اکسکواتور ابراز داشته  
است . وی راجع به تجربیات خود در این زمینه چنین گفت :

« اگر ملاقه ناهموار و با چپش حرکت کند و از نزدیکترین خط منحرف  
شود ، معلوم است ، که متصدی ماشین هنوز چنانکه باید و شاید بر مکانیسم ها  
مسلط نگردیده ، با تردید کار میکند و بخود اطمینان ندارد . معنی کار بسبک  
استاخانوف این است ، که حتی يك حرکت زاید صورت نگیرد . کارگر پیرو  
استاخانوف باید بانهایت دقت کار خویش را تنظیم کند و حتی ثانیه ای هم هدر  
ندهد و ماشین خود را در کمال نظم و نظافت نگاهدارد . مادر موقع تعویض نوبت چی  
با کمال دقت تمام مراکز اکسکواتور را معاینه میکنیم - مخصوصا قسمتهای  
مکانیکی و الکتریکی آنرا - بهمین جهت ماشین هم در موقع کار هیچوقت اسباب

(۱) در این مقاله همه جا بجای « ماشین حفار » همان کلمه اکسکواتور که  
اصطلاح بین المللی است بکار برده خواهد شد .

زحمت ما را فراهم نمیکنند. « اکسکواتور های «اس ۱۰-۳» هنگام کار کردن در زمینهای سخت، صلب و صخره ای خیلی خوب امتحان داده اند. •  
نوع دیگر اکسکواتور برقی عبارت است از اکسکواتور گام بردار کوچک «ا.ش. ۰-۱» • این ماشین، که بوسیله یک نفر اداره میشود در مدت یک سال میتواند بیش از یکصد هزار متر مکعب خاک بردارد و بمحل دیگر منتقل کند. •  
در سال ۱۹۴۸ که کارخانه های ماشین سازی شوروی اکسکواتور های یک متر مکعبی و سه متر مکعبی میساختند، بساختن اکسکواتورهای عظیم ۱۴ و ۱۵ متر مکعبی نیز پرداختند. •



ماشین خانه اکسکواتور بزرگ گام بردار که شبیه یک کارخانه بزرگ است



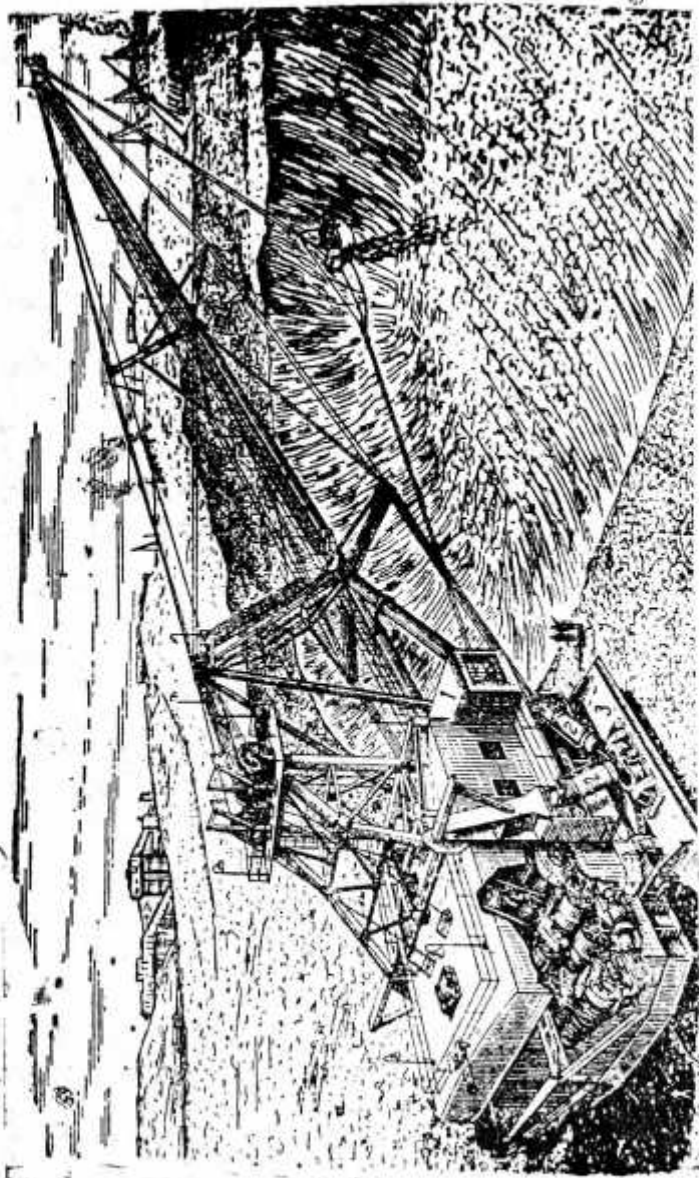
در تصویر مقابل اکسکواتور گام بردار «ا.ش. ۰۰-۶۵/۱۴» دیده می شود، که ظرفیت ملاقه آن چهارده متر مکعب است. این ماشین مخصوصاً برای ساختمانهای معظم شوروی تهیه شده است و يك دستگاہ بزرگ خاک کفی است و ظاهراً شبیه عمارت چند اشکوبه ای میباشد که بدور خود میچرخد و چند پنجره بزرگ و تیریا بازوی میان تهی فلزی دارد. روی آن بازو راه باریک مخصوصی با پله های کوچک بشمار تعبیه شده است. از انتهای بازو روی طنابهای پولادین که هر کدام بکلفتی دست آدم است، ملاقه پولادی عظیمی آویزان است.

طول بازوی اکسکاراتور - ۶۵ متر است «ا.ش. ۰-۶۵/۱۴» خاک راتا ۱۰۰-۱۲۰ متر دور از محل استخراج میبرد و میریزد. بدین نحو کسکواتور گام بردار سریعترین و باصرفه ترین وسیله خاک برداری و خاک ریزی است که بدون کمک وسایل حمل و نقل کار میکند «ا.ش. ۰-۶۵/۱۴» در موقع کار کردن در ترعه، خاکی را که بر میداشت بمحل خاکریز یاسد میریخت. بعد فقط هموار کردن آن خاک و منظم کردن شیب آن ضرورت مییافت و ترعه برای جریان آب آماده بود. اکسکواتور گام بردار «ا.ش. ۰-۶۵/۱۴» با سرعت زیاد ساخته شد. هیئت طراحان سازنده کارخانه و ماشین سازی سنگین اورال در مدت هشت ماه کار خود را انجام دادند. در این مدت صدها محاسبه مشکل و پیچیده انجام یافت و بیش از دو هزار نقشه تهیه گردید.

برای حمل يك اکسکواتور گام بردار از کارخانه بمحل ساختمانهای عظیم شوروی - ۱۸۰ و اگون روباز راه آهن ضرورت داشت! سازندگان اکسکواتور عظیم گام بردار تحت ریاست ب. ای. ساتوفسکی بدریافت جایزه استالینی نائل و سرافراز گردیدند.

اکسکواتور گام بردار «ا.ش. ۰-۶۵/۱۴» در هر نوبت کار (۸ ساعت) بقدری خاک بر میدارد و میریزد که ارتفاع خاکریز از بلندی خود آن ماشین هم تجاوز میکند. در ترعه ولگا - دون هر اکسکواتور گام بردار در يك شبانه روز از ۱۲ تا ۱۵ هزار متر مکعب خاک برداری میگرد.

اکسکواتور «اس-۱۰-۳» برای حفر قطعه ای از ترعه بعرض ۱۰۰ متر مجبور بود ۲۶ بار رفت و آمد کند. ماشین کوه بیکر گام بردار چون دارای بازوی بلند است فقط با دو بار رفت و آمد اینکار را انجام میدهد. اکسکواتور «ا.ش. ۰-۶۵/۱۴» مکمل ترین ماشینهاست و بجرأت میتوان گفت که کارخانه کاملی است که در يك ماشین جمع شده است و ماشین خانه بزرگی دارد. در آنجا تمام مکانیسم های ضروری برای گرداندن و چرخاندن تمام ماشین نصب گردیده است. و همچنین تمام دستگاہهای جریمه و جراثقالها و دستگاہهای تلمبه در آنجا قرار دارد.



اڪسڪاواٽور گام بردار دانش، ۱۶۰۱۴-۱- محل ادارہ ڪنندہ اڪسڪاواٽور 2- استوانہ های هيدروليڪ  
دستگاه سركت 3- اسڪي ها، چرخهای چرتقيل و طناب های فولادين

۴۸ موتور محرك برق، که مجموع ادارای هفت هزار کیلووات نیرو میباشند این ماشین عظیم را بکار می اندازند .  
مراکز مخصوص اداره کردن ماشین مذکور ( که مراکز مغناطیسی نامیده می شوند ) موتورهای برقی آن دیو پولادین را اداره و هم آهنگی آنها را تأمین میکنند

از اطاق ماشینخانه بوسیله پلکان وارد غرفه ای میشوند ، که از آنجا اکسکاواتور را اداره میکنند . ماشینست که حتماً دارای تجهیزات کامل دیرستانی یا عالی است در آنجا قرار دارد .

این ماشین عظیم را ، که بجای تقریباً ده هزار کارگر بیل دار و زنبه دار کار میکند ، فقط پنج نفر اداره میکنند . ولی اصولاً اداره کردن اکسکاواتور بالتام در دست يك نفر متمرکز میشود . بقیه افراد در واقع « سر نشینان » این کشتی بری هستند و به اداره کننده اکسکاواتور کمک میکنند .

متصدی اداره اکسکاواتور حرکات ملاقه ، گردش بازو و حرکت « باهای » ماشین - یعنی استوانه ( سیلندر ) های فولادی عظیم پر روغن را اداره میکند . توی سیلندرها پیستونهای وزین قرار دارد .

وقتیکه اکسکاواتور کار میکند ، جثه هزار تنی آن روی صفحه فولادی قرار دارد . « باهای » ماشین در آن موقع بالاتر از سطح زمین قرار میگیرند . با اصطلاح ماشین « نشسته » کار میکنند .

برای اینکه اکسکاواتور يك گام بردارد ، متصدی ماشین تلمبه های روغنی مخصوص را اتصال میدهد . پیستونهای سیلندر های هیدرولیک کمکی بیرون زده میشوند . اسکی های خاصی که به آنها اتصال دارند بجلو حرکت میکنند و پائین میآیند و بزمین تکیه کرده ، فشار میآورند . ماشین حفار دارای تکیه گاه جدیدی میشود . سیلندرهای اصلی ماشین بحالت عمودی در می آیند . فشار روغن که بوسیله تلمبه ها زده میشود ، متدرجاً توی سیلندرها بالا میرود تا به ۱۷۰ آتمسفر میرسد . وقتیکه قدرت فشار روغن روی پیستونهای سیلندرهای اصلی از وزن اکسکاواتور بیشتر میشود ، آن هیولای هزار تنی هموار و آرام بلند میشود . بعد مجدداً سیلندرهای کمکی بکار می افتند و جثه بلند شده اکسکاواتور را « بطرف خود » میکشند . اکسکاواتور روی تکیه گاه جدید « می نشیند » . بعد بهمین منوال گام دیگر را برمیدارد .

قدرت تولیدی اکسکاواتور « ۱۰ ش ۶۵ / ۱۴۰ » فوق العاده زیاد است . در کمتر از یک دقیقه مقدار زیادی خاک صلب را توی ملاقه عظیم خود پرمیکند ، از کف گودال عمیق بالا میآورد ، بکناری میرساند و میریزد !

دوره کار اکسکاواتور یعنی مدتی که ماشین برای پر کردن ملاقه ،

چرخاندن آن ، حرکت کردن و ریختن و بر گسرداندن ملاقه بعمل کار صرف میکند مجموعاً معادل ۴۵ ثانیه است . بسیاری از کارگران استاخانوی ایسن مدت را حتی به ۳۵ ثانیه رسانده اند . در آغاز سال ۱۹۵۲ در کارخانه ماشین سازی سنگین اورال اکسکواتورهای گام بردار دیگری تهیه شد ، که طول بازوی آنها بجای ۶۵ متر - ۷۵ متر بود .

در میان سایر اکسکواتورهای عظیم شوروی ، ماشین «ا.ک.ل-۱۵» شهرت یافته است . این ماشین بوسیله هیئت کارکنان کارخانه نوو-گراماتورسکی (بنام استالین) ساخته شده است . اکسکواتور «ا.ک.ل-۱۵» گام بردار نیست بلکه بوسیله چرخهای زنجیری حرکت میکنند .

این ماشین هم به بزرگی اکسکواتور گام بردار «ا.ش-۰۱-۶۵/۱۴» است ؛ ولی قدرت تولیدی آن در حدود ۲۵ درصد بیشتر است .

ملاقه عظیم اکسکاراتور «ا.ک.ل-۱۵» روی دسته بلندی نصب است و شبیه بیل عظیمی است و در هر بار ۱۵ متر مکعب خاک بر میدارد . روی اکسکواتور «ا.ک.ل-۱۵» ۴۴ موتور برق . که جمعاً بیش از شش هزار کیلووات نیرو دارند نصب شده است .

طرز کار ماشین «ا.ک.ل-۱۵» با اکسکواتور «ا.ش-۰۱-۶۵/۱۴» تفاوت دارد ، ملاقه اکسکاراتور «ا.ش-۰۱-۶۵/۱۴» در موقع کندن زمین

«بطرف خود» حرکت میکنند ، ولی

ملاقه اکسکواتور «ا.ک.ل-۱۵»

برعکس حرکت میکنند ، یعنی از بدنه

ماشین «بطرف جلو» . این بیل برقی یعنی

«ا.ک.ل-۱۴» در مدت یکشنبه روز

میتواند بیش از بیست هزار متر مکعب

خاک را کنده بارگیری کند و بجای چندین

هزار نفر کارگر کار انجام داده رنج

انسان را آسان نماید .

اکسکواتورهای دیگری که دارای

ملاقه های متعدد هستند در مکانیزه

کردن کارهای خاک برداری ساختمانهای

عظیم شوروی فوق العاده متداول شده

مورد استفاده واقع میشوند . ماشینهای مزبور برای صاف کردن و مرتب کردن

شیب ترعه هایی که ماشینهای دیگر حفر کرده اند ، بکار میروند و در کارهای

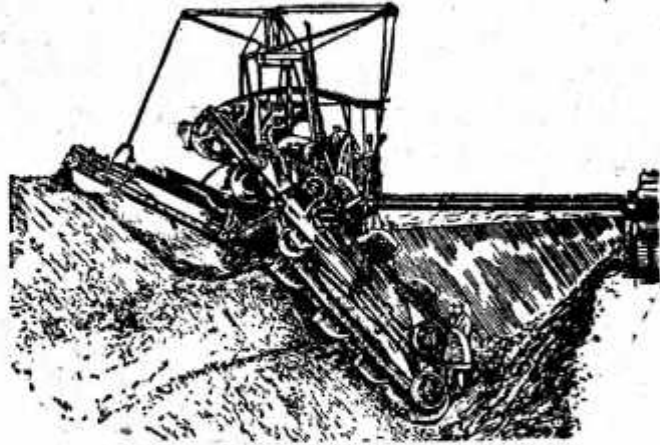


اداره کننده اکسکواتور بزرگ  
در جایگاه مخصوص خود

دیگر هم از قبیل - حفر گودال جهت پی ریزی، کندن خندق‌ها و غیره مورد استفاده واقع میشوند.

در تصویر زیر اکسکواتور مزبور که دارای ملاتق‌های متعدد است نشان داده شده است. این ماشین مکمل و معضل که بادستگاههای خود کار مجهز میباشد، نیز بوسیله موتورهای برقی بکار می‌افتد.

اکسکواتور یادشده نسبت به اکسکواتور گام بردار کوه بسیار خیلی کوچک بنظر می‌آید. لیکن با اینحال بجای چندین صد نفر کارگر زمین کن کار میکند. ماشین مذکور بادقت و درستی حیرت انگیزی کار میکند و وقتی بدست ماشینست ماهر و آزموده‌ای بیافتد کوئی تمام خطوط و مسیر ترعه آینده را، که روی نقشه رسم کرده‌اند، عیناً روی زمین احداث مینماید.



اکسکواتور چند ملاتق‌ای (۲۰۱ - ۵۰۲) هنگام هموار کردن شیب چدار طرفین ترعه.

اکسکواتورهای فوق‌الذکر نخستین بار برای رسم خطوط نقشه بروی زمین و همچنین صاف کردن و مرتب نمودن شیب ترعه‌ها - برای ساختمانهای عظیم شوروی تهیه شدند.

ماشینهای معروف به «شن کن» که روی آب کار میکنند نیز نوع خاصی از اکسکواتورهای پیش گفته میباشد.

«اکسکواتور آبی» کنونی نوعی کشتی است که بشکل خاصی ساخته شده است. وظیفه این ماشین خودرو این است که زمینهای صلب زیر آب را «بجود» - مثلاً درمحل کارخانه هیدروالکتریک کوی بیشف کف رود ولگا - درمحلکه گودال پی‌عمرت اصلی کارخانه برق حفرشده خیلی سفت است. ماشین «شن کن» در آنجا بخواهی نشان داد که تالی و نظیر ندارد.

یکی از این ماشینهای مکمل ماشین «شن کن» بسیار نیرومندی است موسوم به «نقشه پنجساله» که در کارخانه سورمووو ساخته شده است.

طول کشتی ۷۵ متر است. ملاقه های عظیم پولادین آن که هر کدام ۲۵ تن وزن دارد پشت سرهم حرکت میکنند و خط منکسر بی انتهای تشکیل داده تا عمق ۱۵ متر بزمین کف رودخانه فرو میروند. وقتی هم که ملاقه ها بالا میآیند «طعمه» خود را توی «چاه» پولادینی که تقریباً در وسط کشتی تعبیه شده است میریزند. توی چاه دستگاہهای سنک شکن قرار دارد که سنک های درشت را خورده میکنند. مواد خورده شده که با آب مخلوط است بوسیله دستگاہ های قوی مکنده خاک - توسط لوله ها تا فاصله یک کیلومتر از محل خاکبرداری انتقال مییابد و ریخته میشود.

کشتی موسوم به «نقشه پنجساله» بوسیله چند دستگاہ ماشین بخار که جمعاً دارای نیروی هشتصد اسب میباشد بکار میافتد و در هر ساعت ۷۵۰ متر مکعب خاک و سایر مواد را کنده تا محلیکه باید ریخته شود میرساند.

اکسکاواتورهای مخصوصی نیز برای کارهای آبیاری - یعنی حفر و ایجاد مجاری اصلی میاه ساخته شده است. بیش از ۳۲۰ «زمین کن مکانیکی» نیرومند در ساختمان ترعه و لگانه دون کار می کردند و در مدت دو سال یکصد و پنجاه و شش میلیون متر مکعب زمین را کنده، جایجا کرده اند.

تجربه حفر ترعه و لگانه دن نشان داد که ماشینهای نیرومندتر بهره بیشتر میدهند و با صرفه ترند و از قیمت کار و مدت انجام آن میکاهند.

باین علت اکنون ماشین سازان شوروی مترصدند ماشین های حفار نیرومند تر و پر بهره تر بسازند که ظرفیت ملاقه های آنها تا ۵۰ متر مکعب برسد.

پروفسور ن. ک. دومبروفسکی متخصص نامدار شوروی در مکانیزه کردن کارها چنین نوشته است: «این قبیل اکسکاواتورها میتوانند ترعه های احداث کنند که عرض آنها بیش از ۲۰۰ متر و عمق آنها تا ۶۵ متر باشد. دو دستگاہ از این نوع ماشین حفار، با قریب بیست دستگاہ بولدوزر بدون هیچ نوع آلات و ادوات کمکی دیگر - ممکن است در مدت چهار سال معادل حجم تمام کارهای خاکریزی ترعه «ولگانه دون» کار انجام دهند».

در عین حال نیروی ابتکار طراحان و ماشین سازان شوروی متوجه تهیه ماشین های تازه تری میباشد.

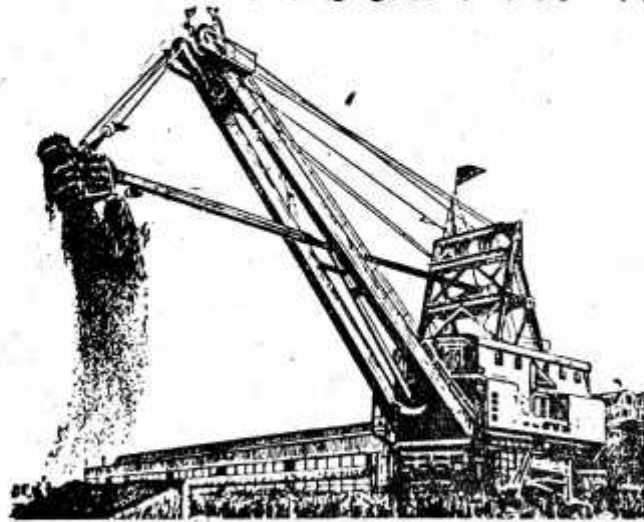
یکی از ماشینهای مزبور که بر اصول تازه ای مبتنی است هم اکنون در



دست ساختمان است. این ماشین دیگر - اکسکواتور قوی نبوده بلکه کومباین زمین کنی است که دائماً کار می کند. این کومباین مخصوص حفر ترعه ها است و عبارت است از ماشینی عظیم با مته های چرخ دنده ای و دستگاه ها و نوار های تقاله \*

کومباین زمین کن مزبور ملاقه ندارد. این ماشین مته های چرخ دنده ای خود را بزمین فرو می کند و بتمام معنی کلمه، ترعه را با مته های خود سوراخ کرده، احداث مینماید، یعنی زمین و تمام موادی را که در آن هستند با چرخ دنده ای خود خورد میکند. زمینی که با مته ها «سوراخ و خورده شده است» بوسیله دستگاهها و نوارهای تقاله مخصوص بخارج حمل و ریخته میشود.

در پشت سر کومباین زمین کن بستر - تقریباً آماده - ترعه به عمق ۱۰ متر باقی میماند. قدرت کار این ماشین فوق العاده زیاد خواهد بود. یکی از این ماشینها معادل پنج دستگاه اکسکواتور عظیم کام بردار «۱۰ ش - ۰ - ۱۴/۶۵» یا برابر پنجاه هزار نفر کارگر زمین کن کار خواهد کرد!



«بیل مکانیکی» بزرگ (ا.ک.ل - ۱۵) که بوسیله زنجیر حرکت میکند مورد آزمایش قرار گرفته است

نخستین بار است، که چنین ماشینی در جهان ساخته میشود.

مهندس و اسمیرنوف طراح ماشین ساز شوروی طرح ماشین زمین کن دیگری را - که مخصوص پرتاب کردن خاک تا هدف میباشد، تهیه کرده است. این ماشین خاک نرم و خورده شده را به نواری میرساند، که با سرعت قطار تندرو (اکسپرس) حرکت میکند و تا ۴۰ - ۵۰ متر دور از محل استخراج میریزد.

ضمن طرح‌های جدیدی که برای زمین‌کنی و حمل آن پیشنهاد شده طرح ماشینی است که از جریان سیلابی آب استفاده میکنند. این وسیله بیش از سایر وسایل مقرون بصره است.

امسال ماشینهای بی نظیر تازه‌ای بمقدار زیاد تهیه و آزمایش میشوند. مثلاً کارخانه اکسکواتور سازی بنام کمینترن در شهر وارونژ ماشین حفار همه کاره (اونیورسل) دیزل-موتوری ساخته است که میتواند بجای جر اتقال بار بردار (و جر اتقال مخصوص نصب دستگاہها و ماشینها) هم کار کند.

نخستین نمونه ماشین زمین‌کن نیرومندی، که دائماً باید کار کند اکنون در کارخانه ماشینهای راه‌سازی در شهر اوسینکو ساخته میشود.

این ماشین‌های زمین‌کن جدید در ساختمانهای عظیم شوروی مورد استفاده قرار گرفته و خواهند گرفت.



صحنه‌ای از باله آذربایجانی «کلشن» رقص پنبه چیان

## کورورتها (مراکز استعلاج) در اتحاد شوروی ( مصاحبه با روماشف معاون اداره آسایشگاهها و کورورتها وزارت بهداشتی اتحاد شوروی )

اتحاد شوروی کورورتها (مراکز استعلاج) بسیار دارد و در نقاط مختلف کشور ۳۵۰ کورورت دایر میباشد که ۱۰۹ باب آنها در کرانه دریای واقع است : در بین آنها ۶۰ کورورت در نقاط خوش آب و هوای کوهستانی واقع است و در ۳۹ کورورت امراض مختلف بوسیله لجنهای طبی مداوا میگردد و تعداد بسیاری کورورتها دیگر نیز دایر و مشغول کارند . در این کورورتها تقریباً ۲۵۰۰ آسایشگاه و هزاران خانه استراحت و بانسیون و مراکز جهانگردی دایر است .

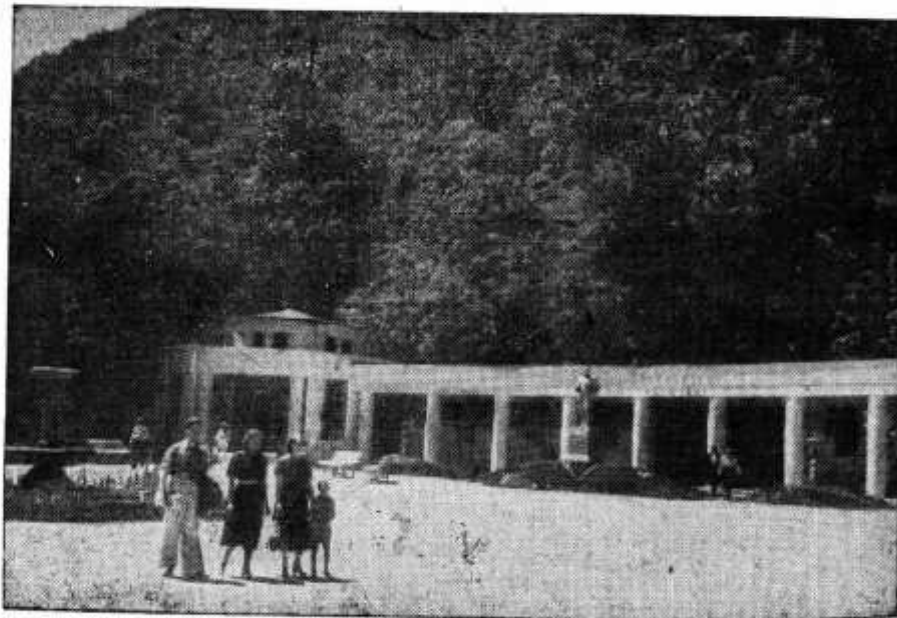
دولت شوروی تمام کورورتها را کشور را دارائی عموم خلق اعلام داشته و برای تقویت سلامتی عموم اختصاص داده است . در سال ۱۹۱۹ لنین فرمانی درباره



سوچی - ساناتوریم شنبه بهداشتی شهر لنینگراد

کورورت‌های سراسر کشور، امضاء کرد. این فرمان نه فقط ملی شدن کورورت‌ها را تأیید نمود بلکه اصول توسعه کورورت‌ها را در کشور معین کرد. اصل عمده و بسیار مهم فرمان مزبور اینست که کورورت‌ها باید در دسترس عموم مردم باشند.

هر سال میلیون‌ها تن از کارگران و کارمندان و کالخورزپسا در بهترین آسایشگاه‌های کشور استراحت میکنند و سلامتی خود را تقویت می‌نمایند. یکی از نقاط استراحت مورد علاقه مردم شوروی کرانه جنوبی کریمه است. طبیعت در اینجا آب شفا بخش دریا و نور آفتاب و جنگل‌های انبوه و هوای ملایم را بایکدیگر تلفیق کرده است.



### کورورت «ژلزنآودسک» - چشمه اسیر نووسکی

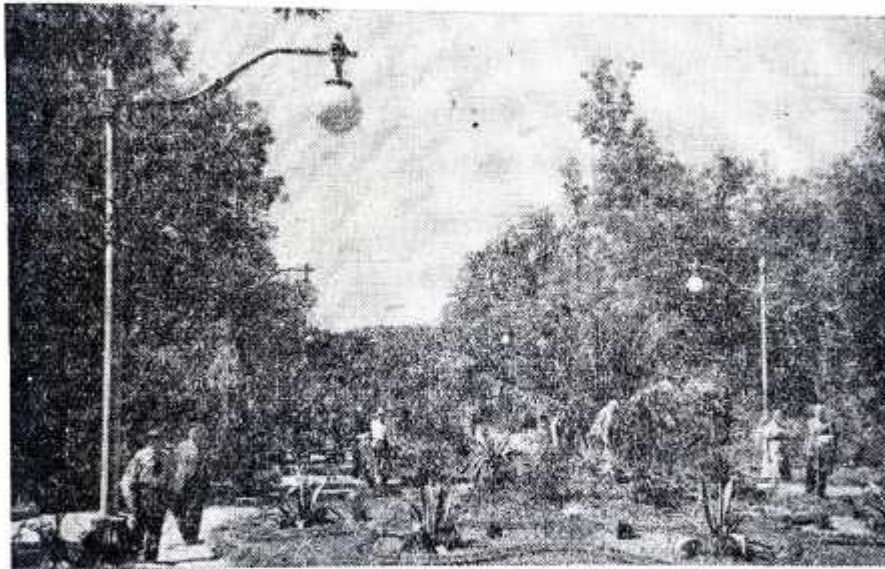
در سال ۱۹۵۲ تقریباً سیصد هزار نفر در آسایشگاه‌های کریمه استراحت کردند. در سال جاری قریب ۲۵ هزار نفر دیگر بر این عده افزوده خواهد شد.

اکنون بجزیره فصل کورورت سال ۱۹۵۳ است. هر روز عده بیشتر و باز هم بیشتری بوسیله قطار و هواپیما وارد کریمه میشوند تا استراحت کرده تندرستی خود را در پرتواشعه حیات بخش آفتاب جنوب تقویت نمایند.

در بین افرادی که برای استراحت آمده‌اند میتوان معدنچیان دو نباس و

فلزسازان اورال و کارکنان مؤسسات کشتی رانی سیبری و کارگران راه آهن  
لاتوی و دامپرووران شمال و کالغوزبهای کازاخستان و چوب بران جنگلهای کارلی  
و ماشین سازان خارکف را مشاهده نمود.

بسیاری از کورورت‌های اتحاد شوروی در قفقاز واقع است. طبیعت  
آنجا هم بسیار متنوع میباشد: کوههای مرتفع پر برف، مرغزارهای کوهستانی،  
جلگه‌های سبز و خرم و انواع درختهای سوپ‌ترو بیک (گرمسیری) در این جا جمعند.  
کورورت‌های قفقاز دارای انواع آب‌های معدنی است.

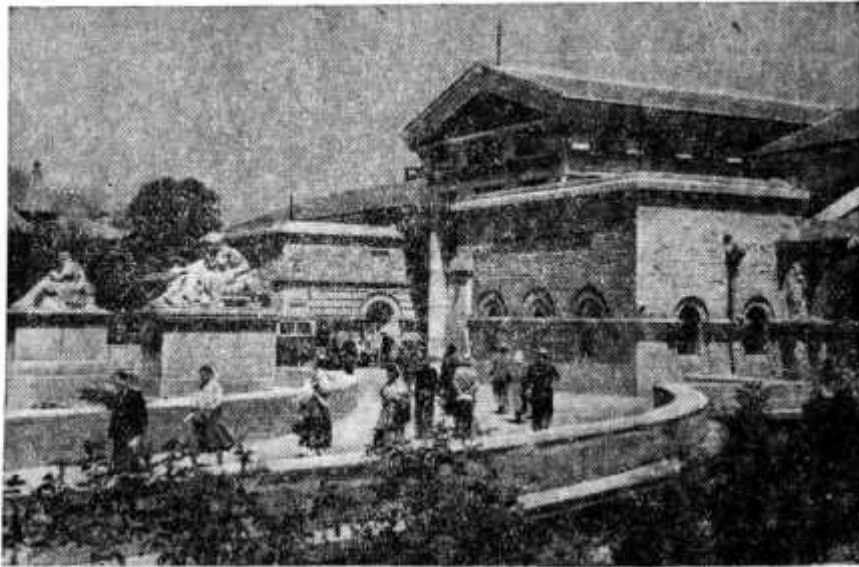


کورورت «یسن توکی» خیابان مشجر پارک بهداشتی

کورورت سوچی در قفقاز شهرت جهانی دارد. آب و هوای معتدل و  
چشمه‌های مشهور «ماتست» و آب تنی در دریا، عده کثیری از افراد شوروی را به  
استراحت در این محل جلب می‌نماید. در دوران شوروی در این نقطه آسایشگاه  
های مجللی ساخته شده و بارکهای زیبایی احداث گردیده، کرانه دریا آباد شده  
و کلیه وسایل استراحت در اینجا گرد آمده است. هر سال تقریباً ۱۵۰ هزار تن  
از زحمتهای آنان ایام مرخصی خود را در این کورورت می‌گذرانند.  
در سوچی نیز مانند کورورت‌های دیگر بساختمان آسایشگاههای جدیدی  
مشغولند که وسایل استراحت عده بیشتری را فراهم خواهد ساخت. چندی پیش  
در سوچی ساختمان آسایشگاه جدیدی بنام «جلگه «ماتست» متعلق بشورای  
مرکزی اتحادیه‌های شوروی پایان رسید و بزودی گروه بزرگی از استراحت



کنندگان وارد آنجا خواهند شد.  
در سال گذشته، هیئتی از نمایندگان کارگران انگلیسی از سوچی دیدن کرد. کیت مارشال-یکی از کارگران انگلیسی عضو این هیئت-گفت: «در انگلستان هیچ چیزی نیست که بتوان آنرا با کورورتیکه من درسوچی، در کرانه دریای سیاه، دیدم مقایسه نمود. این شهر نیست بلکه بهشت واقعی است.»  
هر روز جمعیت بیشتری برای استراحت و معالجه در آبهای معدنی قفقاز وارد کیسلوودسک، پیاتیکورسک، یسنتوکی و ژالز نوودسک می شوند. در اینجا بیش از ۷۰ چشمه طبیعی وجود دارد.



کورورت «یه سن تو کی» - محل معالجه با گل بنام «ن. آسه ناشکو»

کیسلوودسک به علت داشتن چشمه های ناززان در بین استراحت کنندگان شهرت بیشتری دارد. این کورورت بیش از پنجاه آسایشگاه دارد که هر سال متجاوز از صد هزار تن در آنجا معالجه و استراحت میکنند.  
تاکنون در نزدیکی کیسلوودسک استخرهای بزرگ وجود نداشت. اکنون یک دریاچه مصنوعی احداث گردیده که مساحت آن تقریباً ۱۲ هکتار و عمقش ۷-۸ متر است.  
در کنار این دریاچه یک مرکز شنا و ایستگاه قایق رانی تشکیل می شود و بوسایل لازمه مجهز می گردد و هر آسایشگاه برای خود پلاژ مخصوص خواهد داشت.



کورورت‌های اطراف مسکو، اوکراین، خاور دور، کرانه بالتیک، اورال و کازاخستان نیز دائماً توسعه یافته آباد میگردند و روز بروز زیبایی آنها افزوده میشود.

در حال حاضر تنها اتحادیه‌های شوروی بیش از ۵۰ آسایشگاه و خانه استراحت جدید احداث میکنند. در اوسا، ژلز نوودسک، یوپاتوریا، ماتست، در سیبری و خاور دور و در اطراف مسکو نیز آسایشگاهها و خانه‌های استراحت بسیار بزرگ در دست ساختمان است. در استان کراسنویارسک واقع در سیبری باختری ساختمان خانه استراحت موسوم به «تایژنی» در شرف اتمام است که کارگران و کارمندان صنایع استخراج معادن در آن استراحت نموده تندرستی خود را تقویت خواهند کرد. در نزدیکی تومن نیز خانه استراحتی برای کارگران راه آهن ساخته میشود. برای معدنچیان هم در استان کیمیروو یک آسایشگاه تازه بنام «پرو کوبیفسکی» در دست ساختمان است. در تابستان سال جاری تنها در آلوینکا و لیوادیا (که از کورورت‌های کریمه هستند) آسایشگاههای جدیدی دائر خواهد شد که رو به مرغه گنجایش هزار و پانصد نفر را خواهند داشت.

کورورت جدید ساحلی موسوم به «مادرو کودک» در سیخید زیری (قفقاز) در اوایل ماه ژوئن سال جاری نخستین گروه استراحت کنندگان را پذیرفت. این آسایشگاه دارای کابینه‌های طبی برای معالجه امراض گوناگون، کابینه‌های نور آفتاب و بلاژ طبی است و برای استراحت کامل کودکان و مادران کلیه شرایط در آن فراهم است.

در آینده نزدیکی در «شویی» یکی از بهترین کورورت‌های کوهستانی گرجستان نیز آسایشگاهی برای مادران و کودکان گشوده خواهد شد. دولت شوروی به سلامتی نسل جوان خود توجه و مراقبت فوق العاده می‌میدارد.

در کریمه، در کرانه دریای سیاه آسایشگاهی برای کودکان - موسوم «آرتک» - دائر است که هزاران تن از دانش آموزان شوروی به هنگام تعطیل تابستانی در آن استراحت میکنند. در «آرتک» بیش از صد بنا و ساختمان گوناگون وجود دارد که برای استراحت و سرگرمی کودکان از آنها استفاده می‌گردد.

شهر یوپاتوریا که یکی از نقاط زیبای کریمه است به کورورت کودکان سراسر اتحاد شوروی بدل گردیده است. اکنون در آنجا ۲۲ آسایشگاه، خانه استراحت، درمانگاه معالجه با لجن‌های طبی و مؤسسات درمانی دیگر دائر است.

در این کورورت هر سال آسایشگاه های جدیدی برای کودکان ساخته میشود. اکنون آسایشگاههای کودکان بنام «کلیوس»، «یوپاتوریا» و غیره در دست ساختمان است. آسایشگاه کودکان کارگران راه آهن توسعه وافر می یابد.

در سال جاری بیش از ۳۸ هزار نفر در آسایشگاههای یوپاتوریا استراحت خواهند کرد.

در گرجستان نیز تعداد زیادی آسایشگاه مخصوص کودکان احداث گردیده است. در کورورت های باکوریانی، ناگوری، سررامی و غیره ۳۱ آسایشگاه مخصوص کودکان دایر است.

برای فراهم ساختن موجبات استراحت زحمتکشان اعتبارات هنگفتی صادر میشود. تنها اتحادیه های شوروی طی سالهای بعد از جنگ تقریباً هفت میلیارد روبل برای ساختمان و نگاهداری آسایشگاهها صرف کردند.

در سال جاری بیش از سه میلیون نفر بخرج مؤسسات بیمه اجتماعی دولتی در آسایشگاهها استراحت خواهند کرد که ۲۵۰ هزار نفر بیش از تعداد استراحت کنندگان سال گذشته است. رویهمرفته در سال جاری تقریباً پنج میلیون تن از زحمتکشان ایام مرخصی خود را در کورورت های شوروی خواهند گذراند. این رقم گواه بارز توجه و مراقبت فوق العاده می است که دولت شوروی به سلامتی افراد کشور خویش مبذول میدارد.

مرداد سال ۱۳۳۲

و یا از پشتیبانی معنوی لونی‌کلایوویچ برخوردار گردند. علاوه بر این روستایان اطراف نیز غالباً نزد لونی‌کلایوویچ می‌آمدند و در باره وضع زندگی و حواصیل خود با او صحبت میکردند. وقتیکه نزد لونی‌کلایوویچ می‌آمدند موضوعهای مختلف را در میان میگذاشتند. مثلاً فلان راه آهن و یا بهمان اداره معدن تقص اعضا کارگران را جبران نمیکند و حق آنها را نمی‌پردازد؛ یا قاضی حکم غیر عادلانه صادر کرده است یا ملاک به روستایان ظلم میکند و غیره. روستایان تالستوی را حامی مطمئن و مشاور معتمد خود می‌شمردند. یکبار حتی تمام اهالی نزد لونی‌کلایوویچ آمده، از وی خواهش کردند بنام آنها از مالک محل - که نمیخواست زمینی را که روستایان به آن احتیاج مبرمی داشتند به آنان اجاره دهد خواستار شود که تقاضای دهقانان را اجابت کند.

لونی‌کلایوویچ پس از صحبت با مراجعین - برای دومین بار - پیاده یا سواره و ایندفعه دیگر برای مدتی طولانی بگردش میبرد. معمولاً بچنگلهای نزدیک می‌رفت و راهپایی را انتخاب میکرد که چندان بلند نبود و معبر مردم نبود. لونی‌کلایوویچ در گردشهای خود همیشه يك همراه دایمی داشت و آنهم دفتر یادداشتش بود. وقتی که منظره‌ای بدیع در نظرش مجسم میشد و یا فکر عمیقی در سرش بوجود می‌آمد - فوراً روی کنده درختی نشسته فکر خود را برشته تحریر درمی‌آورد و یا اگر سواره بود لگام اسب و دفتر یادداشت را در دست چپ نگاه داشته مداد را بدست راست میگرفت و بدون اینکه اسب را نگاه دارد می‌نوشت. لونی‌کلایوویچ تقریباً ساعت پنج بعد از ظهر - و معمولاً بسیار خسته - از گردش مراجعت میکرد و لباسهایش را میکند و برای یکساعت - یکساعت و نیم میخوابید. ناهار در یاستایا پولیاننا تقریباً در ساعت شش و یا قدری از شش گذشته حاضر میشد. لونی‌کلایوویچ معمولاً سر ناهار دیر میکرد و موقعی می‌رسید که سوپ را خورده بودند. سر میز ناهار همیشه صحبتهای جالب توجهی بیان می‌آمد. لونی‌کلایوویچ اغلب از آنچه هنگام گردش دیده بود سخن می‌گفت و باره مسائل مختلفه اظهار نظر می‌نمود. من بسیار میکوشیدم الفاظی را که استعمال میکنند دقیقاً بغاطر بسپرم و بعد روی کاغذ بیاورم. این کار آسان نبود. زبان لونی‌کلایوویچ زبانی بود فوق-العاده و مخصوص به خود او. زبان او زبان ادبی، روزنامه‌ئی و یا مجله‌ئی با کلمات قالبی نبود ولی زبان تکلمی معمولی هم نبود. لونی‌کلایوویچ همیشه سعی بود افکار خود را مختصر، مؤثر، دقیق و با کلماتی بدیع بیان نماید. عصرها لونی‌کلایوویچ دیگر مانند بامداد بشدت کار نمیکرد، شبها را با مشغولیات بسیار متنوع میگذراند.

هر روز اشخاص مختلفی از باستانیا پولیانا دیدن میکردند و کمتر روزی بود که کسی وارد آنجا نشود.

تالستوی آخرین سالهای زندگی خود را در باستانیا پولیانا بسر برد و تقریباً از آنجا خارج نمیشد، ولی زندگی خود را به تنهایی و گوشه نشینی و بی علاقگی به وقایع جهان نمیکراند. او همیشه نسبت به مهمترین حوادث روسیه و کشورهای خارجی توجه و علاقه فراوان ابراز میداشت و در مقاله ها و نامه های خود مورد تفسیر قرار میداد. هر بار که مهمانانی از مسکو یا پتر بورک وارد میشدند از حوادث سیاسی صحبت بمیان می آمد و من غالباً فردای آنروز انعکاس صحبتهای روز گذشته را در مقالات لونیکلایویچ مشاهده میکردم.

نمیشود گفت که لونیکلایویچ همیشه صحبتهای «عاقلانه» را ترجیح میداد. با کمال میل در صحبتهای معمولی مربوط بزندگی روزمره نیز شرکت می جست. شما در اکثر عکسها و تصاویر تالستوی چهره ئی گرفته و گاهی هم افسرده می بینید. ولی معمولاً او همیشه بشاش و دلزنده بود. شوخی و خنده و حکایات مضحک و بی زبان را دوست میداشت و خودش هم از شنیدن این حکایات صمیمانه می خندید.

لونیکلایویچ شبها زیاد کتاب میخواند. علائق فکری او فوق العاده متنوع بود، کتابخانه باستانیا پولیانا - که قسمتی از آن از بین رفته است دارای قریب ۲۲۵۰ جلد کتاب در رشته های مختلف دانش و ادبیات - به چهارده زبان گوناگون است. این را هم باید در نظر داشت که کتب زیادی از کتابخانه باستانیا پولیانا مفقود گردیده است. لونیکلایویچ کتاب پرست نبود. کتب خود را حفظ نمیکرد. برعکس اگر کتابی مورد پسندش بود همیشه میل داشت آنرا بکسان دیگر هم بدهد تا از آن استفاده کنند.

لونیکلایویچ دوست میداشت کتبی را که مورد علاقه اش بود بصدای بلند بخواند. از ادبیات کلاسیک روسی و خارجی اطلاع کامل داشت و همیشه با شوقی فراوان برخی از قسمتهای آثار پوشکین، لرمونتف، گوگل، گرتسن، تورگنف، آستروفسکی و چخوف را بخاطر می آورد. میان نویسندگان انگلیسی بیش از همه برای دیکنسن، واز نویسندگان فرانسوی برای روسو و ویکتور هوگو و از نویسندگان آلمانی برای شیللر ارزش زیاد قائل بود.

صحبت در باستانیا پولیانا همیشه آزادانه و صمیمانه انجام میگرفت. لونیکلایویچ هنگام مصاحبه از مطالب پرطمطراق مصنوعی و تمئدی اصلا خوشش نمی آمد و خود نیز هیچگاه نقش آموزگار و ناصح عبوس را برعهده نمیگرفت. نظریات خود را همیشه بطور مشخص و با الفاظی ساده بیان میداشت و از اظهار

عدم موافقت خود با هم صحبتش خجالت نمیکشید و گاهی حتی با لحن شدید مخالفت خود را اظهار می نمود. رفتارش با همه یکسان بود و با احدی شیوه سلوک و صحبت خود را تغییر نمیداد. میکوشید بهر کس سخنانی مطبوع بگوید ولی در عین حال از آنچه حقیقت مسلم میسرود با کمال ایمان و حرارت دفاع میکرد و از اینکه روابطش با کسی قطع شود با کی نداشت و از گفتن مطلبی که کاملاً مخالف با عقاید متداول بود نمی هراسید.

گاهی عصرها در یاسنایا پولیاننا صدای موسیقی بگوش می رسید، گاه گاهی پیانیستها و ویلون نوازان مشهور از مسکو به یاسنایا پولیاننا می آمدند. موسیقی تأثیر شدیدی در تالستوی می بخشید. وقتی او بموسیقی گوش میداد در چهره اش علامت رنگ پریدگی بدید می آمد و سیمایش وضع مخصوص بخود میگرفت. لونی کلاویچ می گفت «موسیقی مرا از خود بیخود می کند.» تالستوی پیش از همه موسیقی روشن و نیرومند و دارای وزن معین و منقح را دوست میداشت. موتسارت و شوپن آهنگسازان محبوب او بودند و همیشه از شنیدن آثار «وصاف عبوس الهامات موسیقی» یعنی لودویگ بتهوون دچار هیجان عمیقی میگردد. گرچه موسیقی بتهوون با نظریات تالستوی در باره هنرچندان جور در نیامد.

لونی کلاویچ آواز ملی و موسیقی ملی را بسیار دوست میداشت و از شنیدن آهنگهای ملی که بوسیله آلات موسیقی ملی (سازو بالالیکا و طنبور) نواخته میشد معظوظ میگردد.

شبها اغلب شطرنج بازی میکرد ولی زیاد فکر نمیکرد و مقصودش فقط این بود که مغزش را که دائماً در کار بود استراحت بخشیده باشد و بهمین علت هم اغلب می باخت.

معمولاً در حدود ساعت یازده بعد از ظهر (یکساعت به نصف شب مانده) و گاهی هم دیرتر - که باطابق خود می رفت با همه خدا حافظی میکرد و بیک یک مهمانان دست میداد. دست دادن او بشیوه خاصی بود. لونی کلاویچ دست طرف را مدتی در دستش نگاه میداشت و در عین حال توی چشم آن شخص با نظری محبت آمیز نگاه میکرد. واضح بود که او سعی داشت بدینوسیله حسن نیت و نیک خواهی صمیمانه خود را نسبت به هر فردی ابراز کند.

کارمن با لونی کلاویچ قطع گردید.

عده کثیری از کسانی که با لونی کلاویچ طرف مکاتبه بودند تقاضا میکردند آثار خود و مخصوصاً تألیفاتش را که در روسیه تزاری ممنوع بود - برای آنها بفرستد. تعداد این قبیل آثار خیلی زیاد بود. کلیه مقالات شدیداً لحن تالستوی که بر ضد سلطنت مستبد، علیه مالکیت فئودالها و نظام اجتماعی روسیه تزاری

نوشته شده بود ممنوع بود و دولت آنها را مورد تعقیب قرار میداد. در عوض در اوقاتیکه من در باسنایا پولیاننا بودم با جدیدتی فراوان این تألیفات لونیکلایویچ را به نقاط مختلف می فرستادم و در میان مردم پخش میکردم. این کار من منجر بدان شد که در چهارم اوت سال ۱۹۰۹ بموجب امر وزیر کشور برای مدت دو سال به ولایت پرم تبعید شدم. لونیکلایویچ از تبعید من بسیار منقلب و متغیر گردید و مقاله‌اشماگینی تحت عنوان «سخنی چند در باب بازداشت گوسف» نوشت که پس از سانسور و حذف بعضی از قسمتهایش در روزنامه‌های روسیه چاپ شد.

بدین ترتیب من متأسفانه موفق نشدم در آخرین سال زندگی و در روزهای واپسین حیات لونیکلایویچ حاضر باشم.



## آلیوشا = بادیه .

آلیوشا برادر کوچکتر بود . علت اینکه بادیه میخواندندش این بود که روزی مادرش بادیه شیری باو داد تا برای زن کشیش ببرد - پایش در رفت و بادیه شکست . مادر کتکش زد و بچه ها سر بسرش می گذاشتند و « بادیه » صدایش میکردند و این لقب سرش ماند .

آلیوشا لاغر بود و گوشهای پهنی داشت ( که مثل دو بال از دو سمت صورت نمایان بود ) و بینی اش هم گنده بود . بچه ها مسخره اش میکردند . در دهکده دبستانی وجود داشت ولی آلیوشا سواد پیدا نکرد و فرصت درس خواندن هم نداشت . برادر بزرگش در شهر پیش تاجری زندگی و خدمت میکرد و آلیوشا از کوچکی به پدرش کمک میکرد . شش سالش بود که با خواهرش - که دختر کوچکی بود - گاو و گوسفندها را توی مرتع می بائید و قدری که بزرگتر شد شب و روز اسبها را نگهبانی میکرد . از دوازده سالگی شغف میزد و بار پشت میکرد . زور نداشت ولی غیرت داشت . همیشه بشاش بود . بچه ها مسخره اش میکردند ولی او با خاموش بود و یا میخندید . اگر پدر ناسزایش میگفت خاموش میماند و گوش فرامیداد و همینکه فحشها تمام میشد لبخندی میزد و مشغول کارش میشد . آلیوشا ۱۹ سالش بود که برادرش را بسربازی بردند و پدرش آلیوشا را بجای برادرش پیش تاجر بدر بانی گذاشت . چکمه های کهنه برادرش و کلاه پدرش و بالا پوشی به آلیوشا دادند و بشهرش بردند . آلیوشا از داشتن چنین لباسی در پوست خود نمیگنجید ولی تاجراز سر و وضع آلیوشا خوشش نیامد و نگاهی کرد و گفت :

- خیال کردم بجای سمیون آدم برایم میآوری و تو این پسره گر را

آوردی - بدرد چه میخورد؟

- همه چیز بلد است . اسب بدرشکه می بندد - هر جا بخواهی میبردت

در کار هم زبر و زرنگ است - ریختش را نبین - فلفل نگو چه ریزه - بخور ببین

چه تیزه .

- خوب - ببینم و تعریف کنیم .

- بالای همه اینها - سر بزبر و آرام هم هست . برای کار جان میدهد .

- با توجه میتوان کرد - بگن دار باشد .

آلیوشا از آنتاریخ در خانه تاجر زندگی کرد .

خانواده تاجر کوچک و عبارت بود : از زنش ، پسر بزرگش که متاهل بود و تربیت ساده و معمولی داشت و شریک کارهای پدرش بود ، پسر دیگری که دانشمند بود و دبیرستان را تمام کرده در دانشگاه تحصیل کرده بود و از آنجا بیرونش کرده بودند و در خانه بسر میبرد . دختری هم داشت که دوشیزه و شاگرد دبیرستان بود .

اول از آلیوشا خوششان نیامد ، خیلی دهاتی بود ، لباسش بد ریخت بود ، بی ادب بود ، به همه « تو » میگفت . ولی چیزی نگذشت که همه با او خو گرفتند . از برادرش هم بهتر خدمت میکرد . « نه » توی کسارش نبود . بی همه کاریش میفرستادند و هر کاری را با سرعت و از روی میل انجام میداد . هر کاری را که تمام میکرد بدون اینکه استراحت کنند بکار دیگری میپرداخت . تمام کارها چه در خانه و چه در مغازه تاجر بار دوش آلیوشا بود . هر چه بیشتر کار میکرد بیشتر بارش میکردند . زن از باب و مادرش و دختر از باب و پسر از باب و مباشر و دختره آشپز - همه با نظر و آن طرفش میفرستادند و مجبورش میکردند گاهی اینکار و زمانی آنکار را بکنند . همه اش شنیده میشد : « برادر بدو برو ... » یا : « آلیوشا اینرا درست کن » ، یا اینکه « آلیوشا - مگر فراموش کردی ؟ فراموش نکنی ! » آلیوشا هم میدوید و درست میکرد و فراموش نمیکرد و بتمام کارها میرسید و همیشه لبخند بر لبانش بود .

چیزی نگذشت که چکمه های برادرش را پاره کرد . از باب ناسزایش گفت که چرا چکمه اش پاره پاره و انگشتان لختش نمایان است و امر کرد چکمه تازه ای از بازار برایش بخرند . چکمه تازه بود و آلیوشا خیلی خرسند بنظر میرسید ولی پاهایش کهنه بودند و شامگاه از فرط دوندگی درد میکردند و آلیوشا از پاهایش خیلی عصبانی بود . آلیوشا میترسید که مبادا وقتی پدرش برای دریافت پول بیاید و تاجر قیمت چکمه را از مواجیش کسر کند - پدرو اوقاتش تلخ شود .

آلیوشا زمستان - قبل از اینکه روشنائی بدمد بر میخواست ، هیزم میشکست ، بعد حیاط را جاروب میکرد ، به گاو و اسبها خوراک و آب میداد . بعد بغاریها را آتش میکرد ، چکمه ها را واکس میزد - لباسهای از بابها را پاک میکرد . سماور را آب و آتش و پاک میکرد - بعد با مباشر صدایش میکرد که جنس از انبار بیرون بیاورد و یا دختره آشپز امر میکرد که خمیر بگیرد و ظرفها را بشوید . بعد میفرستادندش که کاغذی را بفلان ، برساند و بابی دختر از باب دبیرستان برود و یا برای پیره زنکه روشن چراغ بخرد . همه به آلیوشا میگفتند :

« کافر لمتنی ! کجا هستی ، پیدات نیست ؟ » . یا اینکه یکی بدبگری میگفت :  
« چرا خودتان میروید ؟ آلیوشا الساعه میدود و میرود . آلیوشا ! آی - آلیوشا ! » .  
آلیوشا هم میدوید و میرفت .

سر با ، توی راه ناشتایی میخورد و ناهار را هم کمتر موفق میشد موقعیکه  
سایرین صرف میکردند - بخورد . دختره آشپز دشنامش میداد که چرا با  
آدمهای دیگر خانه یکجا سر ناهار نمیآید ولی با اینحال دلش میسوخت و برای  
ناهار و شامش غذای گرم کنار میکذاشت . قبل از عید و روز عید کارش زیاد بود .  
آلیوشا از عید خیلی خوشش میآمد و خرسند بود - بخصوص که عیدی میگرفت ،  
گرچه مبلغش جزئی بود ولی باز هم هر چه باشد شصت کیکی جمع میشد و این پول  
مال خودش بود و هر جور میخواست خرجش میکرد . چشمش هرگز مواجب نمیدید ،  
پدرش میآمد و از تاجر میگرفت و فقط آلیوشا را سرزنش میکرد که چرا  
چکمه هایش را زود ضایع کرده .

وقتیکه دو منات « پول عیدی » جمع کرد - باندرز زن آشپز - يك نیم تنه  
قرمز دست باف خرید و وقتی نیم تنه را پوشید دیگر از فرط خوشحالی لبانش از  
لبخند فرو بسته نمیشد .

آلیوشا کم حرف میزد و وقتی هم لب بسخن میگشود سخنانش کوتاه و  
بریده بود . وقتیکه امرش میکردند کاری بکنند و یا سؤال میکردند که آیا  
میتواند فلان کار را بکند بدون تردید و تزلزل همیشه جواب میداد : « البته میتوان  
کرد » و بلا درنگ مشغول آن کار میشد و انجامش میداد .

هیچ دعائی بلد نبود . آنچه را که مادرش یادش داده بود فراموش  
کرده بود . با اینحال صبح و شب دعا میکرد . - بادست نماز میخواند و علامت  
صلیب بسینه میکشید .

آلیوشا یکسال و نیم بدین منوال گذرانده و در نیمه دوم سال دوم فوق -  
العاده ترین حوادث درزندگی او رخ داد . بدین معنی آلیوشا با کمال تعجب دریافت  
که غیر از آن روا بطلی که بین انسانها وجود دارد و از احتیاج افراد بیکدیگر  
ناشی میشود - مناسبات دیگری نیز هست که صورت خاصی دارد . نه اینکه کسی  
احتیاج داشته باشد که چکمه اش را واکس بزنند و یا جنس خریداری او را  
بمنزل برسانند و یا اسب را بدرشکه ببندند بلکه يك فرد بلا سبب بفرد دیگر  
احتیاج پیدا میکند و باید خدمتش کند و نوازشش دهد و فی الحال آلیوشا آن فرد  
است . اینرا از اوستینای آشپز فهمید . اوستینا یتیم و جوان بود و مانند آلیوشا  
پشت کار داشت . کم کم دلش بحال آلیوشا سوخت و آلیوشا برای نخستین بار  
دریافت که شخص او - نه خدماتش - مورد احتیاج شخصی دیگر واقع شده است .

وقتی که مادرش برایش دلسوزی میکرد آلیوشا متوجه نبود. بنظرش میرسید که بایستی چنین باشد و این دلسوزی در واقع مثل آنست که خودش بحال خویش دل بسوزد. ولی این بار ناگهان دید که اوستینا که شخصی بکلی بیگانه است برایش دلسوزی میکند و آتش توی بادیه برایش جامیگذازد و روغنش هم میدهد و وقتی که آلیوشا مشغول خوردن میشود چانه اش را روی دستش - که آستینش را بالا زده - میگذارد و بروبرو نگاهش میکند و او هم بصورت اوستینا مینگرد و هر دو میخندند.

این واقعه چنان تازگی داشت و عجیب بود که آلیوشا اول ترسید. حس کرد که این بیش آمد، مانع از آن است که در آینده مثل سابق خدمت کند. ولی با اینحال خرسند بود و وقتی میدید شلوارش را اوستینا وصله کرده است سرتکان میداد و تبسم میکرد. اغلب هنگام کاریا در بین راه اوستینا را بخاطر میآورد و پیش خود میگفت:

«آی، اوستینا!» اوستینا هر بار که میتوانست باو کمک میکرد و او هم اوستینا را در کارهایش یاری مینمود. اوستینا سرگذشت خود را برایش نقل کرد که چگونه یتیم شد و عمه اش نزد خودش برد و بعد بشهر بکلفتی رفت و چگونه پسر تاجر میخواست گولش بزند و چطور او - اوستینا - بچه تاجر را بجای خودش نشانید. اوستینا دوست میداشت صحبت کند و آلیوشا هم خودش میآمد بسخنان او گوش فرادهد. شنیده بود که در شهرها اغلب روستایانیکه نوکری میکنند زنان آشپز را بزنی میگیرند. یکبار اوستینا از آلیوشا پرسید که کی برایش زن میگیرند. جواب داد که نمیداند و میل ندارد از دهات زن بگیرد.

اوستینا گفت:

- پس کی را پسند کرده ای؟

- میل دارم تو را بگیرم. راضی هستی؟

اوستینا با انبرزد به پشت آلیوشا و گفت:

- هی، گفتند «بادیه»، «بادیه». حالا بین چه حرفهایی میزند. چرا

راضی نباشم؟

يك هفته پیش از روزه بزرگ پیرمرد پی بول بشهر آمد. زن تاجر اطلاع پیدا کرد که آلکسی خیال دارد با اوستینا عروسی کند و از این کار خوشش نیامد و بشوهرش گفت: «آبستن میشود و با بچه یکپول نمیآرزد».

ارباب پول را به پدر آلکسی داد. مرد روستایی بوی گفت:

- خوب، پسر خوب کار میکند یا نه؟ من که گفتم سر بزیر است.

- سر بزیریش درست ولی فکر احمقانه‌ای بسرش زده است. میخواد بد دختره آشپز عروسی کنه و من آدم زن دار نگاه نمیدارم. بدردم نمیخورد.  
پدر گفت :

- احمق است ، احمق است. چه فکری بسرش زده! غم مخور. من امرش میکنم از این فکر دست بکشد .

پدر رفت توی مطبخ و پشت میز نشست و منتظر بسرش شد. آلیوشا دنبال کارهایش بود و آب و عرق زده و نفس زنان برگشت.  
پدرش گفت :

- من خیال میکردم تو آدم عاقل و سربراهی هستی . این چه فکریست بسرت زده ؟  
- من که کاری نکردم .

- چطور کاری نکردی . زن خواستی . هر وقت موقعش شد خودم برایت زن بگیرم و کسی را که شایسته ات است عروست میکنم. این زنهای هر جایی شهری بدردت نمیخورند .

پدر آلیوشا مدتی صحبت کرد . آلیوشا ایستاده بود و آه میکشید و وقتی پدرش حرفهایش را تمام کرد آلیوشا لبخندی زد و گفت :  
- خوب ، طوری نشده - دست میکشیم .  
- هان ، هان .

وقتی که پدرش رفت و با اوستینا تنها ماند گفت ( اوستینا پشت در ایستاده و حرفهای پدر و پسر را گوش میداد ) :  
- کار ما خراب است ، درست در نیامد . شنیدی ؟ اوقاتش تلخ شد ، اجازه نمیده.

اوستینا پیشگیری را بصورت گرفته گریه میکرد .  
آلیوشا زبان را توی دهان میکرد اند و میگفت :  
- آخر چطور میشود حرف گوش نکرد - چاره‌ای نیست باید دست کشید .  
شب که زن تاجر صدایش کرد کر کرده‌ها را ببندد گفت :  
- خوب ، حرف بدرت را گوش کردی ، از دیوانگیت دست کشیدی ؟  
- آلیوشا اول خندید و گفت :  
- معلوم است که دست کشیدم .  
بعد بلادرنگ گریه آغاز کرد .

آلیوشا از آن زمان دیگر با اوستینا از زناشومی صحبت نکرد و زنندگی

پیشین را از سر گرفت.  
مباشردر ایام روزه فرستادش برف بام را پاک کند. رفت روی بام و تمام برفها را پاک کرد و خواست برف یخ زده راه آب شیروانی را پاک کند که پایش در رفت و با پارو افتاد با این. ولی از بخت بد روی برف نیفتاد بلکه روی راه زیر زمین که با آهن پوشیده شده بود سقوط کرد. اوستینا با دختر ار باب بست او دوید.

- آلیوشا، صدمه خوردی :

- آره، صدمه خوردم، عیبی ندارد.

خواست بر خیزد ولی نتوانست و تبسم می کرد. بردنش با طاق در بان. پزشکیار آمد. معاینه اش کرد و پرسید کجایش درد میکنند.

- همه جایم درد میکنند ولی عیب ندارد. ار باب اوقاتش تلخ میشود. پدرم را باید خبر کرد.

آلیوشا دوشبانه روز خوابید. روز سوم بی کشیش فرستادند. اوستینا پرسید:

- اگر بیماری چطور؟

آلیوشا مثل همیشه تند و تند جواب داد:

- خوب چه عیبی دارد؟ مگر قرار است همیشه زنده باشم. یک وقتی بالاخره باید مرد. اوستینا، از دلسوزی نهایت متشکرم. چه خوب شد اجازه ندادند عروسی کنیم والا کار بیپوده ای کرده بودیم. حالا اینجوری بهتر شد.

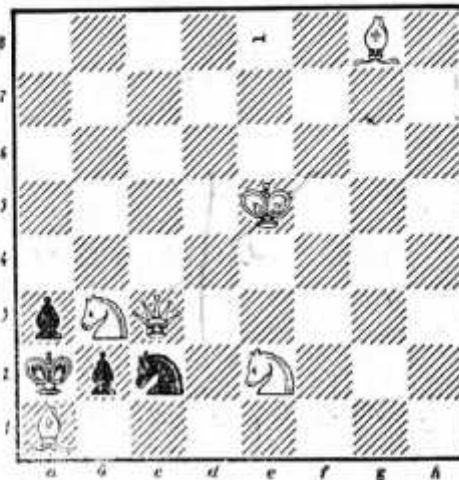
باتفاق کشیش فقط بکمک دست و قلب دعا کرد.....

کم حرف میزد. فقط آب میخواست که بنوشد و همه اش را از چیزی اظهار تعجب می کرد. تعجب کرد و خمیازه کشید و مرد.





حل مسئله شماره دهم  
سیاه



سفید

مات در دو حرکت

1. Vc3-b4

بعد از این حرکت ، سیاه دچار وضعی است که هر دفاع بعمل آورد بطریق ذیل مات میشود .

اگر:

1. ....

Sa2-b1

2. Ae2-c3x

اگر:

1. ....

Ac2:b4

2. Ae2-c3x

اگر:

1. ....

b2-b1V

2. Ae2-c3x

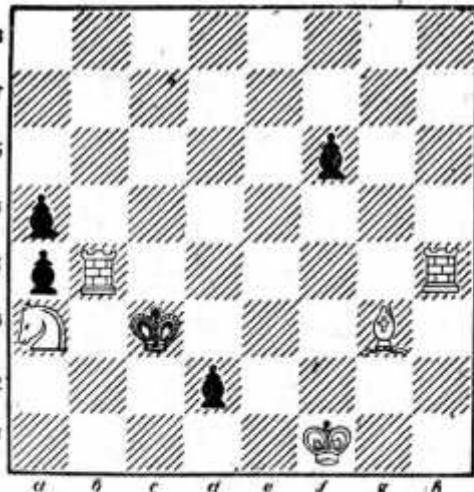
اگر:

1. ....

b2-b1A

2. Ae2-c1X

مسئله شماره یازدهم  
سیاه



سفید

سفید بازی را شروع و در دو حرکت وضع مهره های سیاه :  
سیاه را مات میکنند  
Sc3,pa4,a5,d2,f6 . (مهره ۵)  
وضع مهره های سفید :  
این مسئله توسط گالیتسکی طرح و در سال  
Sf1,Rb4,h4,Fg3,Aa3. (مهره ۵) ۱۹۵۳ منتشر شده است

---



قفاز - « کیسلوودسک » یکی از زیباترین بیلاهای دنیاست که هر سال صدها هزار فرد شوروی ایام تعطیل خود را در آنجا میگذرانند .



پرورش قبل از آموزشگاه شامل حال کودکان ازمه تا هفت ساله میگردد .  
کودکستانها و میدانهای کودکان جزو بنگاههای پرورشی قبل از آموزشگاه محسوب  
میشود . باضافه خانه های کودکان (قبل از آموزشگاه) برای کودکان یتیم - سه تا هفت  
ساله - وجود دارد که در واقع بسزله کودکانهای شبانه روزی میباشد . و تمام مخارج  
ایتام مزبور بمهده دولت است

این بود موسسات قبل از آموزشگاه . اما سیستم آموزشگاهها در شوروی  
شامل درجات زیر است :

۱ - آموزشگاه ابتدایی برای کودکان هفت تا ده ساله . دوره تحصیل این  
آموزشگاه چهار سال است و عمومی و اجباری و مجانی میباشد .  
برنامه دوره تحصیل این آموزشگاه کاملا با چهار کلاس اول آموزشگاه  
هفت ساله و متوسط برابر و مطابق است .

۲ - آموزشگاه هفت ساله (متوسط ناقص) برای کودکان هفت تا سیزده ساله .  
در شهرها و کوبهای کارگری تحصیل اجباری در این آموزشگاهها عملی شده است .  
از سال ۱۹۴۹ در نقاط روستایی نیز تحصیلات هفت ساله مجانی معمول و متد اول  
گشته ، و باین معنی که تحصیلات مزبور در تمام کشور تعمیم یافته است . برنامه دوره  
تحصیل این آموزشگاه با هفت کلاس اول آموزشگاه متوسط مطابق است .

۳ - آموزشگاه متوسط (دبیرستان) برای کودکان از هفت تا ۱۶ ساله - مدت  
تحصیل ده سال که چهار سال اول آن با آموزشگاه ابتدایی و هفت سال اول با برنامه  
آموزشگاه هفت ساله (آموزشگاه متوسطه ناقص) برابر است . تعدادی دبیرستان ۱۱  
ساله نیز وجود دارد .

### آموزشگاههای جوانان کارگر . آموزشگاه نوع جدیدی است که

در طی جنگ اخیر (از ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۴۳) برای جوانانی که در کارخانه ها کار  
میکند و ضمناً تحصیلات متوسطه خویش را ادامه میدهند ایجاد گشته است . آموزشگاه  
های مزبور یکی از انواع مدارس است که به بسط تعلیمات عمومی می پردازند و  
فقط دارای کلاسهای بالا (یعنی از پنجم تا دهم و یا از پنجم تا هفتم) میباشد و محصلین  
میتوانند بدون آنکه از کار روزانه خویش دست بکشند معلومات متوسطه هفت ساله  
(متوسطه ناقص) و یا ده ساله (کامل) کسب کنند .

در سال ۱۹۴۳ مدارس شبانه ابتدایی هفت ساله برای جوانان روستا نیز  
تاسیس شد .

۴ - مدارس سوروف و ناخیموف (بنام یک سردار و یک دریاسالار مشهور روس)  
که در دوره جنگ بزرگ میهنی (جنگ دوم جهانی) تاسیس یافت نیز - جزو مدارس  
تعلیمات عمومی شمرده میشوند . اینها مدارس جنگی و بحریه جنگی و برای پسرانند که  
پشاکردان معلومات عمومی متوسطه میدهند . شاگردان این مدارس کاملاً بخرج دولت  
زندگی و تحصیل می کنند و اکثراً کودکانی هستند که والدینشان در جنگ کشته  
شده اند .

### ۵ - آموزشگاههای تعلیمات عمومی برای سالمندان . درجات

مختلف دارند و عبارتند از مراکز رفع بیسوادی ، آموزشگاههای ابتدایی برای

سالندان (آموزشگاههای کم سوادان)، آموزشگاههای متوسطه ناقص و کامل برای سالندان .

اکنون که بیسوادی در ا.ج.ش.س. از بین رفته فقط تعداد معدودی مراکز رفع بیسوادی باقی مانده است (فقط در نواحی غربی اوکراین که بتازگی بشوروی ملحق شده و تعداد بیسوادان در آنجا بسیار بوده است از این گونه مراکز وجود دارد) .

آموزشگاههای عالی تر سالندان (هفت ساله و متوسطه کامل) اکنون بیشتر غیابی هستند و بوسیله مکاتبه تدریس میکنند .

۶ - آموزشگاههای ویژه کودکان و کنگان و کران و کودکانی که از لحاظ شعور عقب مانده اند جزو مدارس تعلیمات عمومی محسوب میشوند . دولت شوروی توجه بسیاری بکودکان یاد شده مبذول میدارد و تعلیمات عمومی در دسترس ایشان گذاشته میشود . کتابهای مخصوص برایشان طبع میشود در دانشکدههای عیب شناسی بعضی از دانشراها معلمینی برای آنها تربیت میکند و حقوق معلمین مزبور در مدارس ویژه بیش از آموزگاران عادی است . مدت تحصیل در مدارس ویژه مزبور قدری بیشتر از مدارس عادی (ابتدایی و هفت ساله) میباشد . در این آموزشگاهها گذشته از برنامه معمولی به تعلیم کارهای دستی نیز توجه فراوانی مبذول میگردد .

۷ - کسانی که آموزشگاه هفت ساله را تمام کرده باشند میتوانند وارد آموزشگاههای متوسطه حرفه ای گردند (تکنیکوم ها ، مدارس طبی ، دانشسراهای مقدماتی آموزشگاههای موسیقی و تئاتر) . آموزشگاههای یاد شده چهار ساله و کارشناسانی که میزان تخصصشان متوسط است تربیت میکنند .

در آموزشگاههای فوق الذکر بتدریس معلومات عمومی توجه وافری مبذول میگردد و در واقع مدارس کامل متوسطه محسوب میشوند و پس از اتمام آن میتوان وارد مدارس عالیہ گشت .

۸ - برای تربیت کارگران متخصص آموزشگاههای صنعتی و راه آهن - که مدت تحصیل در آنها ۳ - ۲ سال است (پس از آموزشگاه ابتدایی) وجود دارند . و همچنین آموزشگاههای تعلیماتی - کارخانه و دایر میباشد که مدت تعلیم در آنها از ۶ تا ۱۲ ماه است .

۹ - محصلینی که آموزشگاههای متوسطه را تمام کرده باشند میتوانند وارد مدارس عالیہ (دانشگاهها - انستیتوها - فرهنگستانها) که دوره تحصیل در آنها از ۴ تا ۵ سال است بشوند .

۱۰ - در مدارس عالیہ و موسسات علمی و تحقیقی دوره آسپیرانتور دایر گشته است که مدت آن سه سال است و منظور آن تربیت کارکنان علمی و معلمین برای مدارس عالیہ است .

کسانی آسپیران شناخته میشوند که دارای معلومات عالیہ بوده ، برای کارهای علمی و تحقیقی تمایل و استعداد نشان داده باشند . اشخاصی که وارد دوره آسپیرانی میشوند باید امتحان ورودی بدهند .

بنگاههای گوناگون کودکان در خارج از دبستان نیز جزو سیستم تعلیمات عمومی ا.ج.ش.س. است . اینها عبارتند : از کتابخانه های کودکان ، کتابخانه و

قراتبخانه توأم . باشگاههای کودکان ، خانه ها و کاخهای پیش آهنگان ، سینما های کودکان ، تاترهای کودکان ( تاترهای تماشا کنندگان جوان ) ، مراکز طبیعی دانان ، مراکز تکنیسین های جوان و مراکز فرهنگی کودکان . مراکز جهانگردی کودکان ، پارک های فرهنگ و استراحت کودکان و غیره .

شوروی از لحاظ تمدد و تنوع این موسسات بر تمام کشورها سبقت جسته است . موسسات فرهنگی و معارفی سالنندان نیز جز سیستم تعلیمات عمومی شوروی محسوب میشود . موسسات مزبور راهی توان بقرارد زیر تقسیم کرد :

۱ - باشگاهها - باشگاههای کارگران ، خانه های فرهنگ ، باشگاههای روستایی و کالغوزی ، قرائت خانه های روستایی و پارکهای فرهنگ و استراحت جزو این قسمت است .

ایشها بنگاههای مختلط فرهنگی و معارفی هستند و با اقدامات گوناگون فرهنگی و معارفی میورزند ( از قبیل دادن نمایش ها ، کنسرت ها ، ایراد سخنرانیها فعالیت کتابخانه - ایجاد جرگه ها و محافل گوناگون و غیره ) .

۲ - کتابخانه ها .

۳ - موزه ها .

۴ - سالن های سخنرانی .



## گزارش انجمن در ماههای

خرداد، تیر، مرداد و شهریور سال ۱۳۳۲

- ۱- عصر روز سه شنبه ۵ خرداد آقای دکتر احمد رضوانی درباره کار و دستمزدها در اتحاد شوروی سخنرانی بعمل آوردند.
- ۲- عصر روز دوشنبه ۱۱ خرداد يك کنفرانس مطبوعاتی از طرف هیئت نمایندگی انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی که به آن کشور مسافرت کرده بود- تحت ریاست جناب آقای حکمت - با حضور اعضای هیئت و عده ای از مدیران و معبرین جراید تهران تشکیل شده که شرح آن در شماره پیش درج گردید.
- ۳- روز ۱۸ خرداد چهارمین نمایشگاه نقاشی انجمن با حضور عده ای از هنرمندان و روشن فکران و مدیران جراید و غیره تشکیل شد آقای سعید نفیسی مطالبی درباره نمایشگاه مزبور بیان کردند. اسامی شرکت کنندگان و عنوان آثار ایشان در پایان این گزارش مندرج است. در مدت یکماه قریب به هزار نفر از این نمایشگاه دیدن کردند.
- ۴- روز سه شنبه ۱۹ خرداد جناب آقای حکمت رئیس و تیمسار سبهد امان اله جهانبانی و آقای دکتر مهدی بیانی- اعضای هیئت نمایندگی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی- درباره مشاهدات خود در شوروی در محل انجمن سخنرانی بعمل آوردند که متن آن در شماره پیش چاپ شد.
- ۵- جمعه شب ۲۲ خرداد شب نشینی برای اعضای انجمن و مهمانان ایشان برگزار گردید.
- ۶- عصر روز سه شنبه ۲۶ خرداد آقایان نبیل سمعی و شهاب فردوس اعضای هیئت نمایندگی انجمن درباره مشاهدات خویش در شوروی سخنرانی بعمل آوردند.
- ۷- عصر روز سه شنبه ۲ تیر ماه آقای دکتر احمد آژیرو بانوشهناز (طوبی) اعلامی مشاهدات خویش را در کشور شوروی بیان نمودند.
- ۸- عصر روز چهارشنبه ۳ تیر ماه شاگردان خردسال خانم آمالیاسر کیسیان (بیانیست) در محل انجمن کنسرتی دادند.
- ۹- عصر روز سه شنبه ۹ تیر ماه آقای اسمعیل آشتیانی در باره خاطرات سفر شوروی و مشاهدات خویش در موزه های آن کشور سخنرانی بعمل آوردند و سپس آقای هنریار درباره وضع کودکان شوروی صحبت کردند.
- ۱۰- جمعه شب ۱۹ تیر ماه بمناسبت عزیمت و تغییر ماموریت جناب آقای سادچیکوف سفیر کبیر شوروی در ایران مجلس شب نشینی و تودیمی در انجمن برگزار شد و سر میز شام نطق هائی مبنی بر لزوم تحکیم بیشتر روابط دوستی و مناسبات فرهنگی از طرف جناب آقای دکتر امیراعلم و جناب آقای سادچیکوف ایراد گشت. در این مجلس اعضای هیئت مدیره و هیئت نمایندگی انجمن که اخیراً بشوروی سفر کرده بودند و کارمندان سفارت شوروی و عده ای دیگر حضور داشتند.

۱۱ - عصر روز سه شنبه ۲۳ تیرماه آقایان یحیی خداپنده و محمدعلی افرشته در باره مشاهدات خویش در شوروی در محل انجمن سخنرانی بعمل آوردند.  
۱۲ - عصر روز چهارشنبه ۲۴ تیرماه چند فیلم مخصوص کودکان برای اطفال اعضای انجمن نشان داده شد.

۱۳ - عصر روز پنجشنبه اول مرداد گروه آواز دسته جمعی (گور) که بیش از یکسال و نیم است تحت سرپرستی آقای تین و بانو اولین باغچه بان در انجمن مشغول تحصیل و تمرین میباشند برای بار اول روی صحنه هنرنمایی کردند. و چند اثر از آثار کلاسیک را اجرا و در پایان سرود «سلام به استالینگراد» را که موزیک آنرا آقای باغچه بان در طی مسافرت اخیر خویش - بهضویت هیئت نمایندگی انجمن - در شوروی ساخته اند خواندند که بسیار مورد توجه حضار واقع شد.

۱۴ - عصر روز سه شنبه ۶ مرداد بمناسبت افتتاح نمایشگاه عکسهای مربوط باستالینگراد مطالبی درباره گذشته و حال و آینده شهر قهرمان مزبور ایراد گشت.  
۱۵ - عصر روز دوشنبه ۱۲ مرداد فیلم ولگا - دن برای عده ای از مهندسين و کارمندان وزارت کشاورزی و بنگاه مستقل آبیاری نمایش داده شد.

۱۶ - عصر روز سه شنبه ۱۳ مرداد آقایان محمود هرمزو دکتر هقیلی (اعضای هیئت نمایندگی انجمن در سفر شوروی) در باره خاطرات سفر خویش سخنرانی بعمل آوردند.

۱۷ - عصر روز سه شنبه ۲۰ مرداد بانو ایرا عاصمی و آقای حسین خیرخواه (هنریشه و رییسور تاتر سعدی) در باره مشاهدات خویش در تاترهای شوروی و وضع هنریشگان آنکشور صحبت کردند.

۱۸ - عصر روز چهارشنبه ۲۱ مرداد فیلم مخصوص کودکان برای اطفال اعضای انجمن نشان داده شد.

۱۹ - عصر روز سه شنبه ۲۷ مرداد فیلمی برای اعضای انجمن نشان داده شد.  
۲۰ - روزهای سه شنبه ۱۷ و سه شنبه ۲۴ شهریور حسب معمول فیلم هائی برای اعضای انجمن نمایش داده شد.

### اسامی شرکت کنندگان در چهارمین نمایشگاه نقاشی و عنوان آثار ایشان

۱ - ابوالفضل آشتیانی ۱ - دماوند - ۲ - طبیعت بی جان ۳ - دوست هنرمند ۴ - کوچه باغ شیران.

۲ - اسفندیاریار احمدیه ۱ - کنفرانس دفاع از حقوق دهقانان جوان  
۳ - پس قلعه ۳ - جنبش تیرماه ۴ - صبحگاه اوجی آباد - ۵ - فجایع ۶ - پدر هنرمند ۷ - اعتراض و بیروزی ۸ - می پرست ۹ - بازگشت از کار ۱۰ - شاه آباد.

۳ - آدیک آویازیان ۱ - چاله هرزد و قطعه ۲ - طبیعت بی جان ۳ - دختر فریدنی ۴ - رشت ۵ - زن فریدنی ۶ - شیران ۷ - برتره هنرمند ۸ - میدان شاه اصفهان ۹ - امامزاده شاه محمد اصفهان ۱۰ - برتره دو قطعه.

۴ - ناصر اویسی ۱ - مادر.

۵ - استاد حسین بهزاد ۱ - ارباب ۲ - حافظ.

- ۶- اکبر تجویدی ۱- کاردستی .  
۷- حسین جاودانی ۱- بیرمرد ۲- نگاه ۳- فال بین ۴- بیکار شده  
۵- بعد از زلزله .  
۸- پریچهر حکمت ۱- کودک کره ای .  
۹- محمد علی دولتشاهی ۱- پیری حافظ .  
۱۰- جلال رفیع ۱- فکور ۲- برتره ۳- طبیعت بیجان دو قطعه .  
۱۱- محمد علی زاویه ۱- نوید صلح ۲- فرار .  
۱۲- فرید زیوری ۱- طبیعت بیجان ۲ صاحبان کشور سپیده دم آرام  
۳- شطرنج بازان ۴- برتره دو قطعه .  
۱۳- بانو سهیلی ۱- بنگه امام .  
۱۴- محسن سهیلی ۱- هما ۲- سلمانیه ۳- کرج ۴- راه رشت  
۵- بنگه امام ۶- چالوس ۷- طبیعت بیجان ۸- برتره .  
۱۵- میکائیل شهبازیان ۱- طالقان ۲- اهار ۳- پابلسر ۴- بنگه امام  
۵- چلنگدار دو قطعه .  
۱۶- شوکت الملوک شتاقی ۱- بهلول ۲- دوست هنرمند .  
۱۷- هوشنگ صادقپور ۱- نیرخ ۲- برتره هنرمند ۳- بهلول .  
۱۸- فرهنگ فولادی ۱- طبیعت بیجان ۲- برتره دو قطعه .  
۱۹- عباس کاتوزیان ۱- صلح بیروز است ۲- طبیعت بیجان ۳- افسرده  
۴- منتظره - پیراهن خونی (۳۰ تیر) ۶- کولی ۷- استاد نفیسی ۸- برتره هنرمند  
۹- تبسم سرد ۱۰- خشم ۱۱- نگاه بیرمرد ۱۲- شاعر ۱۳- تبسم رندانه .  
۲۰- مسعود کریم ۱- طورچی ها ۲- دره های پس قلمه ۳- غروب در  
خیابان زندان ۴- ماهی کبر .  
۲۱- علی کریمی ۱- بزم خان .  
۲۲- رضا کنی ۱- رنج زندگی .  
۲۳- آندره گوالویچ ۱- فصل بائیز ۲- ناپستان مازندران ۲- بلرومی  
۴- منظره مازندران ۵- شمیران .  
۲۴- آلکسی گورگیز ۱- کفاش بیر ۲- فقر ۳- مادر هنرمند ۴- خانه دار  
۲۵- علی مطیع ۱- تصویر دو قطعه  
۲۶- سیراک ملکونیان ۱- رقاس اسپانیولی ۲- منظره دو قطعه  
۳- طبیعت بیجان ۴- برتره هنرمند ۵- برتره ۶- قطعه .  
۲۷- مصطفی نجمی ۱- اوشان ۲- برتره هنرمند ۳- باغی در تهران  
۴- دختر هنرمند ۵- سیام تیر .  
۲۸- رویک هایر اپتیان ۱- بازارچه .  
۲۸- آلبریک هوسپیان ۱- طبیعت بیجان



## اخبار فرهنگی

۱۵۰۰ نفر و چند موسسهٔ درسی و علمی دیگر دانشگاه میباشند، با عمارت دانشکده فیزیک به حجم ۲۷۴،۶۰۰ متر مکعب، عمارت دانشکده شیمی به حجم ۲۶۷،۷۰۰ متر مکعب، منازل مسکونی برای دانشجویان و آسپیران های علوم - رویه گرفته ۵۷۵۴ اطاق برای دانشجویان و ۱۸۴۱ آبارتمان برای استادان و معلمین - باغ گیاهشناسی وابستهٔ مربوط به آن بساحت ۴۲ هکتار وابسته و موسسات فرهنگی و عمومی و ورزشی بطور کلی ۲۷ عمارت اصلی و ۱۰

### افتتاح عمارت جدید دانشگاه دولتی مسکو بنام م. و. لاما نوسوف

عمارت جدید دانشگاه مسکو روز اول سپتامبر جاری گشایش یافت. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ ابنیهٔ زیریر «کوههای لنین» ساخته شده است:

عمارت سی و دو طبقه دانشگاه مسکو که ۱،۳۷۰،۰۰۰ متر مکعب حجم آن است و شامل دانشکده های زمین شناسی و جغرافی و سالونهای درس دانشکده مکانیک و ریاضیات و کرسیهای عمومی و کتابخانه علمی و سالون کنفرانس برای

عمارت فرعی به حجم ۲۶۱۱۰۰۰ متر مکعب در محوطه دانشگاه ساخته شده است.

عمارت جدید دانشگاه دارای ۱۴۸ تالار تدریس و بیش از ۱۰۰۰ آزمایشگاه علمی و تدریسی و عمارتی برای کتابخانه - که گنجایش ۱۰۲۰۰۰۰ جلد کتاب را دارد - میباشد.

**سیصد و ده هزار آانس سینما -**  
امسال ۲۵ سینمای جدید در قرقیزستان بکار افتاد. در بسیاری از شهرهای جمهوری مزبور سالن های جدید ساخته و دایر شد. سینماهای سیار بنقاط دوردست کشور رفته فیلمهای جدید را به بنبه کاران و دام پرورانی که در کوهستانها و مراتع مرتفع از قبیل قره کوجور و موم کول و آربا آکسای - مشغول کارند نشان میدهند.

درسوسامیر دستگاهی که فیلم را بوسیله آن در روشنائی روز میتوان نشان داد - وارد شده است.

کارکنان سینما توکرافی جمهوری قرقیزستان در ظرف سه سال و نیم اخیر ۳۱۰ هزار ستانس سینما نشان داده اند و ۲۶ میلیون نفر فیلم های مزبور را تماشا کردند.

**سال جدید تحصیلی در شوروی**  
سال جدید تحصیلی روز اول سپتامبر در شوروی آغاز گردید. سال گذشته عده محصلین ۵۷ میلیون بود. دوره اجلاسیه شورای عالی ا.ج.ش.س. که اخیراً برگزار شد بودجه ترقی و توسعه معارف و فرهنگ عمومی را بمبلغ ۶۲ میلیارد منات تصویب کرد و این مبلغ از وجوهی که در سال گذشته بدین منظور خرج شده خیلی بیشتر است. امسال تنها در فدراسیون روسیه بیش از یک هزار عمارت جدید برای آموزشگاهها ساخته میشود و در سراسر شوروی نهصد هزار نفر بر عده محصلین افزوده خواهد شد. روز

اول سپتامبر در شهر مسکو - و بیش از ۶۳۰ هزار کودک و جوان مشغول تحصیل شدند و بیش از ۸۰ هزار کودک برای بار اول وارد دبستانها گشتند. امسال در ۱۲۰ شهر بزرگ فدراسیون روسیه تعلیمات متوسطه عمومی و اجباری معمول خواهد شد و ۹۷ درصد دانش آموزانی که مدرسه هفت کلاسه را تمام کرده اند، بمنظور ادامه تحصیل - وارد کلاس هشتم و مدارس ویژه متوسطه می گردند و در سال ۱۹۵۴ تمام محصلینی که در شهرهای مزبور کلاس هفتم را تمام کنند در کلاسهای هشتم و یا آموزشگاههای متوسطه فنی (تکنیکوم) پذیرفته خواهند شد.

**بمناسبت ۱۲۵ سال تولد لوتالستوی .** - بدین مناسبت تنها امسال بیش از هشت میلیون از آثار نویسنده نابغه روسی به سی زبان در اتحاد شوروی منتشر میشود. شایسته تذکر است که در دوران شوروی آثاری در ۵۶ میلیون نسخه بزبانهای تمام اقوام ساکن شوروی منتشر شده است.

**اقدامات بیمارستان صلیب سرخ و هلال سرخ شوروی در ایران .** (مستخرج از نطق آقای دکتر نیکولای - زورنکو رئیس بیمارستان در جشن دهمین سال بیمارستان مزبور) ...

**الف - قسمت سازمانی -**  
ما بلیکلینیکها و بیمارستانهای مجهزی در تهران، تبریز، رشت، مشهد و رضایه ایجاد کردیم و بسط دادیم. به علاوه آموزشگاه پزشکیاری و مامائی افتتاح شد. اما اکنون فقط يك بیمارستان در تهران باقی مانده است و شعب تبریز نیز بعلت اوضاع و شرائطی که بااراده ریاست بیمارستان بستگی ندارند بعاق تعطیل افتاده اند. اینک فقط بیمارستان تهران بخدمات خود

ادامه میدهد. این بیمارستان از قسمتهای زیر تشکیل یافته است.

- ۱- قسمت جراحی با بخش بیماران بستری دارای ۲۱ تختخواب.
- ۲- قسمت مامائی و امراض زنانه با بخش بیماران بستری دارای ۹ تختخواب.
- ۳- قسمت امراض داخلی با بخش بیماران بستری دارای ۲۸ تختخواب.
- ۴- قسمت اعصاب با بخش بیماران بستری دارای ۲۴ تختخواب.
- ۵- قسمت چشم پزشکی با بخش بیماران بستری دارای ۴ تختخواب.
- ۶- بخش امراض جلدی و مقاربتی.
- ۷- بخش رادیولوژی با مطبهای کلینیکی - دیاکنوستیکی ( پرتویینی - پرتونکاری و رادیوترایی سطحی متوسط و عمقی).

۸- بخش دندان پزشکی و دندان سازی.

۹- آزمایشگاه با قسمتهای کلینیکو- دیاکنوستیک سرو لوژیک و تشخیص فونکسیون

- ۱۰- قسمت معالجه با برق.
- ۱۱- قسمت فیزیوتراپی.
- ۱۲- قسمت درمان با آب و گل.
- ۱۳- بخش تزریقات.
- ۱۴- مطب الکترو کاردیو گرافی.

**ب - عملیات درمانی - در -**

پلیکلینیک بیمارستان صلیب سرخ شوروی در تهران طی ده سال گذشته ۱۰۳۴۲۰ نفر مشغول معالجه بوده اند که ۹۲۴۹۲ نفر از این عده تبمه ایران بوده اند بنا بر این بیش از ۸۹٪ آن در آزمایشگاه ۱۹۵۰۰۰ فقره تجزیه و آزمایش انجام گرفت. عملیات رادیولوژی ۶۲۴۸۰ فقره بوده است. ترانسفوزیون خون برای ۵۴۷ نفر بعمل آمد.

روی ۳۸۱۶ نفر عملیات جراحی صورت گرفت. کمک بزرایمان برای ۱۲۵۱ زائمان انجام شد که از این عده ۱۰۹۱ نفر یعنی بیش از ۸۷٪ شان تبمه ایران بودند در بخشها جمعا ۱۷۱۲۸ نفر بستری شده اند که از این عده ۱۵۹۷۲ نفر یعنی بیش از ۹۳٪ آنها تبمه ایران بودند.

**ج - کارهای علمی - از بدو**

تاسیس بیمارستان در تهران ۱۶ شماره مجله تحت عنوان « کارهای علمی بیمارستان شوروی در ایران » که مندرجات آن بدو زبان روسی و فارسی است انتشار یافت. در این مجلات بیش از صد اثر علمی درج شده است بعلاوه توسط بیمارستان شوروی رساله های بزبانهای روسی و فارسی بطبع رسیده اند.

مسائل اساسی علمی که از طرف پزشکان بیمارستان مورد توجه قرار گرفته با امراضی که خاص ایران هستند بستگی دارند.

بیش از پنجاه کنفرانس پزشکی با شرکت پزشکان ایرانی برگزار شد اما این کنفرانسها در سالهای اخیر تشکیل نمی شود.

در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۴ بمناسبت بیست و پنجمین سال بنیان گذاری بهداری شوروی یک کنفرانس علمی از طرف این بیمارستان تشکیل گردید که در آن برای پزشکان ایرانی ۸ گزارش قرائت شد. در ماه ژوئن سال ۱۹۴۵ آموزشگاه پزشکیاری و مامائی افتتاح گردید. تحصیل در این آموزشگاه برایگان بود و دانشجویانی که از ولایات آمده بودند مجانا از شبانه روزی استفاده میکردند. با افرادی بضاعت کمک مادی میشد. اما از اکتبر سال ۱۹۴۸ آموزشگاه بسته شد.





دو صحنه از اپرا بالت آذربایجانی «کلشن» که در ماه مه سال ۱۹۵۲ در اپرا  
 بالت باکو بنام میرزا فتحعلی آخوندوف به معرض نمایش گذاشته شد.  
 در تصویر فوق هنرپیشگان ملی آذربایجان: بانو قمرالماسزاده وک. پاتاشوف  
 دارندگان جوایز استالینی در رول های کلشن بنه چین و مهندس آزاد دیده میشوند.

# پیام نو

نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران با  
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

اشتراک هر دوره (۱۴ شماره) ۱۰۰ ریال - بهای هر شماره ۱۰ ریال

خیابان وصال شیرازی - چهارراه تخت جمشید

تلفن ۴-۴۶۹۰

صاحب امتیاز: پروفسور ۱۳۴۷

---

شرکت چاپ رنگین - خیابان باغ بهسالار